
ترجمه
الغدیر
عبدالحسین امینی
جلد ۱۳


بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه الغدیر

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه الغدیر – جلد ۱۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدیر / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزامحمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ج

شابـک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج ۴ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۷ ۹۶۴-۳۰۹-۷۵۴-۴ : ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ ۹۶۴-۳۰۹-۳۸۴-۰ : ؛ ج. ۱۰ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۲۰-X ؛ ج. ۱۱ : ۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ‌دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلـد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلـد دوم محمـدتقی واحـدی، علی شـیخ الاسـلامی، جلـد سوم جمال موسوی، جلـد چهارم محمـدباقر بهبودی، جلـد پنجم زین‌العابـدین قربانی، جلـد ششم محمـد شـریف‌رازی،جلد هفتم و هشـتم اکبر ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳و۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱(چاپ اول: ۱۳۸۶)(فیپا).

یادداشت : ج ۹ ۱۰ (چاپ اول ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدیر.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدیر.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، ۱۳۲۵-

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف۸غ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۱۹۶۷۲

سخن نگارنده

به نام خداوند بخشایشگر مهربان

آرزوئی بر آمده و سپاسی پیوسته

ما امیدوار بودیم که بزرگان توده و استادان فرهنگ پرور، این کتاب را با دیدی بی آلایش بنگرند که از انگیزه های کین توزی برکنار واز وابسنگی ها و جهت گیری ها به دور باشد تا به آسانی بتوانیم سخن یکدیگررا دریابیم و آماده آن گردیم که حقیقت- یا همان گمشده باز یافته- را بپذیریم و برای رسیدن به آشتی و سازش دلخواه از نزدیک ترین راه در آئیم و به استور ترین دست افزارها چنگ بزنیم زیرا من (خدا گواه است) جز آشکار کردن حق- و خواندن مردم به‌سوی آن- خواستی نداشتم.

آنچه را هم خوانندگان، درشتی در گفتار می پندارند (به حیات خداوندی سوگند) تنها صراحت و توانائی در روشنگری است، نه سر سختی در بگو مگو چنانچه سخنسرای اهرام و استاد ادبیات و جامعه شناسی در دانشکده پلیس در قاهره- محمد عبد الغنی حسن مصری- نیز این هدف را در کار ما شناخته و آن را- در چکامه ای که کتاب ما را می ستاید و منش نگارنده را باز می نماید- واگو می کند:

خوی و سرشت او نرم و آشتی جویانه است

ولی پای نبرد که به میان آید به سرسختی می گراید

[صفحه ۶]

دانشوران در منش های خویش به همین گونه اند

از یکدیگر دور می شوندو باز با شتاب به دیدار هم می آیند".

خداوند پاک، آرزوی ما را بر آورده کرد و می بینیم خوانندگان گرامی آنچنان اند که گمان نیک به ایشان داشتیم و پندارم که آنان نیز گمان نیکو به من برده اند- که خدای را سپاس- و اینک بزرگان مردم را می نگریم- که چنانچه به ما گزارش رسیده- از کتاب پشتیبانی می کنند، آن هم در برابر آشوبگری های نا آگاهانی که نه با روحیات نگارنده آشنائی دارند ونه می دانند که چگونه در راه نیکخواهی برای مردم تا کمر خم شده و سر فرود آورده ام، بگذاریم و هزاران‌سپاس خود را ارمغان نامبردگان گردانیم.

نوشتارهائی که نمایشگر ستایش های فراوان بوده از شهرهای دور و نزدیک و همه گوشه کنارها به سوی ما سرازیر شد، آن هم به خامه های مردمی که بر داشت ها و گرایش های ایشان با ما یکی‌نبود ولی این دو گونگی نتوانست آنان را در گرداب یکدندگی سرنگون سازد تااز اینکه آشکارا سخن راست را بر زبان‌آرند و یک اجتماع دینی- و هم برادری‌در راه خدا و دین- را خواستار باشندباز بمانند. زیرا " جز این نیست که ایمان آوردگان با یکدیگر برادرند " وما به گونه ای هستیم که سخنور نامبرده ی اهرام گفته:

"به راستی آرمان همسان، همه ما را درون یک گروه جای می دهد
و کیش راهنما، ما را در دنبال کردن یک راه به هم می پیوندد
هر چند در راه هوس گام برداریم و پیرو آن گردیم
باز هم، اسلام میان دل های ما مهربانی پدید می آرد".
اینک سرشت هائی بزرگوارانه و خواست هائی نیکو و سرمایه های روانی‌پاکیزه ای را گسیل می داریم تا کار برادری و مهر ورزی میان ما را به انجام برساند، هر چند اهریمنانی که نمایش به نیک خواهی مردم می دهند و هدف های دیگری

[صفحه ۷]

در دل می پرورند، خوش نداشته باشند.
در پاره‌ای از بخش های گذشته کتاب، فرازهائی زرین آوردیم از آنچه به دست ما رسید چه از سوی زمامداران و سیاستگران یا رهنمایان و نمونه های دین، از دانشوران سترک، یا استادان هوشمند وسخن سرایان پیشرو. کسانی هم هستند که گفتارهای آنان را نیاوردیم و نامی از ایشان به میان نیامد، چرا که زمینه کتاب تنگ بود و اکنون یادی کوتاه از آنان می داریم و- همراه با آن- سپاس بیوسته و ستایش نیکوی خود را ارمغانشان می گردانیم.

[صفحه ۸]

سه ستایش نامه از نگارنده و نگاشته او

نامه ای که سرور اصلاح خواه بزرگوار، آیه الله سید عبد الحسین شرف‌الدین عاملی فرستاده و خود از کسانی است که مردم او را نیکو شناخته و سپاسگزار وی بوده اند- با آن بزرگواری های بایسته اش و کوشش هائی که باید سپاس داشت و با خوی همیشگی او در اصلاحات و خواندن مردم به سوی خدا و چشم دوختن به برنامه های مسلمانان و گذاشتن از همه چیز در راه‌حقی که باید پیروی کرد- خداوند بر او درود فرستد و از سوی ملتش پاداش نیکو به وی دهد:
دانشمند کوشای استوار، روشنگری اسلام- امینی- که‌خداوند او را گرامی دارد (آئین) مارا به دست او ارجمند سازد.
با درودی‌پاکیزه و سلامی بلند.
می دانم تو برمن حقی داری که از مرز ستایش از " الغدیر " می گذرد و اینکه بخواهم به زیبا شمردن کتاب پهناور و کم مانندت بپردازم و آن را نماینده یک کوشش فرهنگی و یگانه در شمار آرم آنچه رابه گردنم هست به انجام نرسانده ام.
سخن در این باره- و مانند های آن- کوچکترین واکنشی است که در برابر تلاش های تو می توان نشان داد و ناچیزترین افزاری است که به یاری آن می شود کاوش ها و بررسی های موشکافانه تو را به سنجش نهاد ولی درنگارش این کتاب پهناور- و پر از دانش- آنچه تو را به حق خویش می رساند، بزرگداشتی است که توده ی مسلمان بداند تو یکی از قهرمانان کم مانند آن هستی و این ها ترا بر آن دارد که در راه درخشان و نیکوکارانه‌خویش گام ها را هر چه استوارتر نمائی

[صفحه ۹]

و پایدارتر گردی تا حق آن ارزش‌هائی نمانده تباه کنند و تباه شود گزارده آید، که چون این تباهی پای در میان نهاد زندگی " نمونه برتر خود "را از کف خواهد داد و- پس از آن- بی ارج و ارزش خواهد شد چرا که از درستی و نیکوئی و زیبائی تهی است، یا بگو از آنچه زندگی را دلپذیر و والا می سازد و ما را به ارزش های آن‌آگاه می گرداند تهی است.

کتاب پهناور تو " الغدیر " در ترازوی‌ارزیابی و فرمان ادب- بی چون و چرا- کاری سترک و کتاب پردامنه ای است که اگر گروهی از دانشمندان نیز در پدید آوردن آن با یکدیگر همداستان شده و در استوار ساختن آن به یاری هم‌می شتافتند اگر بازده کارشان به این خوبی در می آمد به راستی باز هم گروه و تک تک ایشان کاری بزرک را به پایان برده بودند.

سخن را که به اینجا رساندم تنها برای آن نبود که چنین نتیجه ای بگیرم بلکه می خواستم گوشه ای سهمناك از زندگی مان را نیز بنمایانم و- با خواندن دیگران به پایداری- آوا در دهم: در پیرامون مشتی بازماندگان از مردان اندیشه اسلام گرد آئید که خامه های خود را-با هوشمندی و مهر ورزی- به گردش و کاوش در میان آثار ما وا داشته اند.

زیرا برای این اندیشه سازنده- در دیده من هیچ چیز سهمگین تر از پراکندگی مردان نماینده آن نیست، چه با این پراکندگی بیم می رود که از زادن نتیجه های شایسته باز بماند و حلقه های آن از هم گسیخته شود، این پراکندگی همان از هم پاشیدن همه انگیزه ها و آمادگی هائی است که- بادستیاری آن ها- حقیقت می تواند زندگی خود را در سرشت پدیده ها و لایه‌برونی آئین ها دنبال کند. برای تمدن‌خاور زمین- بلکه برای تمدن انسانی-هیچ چیز هراس انگیزتر از این نیست که این زمینه ها بی نتیجه بماند و این حلقه ها از یکدیگر گسیخته شود.

پس اگر ما دیگران را به همراهی تو خواندیم و اگر گفتیم در کنار تو- در

[صفحه ۱۰]

آستانه غدیرت و در کنار راه- بایستند، به راستی دعوت ما برای خدمت به یك اندیشه کلی است که با یاری آن شخصیت ملت در جائی‌هر چه بلندتر نشانده شود، امیدواریم اندیشمندان در تو نمونه ای‌را بیابند که از زندگی و گردهمائی توده در پیرامون تو و از بزرگداشت های نیکوی آنان از تو، دلگرمی شان فزونی گیرد تا به خدمتگزاری حقیقتی برخیزند که تو با دلی پاك و در راه حق به خدمتگزاری آن کمر بستی.

اینجا درنگ کنم و بگویم: والاترین‌چشم انداز- در کار پر تلاش و ارزنده ات- تنها شیفتگی تو به آن است، همان شیفتگی که با همه درد سرها و خارهای میان راه- تو را به پیشروی واداشت، و این خوی و روش- در این کار سترك- شیوه قهرمانان ما از خدمتگزاران خاندان پیامبر را به یاد می آورد که به پا خاستند تا دانش ها و آنچه‌را از ایشان مانده بود در همه جا بر پراکنند، همان روش که- با فرآوردن برترین بنیاد های انسانی از فرهنگ درخشان ایشان ۱ زندگی را سودمند می گرداند.

از دیدگاه هنری نیز تو مانند هنرمندی به کار بر خاسته ای و- در مایه و چهره کتاب- قلم توانایت‌را از زیبائی و درست نویسی برخوردارگردانیدی و در افزارهای فراوان آن، آگاهی های بسیار، ذوق سلیم، نیرومندی در دادرسی و پهناوری زمینه را گنجانیدی. خدایت نگهداری و یاری دهد!

۱۴ ذیحجه ۱۳۶۸

عبد الحسین شرف الدین موسوی

[صفحه ۱۱]

گفتاری

که آیه الله سید محسن حکیم فرستاده اند و ما با سپاسگزاری از ایشان همان‌گفتار را می آوریم:

به نام خداوند بخشایشگر مهربان

چنانچه خداوند سزاوار ستایش است بر او ستایش باد و درود و سلام بر بهترین آفریدگان او محمد و خاندان پاک و پاکیزه وی، پس از این ها، یکی از بزرگترین نیکی هائی که خداوند بزرگ و گرامی- در باره ی این گروه پیرو راستی و مردم درستکار- روا می دارد، آنان است که در هر روزگار، مردانی به ایشان می بخشد که نه سوداگری و نه بازرگانی،آنان را از تلاش در راه از- و کمر بستن به پرستش او و کوشش برای بالا بردن سخن او و برافراشتن جایگاه آن- باز نمی دارد، اینان، درستی حقیقت های آئین را باز نمودند، پیام‌آن را رساندند و دیگران را با روشنگری‌های خود رهنمود گردیدند و این ها با همه ی آن گرفتاری ها بود که می توانست- اگر یاری پروردگار نباشد- میان آنان و خواسته های شایسته شان جدائی‌بیفکند.

به راستی از برجسته‌ترین مردان این گروه پر تلاش، نگارنده ی کتاب " الغدیر " پژوهشگر یگانه و دانشمندی بی مانند، امینی است که پیروزی و پایداری از همیشگی باد من بخش های پی در پی این کتاب راکه نگریستم، دیدم به همان گونه است که به نگارنده ی بزرگوار آن می برازد، زیرا آن را نگارشی یافتم که- به یاری خدا دانا و ارجمند- از هیچ سوی، سخنی نادرست به آن راه ندارد- با

[صفحه ۱۲]

نیروی روشنگری و سرسختی بر خورد و فریبندگی شیوه و دلارائی گفتارش از همه چشم اندازها پیروز در آمده است، برداشتی استوار را با سازمان نیکو و مایه های تازه را با بنیادی نیرومند به هم پیوند زده، به‌زمینه های گوناگون سرکشیده و همه جابا استواری پای نهاده و با پایداری بیرون شده است.

پس هر مسلمان فرهنگ دوست که در جستجوی راستی است باید آن‌را بخواند و از فروغش پرتو بگیرد و سزاوار، آن که نگارنده ی پیروز ما نیز بر این کامروائی که خداوند ارزانی او داشته و بر یاری و سرپرستی‌وی سپاس بگوید و خداوند او را بر این‌کار بزرگ که از پیش برده، از بهترین‌پاداشی که به نیکوکاران می دهد بهره‌مند گرداند و درود و مهربانی و برکت های خداوندی بر وی باد

محسن طباطبائی حکیم

[صفحه ۱۳]

نامه ای

که بدست ما رسید از سوی پژوهشگر مسیحیان، دادرس آزاده، سخن سرای زیرک، استاد بولس سلامه بیروتی سراینده شیوا گوی " رویداد بزرگ در جهان عرب " که یادش جاودانه خواهد ماند. با سپاس‌فراوان از ایشان:

به پیشگاه دارنده برتری ها، استاد دانشور عبد الحسین امینی که خدای، ما را از دانش او بهره ور گرداند- چنین باد-

بر گردن‌من بود که چون جلد ششم از " الغدیر " را گرفتم و دیدم- در سرآغاز آن- با گنجاندن نامه من سرافرازم فرموده اید- در

نوشته ای دیگر- از شما سپاسگزاری کنم.

بر این دفتر گرانبها که دست یافتم پنداشتم مروارید های همه دریاها را در " غدیر = گودال آب " شما به چنگ آورده ام آری ای دارای برتری ها، با این کار بزرگی که شما تنهائی دست به آن زده اید به راستی اگر یک گروه از دانشمندان نیز باشند از پای در می افتند، چگونه شما یک تنه به آن بر خاستید؟

بی چون و چرا، آن روان پاک- روان پیشوای بزرگ که بر او و زادگان پاکش برترین درودها باد- همان است که دشواری ها را هموار کرده و دیده روشن بینش شما را بر گنج‌های دانش گشوده، از آن بر می گیرد و بر سر دیگران می پاشید تا همچون اندوخته ای برای تاریخ نگاران و پیشوانه ای برای دانشوران و سرچشمه ای از احساس برای سخن سرایان بماند که هر گاه گرمای سرسخت، نهال

[صفحه ۱۴]

ادب را گزندی رساند آن را از غدیر شما آبیاری کنند.

به ویژه آنچه درباره خلیفه دوم یاد کرده بودید، نگاه مرا خیره به سوی خود کشید خداوند شما را از نیکی های بسیار بر خوردار گرداند روشنگری شما چه نیرومند است و چه برهان تابناکی دارید که اگر پس از آن، باز هم کسی بخواهد- با یکدندگی- آن روشنگری های استوار را نپذیرد به آن بز کوهی می ماند که شاخ های خود را با سنگ خارا به جنگ اندازد.

ای دارنده برتری ها خدا شما را نگهدارد چنان چراغ پر فروغی پرتو خود را از نجف ارجمند روانه می دارد که همه شهرهای‌تازیان را روشنی می بخشد، من از خدای پاک می خواهم که با شفاعت سرور ما فرمانروای گروندگان- که درفش او در دو جهان برافراشته است و یادش برای همیشه پایدار- زندگی گرانبهای‌شما را دراز گرداند

بیروت ۲۸ ذیقعده از سال ۱۳۶۸

ارادتمند- بولس سلامه

[صفحه ۱۵]

جلد هفتم

دیریه سرایان درسده نهم که سه تن از مردمان حله اند

در این جلد چندان از بررسی های دانشمندانه- دینی، تاریخی- هست حقیقت ها آن را پشتوانه گیرند و پژوهشگران را می شاید که با دیده ای ژرف تر در آن نگرند.

[صفحه ۱۶]

دیباچه

به نام خدای بخشاینده مهربان

پاکی تو، تو سرپرست مائی نه آنان کسی را ازنزد خود سرپرست ما گردان و کسی را از نزد خود یاور ما گردان هان مردم هرآینه حقیقت- از نزد پروردگارتان- به سوی شما آمد، هر کس راه یافت- به راستی- به سود خود راه می یابد وهر که گمراه شد جز این نیست که به زیان خود گمراه می شود و من کارگزارشما نیستم و جز رساندن پیام چیزی بر من نیست فروغ و نامه ای بزرگ از سوی خداوند به نزد شما آمد تا هر کس به راه نابودی رفت با داشتن راهنما نابودشود و هر کس که زندگی یافت با داشتن راهنما به زندگی دست یابد، خدا شما را از (نافرمانی) خود پرهیز می دهد واز این که آنچه را نمی دانید درباره‌ی خدا بگوئید این نامه ای است فرخنده‌که فرو فرستادیمش، پس، از آن پیروی‌کنید و پرهیزگار باشید شاید که آمرزیده شوید، به راستی حقیقت را به‌سوی شما آوردیم ولی بیشتر شما حقیقت را ناخوش می دارید. نیکی خداوند را

[صفحه ۱۷]

می شناسند و سپس آن را نشناخته‌می انگارند، پس در آن دانش چه دانش شما به آن راه نمی برد چرا به گفتگو می پردازید به جز از گمان پیروی نمی کنید و شما جز به دروغ سخن نمی گوئیداز هوس های گروهی پیروی نکنید که پیشتر گمراه شدند و بسیاری را به گمراهی افکندند از خداوند فرمان بریدو از پیامبر فرمان برید و از کسانی از خودتان که سرپرست هستند، همان کسان که دارائی هاشان را در شب و روز و آشکار و نهان (در راه خدا) می بخشند و از سر دوستی با او- به تهیدست و پدر مرده و گفتار- خوراک می خورانند، همانان که گرویدند و کارهای شایسته کردند که آنان بهترین آفریدگانند.

امینی

[صفحه ۱۸]

شعراء غدیر در قرن ۰۹

غدیریه ابن عرندس حلی

اشاره

ماهی که- چون گذشت- در دل من شیرین و خوش بود

بامداداں به سان شاخه شمشاد- با زیورها و پیرایه ها- خرامیدن گرفت

با یک نگاهو در یک چشم برهم زدن دل ها را بر بود

و به این گونه، جادوی ناروا، رواشناخته شد

چون بند از جامه گشود

اراده آهنینم را سست کرد

گونه اش که از سپیدی و خوشبوئی به کافور می مانست

چون در کنار سبزه خط جای گرفت چه درخششی یافت!

از زلفکان بنا گوشش زنجیری ساخت

که مرا با آن به بند افکند و گرفتار کرد
ماهی که تناسب اندامش مانند نیزه است
و تیر نگاهش- در کشتن دلدادگان-کار شمشیر را می کند
چهره او گل جوری‌است و با چشمانی
همچون زنان سیاه چشم بهشتی که آهوی سرمه گون چشم را برده خود
می دارد.

[صفحه ۱۹]

چشم های نیم خفته و بیمار گون او را- چون به آرامی می نگرد- چه دوست دارم
و بر پلک های بیماری و پر ناز او که گوئی در کار ریسندگی است دلبسته ام
ناراستی و ناسازگاری کرد و بر دلباختگان نبخشود
- با آن که چه اندام راست بالا و خوش سازی هم دارد!-
زیبائی های او شاهانی را به بردگی کشید و چه بسیار
پادشاه ارجمند که خوار و زبون او گردید.
با دو چشم خویش به خسرو (= پادشاه ایران) می ماند و با گونه اش
به نعمان- فرمانروای یمن و با خال سیاهش به نجاشی- شاه حبشه-
خدای برتر از هر پندار بر دو صفحه گونه ی او
دو نون نگاشت که دو سر آن، تیزی خود را نمایش داد.
و او با آنها- همراه با ناز چشمانش- مرا نشانه تیر گردانید
تا تیرها گیجگاه مرا بهره خود گرفتند و با فرود آمدن در آنجا کار کشتنم
را به پایان بردند

[صفحه ۲۰]

خوشا آن خال همچون عود و اسپندش
که در کنار آن گونه های گل انداخته وآتش رنگ، نمی سوزد.
با شراری از آتش عشق دلم را سوزاند
تا گداخته گردید ولی عشق او را از یاد نبرد.
هر گاه نوید آرنده وصال عشق با پیروزی سر رسد
شب را با شادمانی وخوشبختی به روز خواهم رساند
همه دردهایم را فراموش کردم و در
گرداب عشق به دست و پا زدن پرداختم تا اندوه این گرفتاری را چاره ای بسازم

باران اشک را چنان بر چهره فرو ریختم که
گوئی خون حسین است و برزمین کربلا سرازیر می شود
همان مرد روزه و نماز و بخشیده و خوراک دهنده
و برترین سوار کارانی که بر بالای است جای گرفتند
و همان که نیای بر گزیده او در گرمای کشنده
ابرهای پر بار را سایه بانش می گردانید
و پدراو شیری است که با دانش ها
و برتری خود- جای جای از- نامه خداوندی را روشن کرد
و مادرش فاطمه- آن بانوی پاکدامن- است که
افسر سرفرازی او بابزرگواری ها آراسته گردیده
بستگی دودمانی او (حسین) همچون بامداد روشن است که
گوهر خود وی همچون خورشید تابان و فروزان آن را می آراید
اوست: سروری شایسته پشتگرمی، خوشبخت، به خاک افتنده دربرابر خدا،

[صفحه ۲۱]

دختر زاده جانباخته پیامبر، که گرفتار است و- زیر شکنجه سخت-
ستم ها بروی می رود
ماهی که دیده آسمان- اندوهگنانه- در سوک او گریست
و دل روزگار برایش تپیدن گرفت
به خدا هرگزفراموش نمی کنم او را- که تنها و تشنه لب بود
با آنکه در پیش روی او چشمه لبریز از آب، گرگان بیابان را هم سیراب می کرد
و نیز حضرت عباس را- که دشمنان
جامه از پیکر او به در کرده برهنه بر زمینش افکندند
و آن کودک را- خورشید زندگی اش گرفت وآفتاب آن
برای همیشه راه باختران سپرد-
فرزندان امیه در پیکر یاران او
نیزه هائی سخت را خرد کردند.
(حسین و همراهان) نیزه ها را پیمانه ای شمرده و با آن، باده مرگ
نوشیدند و با آمیختن آن با گرفتاری ها، خود را به پای آزمایش کشیدند
اندام هاشان از هم گسیخت و تن ها پاره پاره گردید
تا سرها به پاها رسید و در کنار آن ها جای گزید.
پس از جان دادن، در روز رستاخیز، سرای‌پاینده

و بر جای ماننده را به ارث بردند،

دختر زاده ی پیامبر درد دل ها داشت و او را یاوری نبود

درد دل های خود را به آستان پروردگارآسمان های بلند پایه برد

در کرانه های پر آب فرات لب تشنه بود و چون می‌خواست

آب بنوشد می دید او را از لبه شمشیرهای آبداده سیراب می کنند

[صفحه ۲۲]

آن گره در لشگری او را گردا گرد برگرفته بودند که

همچون دریا آغاز آن با انجامش همسان بود

دریائی پر آشوب و با شمشیر هائی گرسنه که

گوشت و پوست شهسواران را خوراک آن گردانیدند

از شگفتی ها است که او از تشنگی بی تاب باشد

با اینکه پدرش در روز رستاخیز آب روان به کام مردم می ریزد.

در پیرامون او شاهین هائی برای شکار کبوتر به پرواز در آمدند

و چون تشنه شدند کشته کبوتر رابا خون آهو بچه آغشته کردند

نیزه های گندمگون و کبود رنگ، سرخ فام گردید

و رنگ خاکستری اسب ها، سیاه و گرد آلود شد

چرا که آن ها را در خمی از خون فرو بردند

و این ها را در دریائی از گرد و غبار جدائی ناپذیر به شناوری واداشتند

سم های اسبانش که بر سه پای ایستاده بود

بر فراز سر سوار کاران چهره مرگ می نگاشت

تاریکی، گرد و خاک و آشوب را به کام‌خود کشید و سیاهی گسترش یافت

تا بامداد روشن به گونه شبی سخت تیره درآمد

و پنداشتی درخشش تیغ ها در دل آن،

آذرخشی است که در میان ابرها روی می نماید و روشنائی را به ارمغان می آرد

سپاهی که دهان بیابان را پر کرد و چنان پای به دشت نهاد

که سم ستورانش بر گونه آن تازیانه می نواخت

فرزندان آنان که جای نشین پیامبر را نشناخته انگاشتند و

پیامبر راهنما را- که به راستی فرستاده ی خدا بود- دروغگو شمردند

[صفحه ۲۳]

جانفشانی ها کردند و- از سر نادانی آئین های راستین اسلام رادگرگون گردانیدند
آنچه را شایسته بود ناسزاوار خواندند
و نارواکاری ها را سزا انگاشتند
آگاهانه به کشتن جانشین پیامبر کمر بستند و آنچه‌را
محمد در قرآن بر خوانده بود دستخوش دگرگونی ساختند
دست به کشتن حسین زدند و چنان آتشی بر افروختند
که به جای بهره برداری از گرمایش هستی خویش را در کام آن افکنده و خاکستر گردانیدند.
پس بر ایشان خشم گرفت و با تصمیمی واکنش نمود
که شمشیر پولادین را سوراخ سوراخ می کند.
از فراز اسبی نیکوی که گفتی در روی زمین‌به شناوری می پردازد.
و همچون آذرخشی‌که در جهش خود از باد شمال هم پیشی می جوید
همان اسب که پاهای آن در روزپیکار
جز سر جنگاوران دشمن نعلی نمی پذیرد
امروز با بامداد سپید و روشن آغاز شد
و فردا پیراهنی سیاه از تاریکی ها در خواهد پوشید
در دست او شمشیری سخت بران است
که جوی خون را نیام خود می شناسد
با لبه تیغ تیزش در کاسه سرها و در گلو و گردن
حق ناشناسان رخنه کرد و رگ و پی آنان رااز هم درید
دوست من او و شمشیر و اسبش- در دیده کسی که خواهد باندیشد- همچون:

[صفحه ۲۴]

خورشید بود- سواره بر سپهر گردون- که
ماه به دست- در جستجوی آنجاها که ماه فرود می آید- می چرخید
- یا بگو در پی کاسه های سر دشمنان و گلوو گردن ایشان-
لشگر پیرامون گوشه ای‌از آن همه زیبائی اش را گرفتند
به گونه ای که دل هاشان در جوش و شور به‌دیگ می مانست

نواده پیامبر با اراده ای سازمان های گروه ها را هم‌می پاشد
که سپاه را با همه ی زیر و بم آن درهم می کوبدو خرد می کند
با نون نیزه یکی را چنان می کوبد و طعنه می زند که چشمانش گشاد می شود
و به گونه ای با شین شمشیر بر تارک دیگری ضربه می زند که زخمی
با لب های فرو هشته پدید می آرد
پس طعنه او از کله هائی که بر زمین می افکند
نقطه می سازد و ضغینه (= کینه) دشمن را بر می انگیزد
و ضرب دستش همراه با الف قامت هائی که
به زیر می اندزد طرب (= شادمانی) دوستان را شکل می بخشد
واین ها بود تا هنگام مرگ نواده پیامبر فرا رسید
و بوم مرگ بر سرش سایه‌افکند
گروه سرکشان رو سبی زاده گرد او
و فراخنای بیابان را گرفته
یکی ازگردنکشان تیری بلند به سوی او افکند
تا بر خاک افتاد
و شمر بدکاره جست و خیز کنان بیامد
که گفتی شاهین چشم بسته برای ربودن شکارش از فراز راه نشیب می سپارد
با دلی که از کینه و دشمنی حسین مال مال بود بر سینه ی اوپرید
با تیغ تبهکارانه اش سری را برید که بارها

[صفحه ۲۵]

پیامبر دندان های آن را بوسه داده بود
در هنگام کشته شدنش چهره خورشید- از اندوه- به سیاهی گرائید
و شهاب های آسمانی روی خود را پنهان کردند.
جبرئیل، ومیکائیل و اسرافیل، گزارش کشته شدنش‌را دادند
و تخت گاه بزرگ در جهان برین لرزیدن گرفت
مرغان بر روی شاخسارها آو را به نوحه سرائی برداشتند
و درندگان دره ها به سوک نامه خوانی نشستند و به شیون پرداختند
اسب نیک بیامد و نیک مرد رابر بالای خود نیاورده بود
- با دردمندی و لابه و هراس
وبا شیهه ای بلند و چشمی که مردمک آن
گریان بود واشک فرو می بارید-

بانوان سرا پرده حسین شیهه او را شنیدند
داغدیدگان از لابلای چادرها آشکار شدند
از چشمان سیاه خود سرشک هائی را
که با خون دل آمیخته و سرخ می نمود پی در پی بر صفحه سپید گردن
روان گردانیدند
تا حسین، کشته آمد و پس از او
آموزشگاه ها بسته شد
آنجاها که‌فرودگاه فرمان خدا بود سوگوار گردید
و ویرانه های آن یاران همدم و همنشین‌تهی گردید

[صفحه ۲۶]

بدکاره ها از سر نادانی بانوان را گرفتار ساختند
زشت رفتاری نمودند زیرا هر کس بدکاره بود سزاوار نادانی ها است
سر پاک را آشکارا بر نیزه ای که برداشته‌بودند نهادند
و کمر خود را برای انجام گناهان، سخت بر بستند
بانوان ماتم زده را از میانه راه به گونه ای‌گذر دادند
که نگاه های مردمان بر ایشان می افتاد
زین العابدین (= زیور پرستندگان) را که کارش به خاک افتادن در
برابر خدا
و خود دانائی درستکار بود، در بند گرفتار کردند
و سکینه که روز را به شب رساند دل آرام او
به تپش افتاده بود و اندوه، آن را آسوده نمی گذاشت
سین سرشگ چشمش خاء خاک را
در خود شناور ساخت تا گاف گیاه از دل آن رستن گرفت
کوی های آشنائی شان شوره‌زار شد
و در آنجا که دوستان فرود می آمدند کسی نماید و تهی گردید
چون آنان را سوار ستوران کردند تا به راه‌اندازند
شکیبائی از دل من رخت بربست
و چون شتران‌شکافته دندان را برای بردن آنان افسار زدند
اشک های من از زبر گونه ام سرازیر شد
گروهی از هواخواهان امویان برای آنکه پاداش سرشار بستانند
آنان را به سوی مردمی بد کنش روانه ساختند

- از نادانی- یزید را خرسند می دارند تا دستمزد بیشتری باو دهد

و آنچه را می خواهد هر چه تندتر بر او برساند

تا آن‌گاه که برای راه بردن شتران نی می نوازند و سوارگان

[صفحه ۲۷]

بر چارپایان‌می نشینند فرزندان امیه را نفرین خواهم کرد

"زیاد" و یزیدشان را نفرین می سرایم

و پروردگارم نیز کیفرهای زیادتری بر آنان فرو خواهد فرستاد

رویشان سیاه باد! با خاندان محمد چنان رفتاری نمودند

که گردنکشان‌پیشین نیز روا نداشته بودند

با اشک های خونینی بر حسین خواهم گریست که

خاک های خشک را تر سازد

ای کرانه فرات بارانی از سرشگ ها در پیرامون

خاک تو گرد بر می گردد که- به یاری آن- ابرها به گردش در می آید

ابرهائی دارد: نزدیک به زمین، سوارهم، به هم پیوسته با:

آذرخش هائی بلند که که اشکی پیاپی را روان می گرداند.

آن گاه که ترا با رگبار گوارای خود- که از خشبوئی به مشگ

می‌ماند-

سیراب می سازد دردهایت را درمان خواهد کرد.

پس از این ها، درود- از جان درود- بر آن کس که در

غدیر خم درفش های فرمانروائی برای او برپا گردید

بر دومی و از پی در آیند نامه ی خدا و گرامی ترین

کسی که‌آن را بر خواند و بزرگ ترین کسی که‌از پی پیامبر راهنما

و برگزیده بر آمد

همسر زهرای بتول، برادر فرستاده‌خدا، رها کننده

گیتی که آن را به آتش جدائی خویش سوخت

[صفحه ۲۸]

مردی که پاکدامنی را پیراهن خود گردانید و خوشا آن

مرد که با جامه پاکدامنی، خویشتن را پوشیده داشت

در هنگام آشتی‌و سازش، او را بارانی بخشنده می بینی

و در روز جنگ مانند شیری که خواهد از بچه اش پاسبانی کند
با دستی گشاده که- برای نیکوکاری-
از ستاره کیوان نیز فراتر می رود.
و با نمایش‌هائی روشن و درخشان و تابناك که دیگران
از انجام آن ناتوانند و دست آویز کسانی می شود که درباره او به
تند روی و گزافه گوئی افتاده اند
و یکی از آن ها بازگشتن خورشیداست پس از ناپدید شدن
- همان داستانی که بینائی ها در برابر آن خود را به فراموشی می سپارند-
با گردش خود بر فراز آن زیر انداز چنان برتری یافت که
- بازگو گری آن- سخنوران نغز گوی‌را زبان بر می بندد
سخن گفتن او با خفتگان آن شکاف کوه، برجستگی
گرانمایه و والائی است که از ستاره ی‌سماك نیز فراتر می رود.
از خویشاوندی و یاری او با پیامبر که بگذری
بر رفتن او بالای دوش پیامبر،برتری چشمگیر تری برای او است
این است آن که دانش ها را در خود گرد آورد-
چه کوتاه شده و فشرده آن ها و چه گسترده و پر و بال گرفته آنها-
این است که با نماز و بخشش های خود، راه
گیتی و آئین را به انجام شایسته رسانید

[صفحه ۲۹]

این است که با شمشیر ونیزه خویش
پیروزی دشوار را در خیبر آسان گردانید.
با چنان زخمی مرحب رادر آن نبردگاه نابود ساخت
که باری بس گران بر دوش کافران نهاد
و در رویداد خندق که گروه های بسیار به همدستی یکدیگر هر کدام سپاهی
برای سرکوبی پیامبر فرستادند او بود که عبدود را به کشته ای خونین
در بالای ریگ ها دگرگون گردانید
در نبردگاه سخت تبوک نیز او پای به میان نهاد و آنان را
به شمشیر اراده ای که هرگز خراش بر نمی دارد نابود ساخت.
آدم چون بلغزید چنگ در دامان او زد
تا پروردگار ما از وی بپذیرفت و او را برگزیده داشت
و آنگاه که رگباری بس تندسراسر زمین را پر کرده بود،

نوح به فرخندگی او خدای را خواند تا کشتی اش‌راه افتاد
و به خجستگی او بود که ابراهیم خدای را خواند تا آتش
داغ و سوزان بر او سرد شد
و به فرخندگی او بود که موسی خدای را خواند تا چوبدستی

[صفحه ۳۰]

او مارهای جادوگران را که در آغاز ریسمان هائی‌چند بودند در کام
خود فرو برد.
و به خجستگی او بود که عیسای مسیح، خدای را خوانده تا مرده
به گور رفته سخن گفت و از میان آن گرفتاری ها به پای خاست
در غدیر خم، پیامبر- محمد- به راستی او را به برادری برگزید و
دستور آن نیز در نامه خداوندی آمده بود.
در دوستی او دشمنان را سرزنش کرد و آنان نیز با سر سختی او را
نکوهیدند، من نافرمانی آنان نمودم ودر این راه از کسی برتر فرمان بردم
و- به کوری چشم آنان- او را چنان ستودم که پروردگارم
- در پاداش آن- زنگ ها را از دلم بزداید.
که تربت (= خاک) پای ابو تراب (= علی) چون به آلودگی چشم
من رسد آن را پاکیزه خواهد ساخت.
تا آن گاه که روندگان پای در راه دارند و تا هنگامی که
ابرها می بارند یا باران را در دل نهفته اند هزاران درود بر او باد
فرمانروای گروندگان چکامه هائی را گوش گیر که هر چه
روزگار بر آن گذرد زیورهای آن افزایش خواهد یافت
چکامه هائی به زبان تازیان که در حله بابل پرورش یافته
و فردا با شیوائی خود خطیئه- سخن سرای سترک- را شرمنده خواهد
ساخت.
برجستگی یافت تا برای صالح عرندس کاخی از سرافرازی
بر بالا سر اختران آسمان بنیاد نهد
دل های آنان را که بر من رشک می برند مهر زد و بر چکامه‌شیوائی
برتری یافت با سرآغاز

[صفحه ۳۱]

"سبزه ی خط در کنار گونه ها آشکار ومانند زنجیر جه هم پیوست "

و به دست آویز ستایش تو- ای علی- بالا روی آغاز کرد تا با سروده ی

آن سخنوری همسنگی جست که گفت:

"دیگر برای سراهائی که از دوستان تهی مانده‌نخواهم گریست".

زیرنویسی برای سروده‌ها

داستانی درباره بت شکنی ها رسیده

سخن سرای ما- ابن عرندس- در این‌چکامه اش شماره ای از برجستگی های سرور ما- فرمانروای گروندگان- را یاد کرده که پاره ای از آنها را در گذشته- با گستردگی- آوردیم و در پیرامون پاره ای دیگر گفتارهائی پهناور در آینده خواهیم داشت و این جا به روشنگری آنچه سر بسته در تک سروده ی زیر باز نموده بسنده می کنیم:

"از خویشاوندی و یاری او با پیامبر که بگذری،

بر رفتن او بالای دوش پیامبر، برجستگی برتری برای او است ".

از علی- که خدا از او خشنود باد- آورده اند که گفت:

"پیامبر- درود آفریده خدا بر او- مرا به سراغ بت ها برد و گفت:

بنشین من کنار کعبه نشستم و برانگیخته ی خدا (ص) بر شانه ی من بالا-رفت و گفت: برخیز و مرا به نزدیک آن بت برچون برخاستم و او دید می نمی توانم بالا شانه ام نگاهش دارم گفت بنشین نشستم و او از شانه ام به زیر آمد و آنگاه فرستاده ی خدا (ص) بنشست و گفت: علی از شانه ی من بالا-رو چون بالا-رفتم او به همان گونه برخاست و این هنگام چنان به گمانم آمد که- اگر خواهم- به چشم اندازهای آسمان نیز توانم رسید، پس بر فراز کعبه شدم و برانگیخته ی خدا (ص)

[صفحه ۳۲]

پشت داد و من بزرگترین بت ها یا همان‌بت قریش را به زمین افکندم، این بت مسین را به زور میخ هائی آهنین بر پای داشته بودند، فرستاده ی خدا (ص) گفت: از جای بکنش من به تکان دادن‌آن آغاز کردم و او به همین گونه می گفت: هان هان هان تا سرانجام توانستم آن را بیفکنم، فرمود بشکنش پس شکستم و خردش کردم و به زیر آمدم ".

و با سخنانی دیگر... ": فرستاده ی خدا- (ص) فرمود بیندازش‌که انداختمش و چنانکه شیشه بشکند درهم‌شکست و آنگاه فرود آمدم " و با سخنانی‌دیگر ": از بالای کعبه به زیر جستم "

ز جابر پسر عبد الله گزارش شده که‌گفت ": با پیامبر (ص) به مکه در آمدم، آن روزها نزدیک به ۳۶۰ بت در خانه ی خدا و پیرامون آن بود، برانگیخته ی خدا (ص) بفرمود تا همه‌ی آنها را سرنگون کردند، بتی دراز در خانه بود که هبل نام داشت. پیامبر (ص) به علی نگریست و گفت: علی برای اینکه هبل را از پشت کعبه به زیر افکنیم تو بر دوش من سوار می شود یا من بر دوش تو؟ (علی گفت:) گفتم ای فرستاده ی خدا تو سوار شو ولی چون بر پشت من نشست، سنگینی پیام خداوندی راه نداد که بتوانم اورا بردارم، گفتم ای برانگیخته ی خدامن سوار می شوم، پس بخندید و فرود آمد و پشتش را خم کرد تا بر آن، جای‌گرفتم، سوگند به آن کس که دانه را شکافت و آفریدگان را پدید آورد اگر می خواستم سپهر را به دست خویش بگیرم‌توانستم پس هبل را از پشت کعبه بیافکندم و خدای برتر از هر پندار این فراز فرو فرستاد ": بگو درستی بیامد و نادرستی از میان رفت و البته‌نادرستی از میان

رونده است ".

[صفحه ۳۳]

از پسر عباس گزارش شده که گفت ": پیامبر (" ص) به علی گفت:برخیز تا بتی را که بر فراز کعبه جای‌دارد درهم بشکنیم، پس برخاستند و چون نزدیک آن رسیدند پیامبر (ص) به‌او گفت: بر شانه ی من بایست تا تو را بر دارم علی جامه ی خویش به او داد وفرستاده ی خدا (ص) آن را بر شانه گذاشته سپس او را بر داشت تا روی خانه نهاد و علی آن بت را- که از مس‌بود بگرفت و او بالای کعبه به زمین افکند- که گفتی دو بال داشت.

این گزارش ها را گروهی از پاسداران و پیشوایان حدیث و تاریخ آورده اند و مردانی هم در سده های پس از آنان به نگارش می پرداخته اند، آن را از ایشان گرفته و بی آنکه کوچکترین جای تاریکی در زنجیره آن ها بیابند آن راچون و چرا ناپذیر شمرده اند و این هم تنی چند از آنان:

۱- اسباط پسر محمد قرشی در گذشته در سال (۲۰۰) که احمد در " مسند " از زبان وی آن را بازگو کرده است.

۲- حافظ ابوبکر صغانی در گذشته در سال ۲۱۱ که سیوطی آن را از وی بازگو کرده.

۳- حافظ ابن ابی شیبه در گذشته در سال ۲۳۵ که سیوطی و زرقانی آن را از وی بازگو کرده اند.

۴- پیشوای حنبلیان احمد در گذشته در سال ۲۴۱ در "مسند " خود- با زنجیره گزارشی درستی، آن را از زبان کسانی که سخن هیچ یک از آنان چون و چرا بردار نیست‌آورده است (ج ۱ ص ۸۴)

۵- ابو علی احمد مازنی در گذشته در سال ۲۶۳ که نسائی، آن را از گفته وی بازگو کرده است.

[صفحه ۳۴]

۶- حافظ ابوبکر بزاز در گذشته در سال ۲۹۲ نیز به گزارش " ینابیع = سر چشمه ها " از بازگو گران این حدیث است.

۷- حافظابن شعیب نسائی در گذشته در سال ۳۰۳ در ص ۳۱ از خصایص = ویژگی ها " آن راآورده است.

۸- حافظ ابو یعلی موصلی‌در گذشته در سال ۳۰۷ نیز بر بنیاد آنچه در " مسند "وی آمده از گزارشگران این حدیث است.

۹- حافظ ابو جعفر طبری در گذشته در سال ۳۱۰- به گفته " جمع الجوامع = گردآوری فراهم آرنده ها " از گزارشگران این حدیث است.

۱۰- حافظ ابو القاسم طبرانی- در گذشته در سال ۳۶۰- به گفته " تاریخ الخمیس " از بازگو گران‌این حدیث است.

۱۱- حافظ حاکم نیشابوری در گذشته در سال ۴۰۵ در کتاب " مستدرک = باز یافته ها- ج ۲ ص ۳۶۷ " حدیث را آورده و جداگانه نیزداوری خود را به درست بودن آن باز گفته است.

۱۲- حافظ ابو بکر شیرازی‌در گذشته در سال ۴۰۷ یا ۴۱۰ در کتاب " نزول القرآن = فرود آمدن قرآن " اززبان جابر آن را آورده است.

۱۳- ابو محمد احمد پسر محمد عاصمی در " زین الفتی شرح سوره هل اتی = زیور جوانمرد در روشنگری این سوره: آیا آمد بر انسان "...

۱۴- حافظ ابو نعیم سپاهانی در گذشته در سال ۳۴۰ که‌خطیب- با گزارش از دیکته وی- این حدیث را آورده است.

۱۵- حافظابوبکر بیهقی در گذشته در سال ۴۵۸ که خوارزمی این حدیث را از راه وی بازگو می کند.

۱۶- خطیب بغدادی در گذشته در سال ۴۶۳ درج ۱۳ از تاریخ خود- ص ۳۰۲- حدیث را آورده است.

[صفحه ۳۵]

۱۷- دانشمند ابو الحسن ابن مغازلی در گذشته در سال ۴۸۳ در " مناقب = برجستگی ها " از زبان ابو هریره حدیث را بازگو می کند.

۱۸- حافظ ابو عبد الله فراوی در گذشته درسال ۵۳۰ که گنجی در " کفایه = بسندگی "حدیث را از راه وی آورده است.

۱۹- برترین سنخوران خوارزم در گذشته درسال ۵۶۸ در " مناقب- " ص ۷۳- از راه دو حافظ- بیهقی و حاکم- حدیث را یاد کرده است.

۲۰- حافظ ابو الفرج ابن جوزی در گذشته در سال ۵۹۷در " صفه الصفوه = منش بر گزیده- " ج ۱ص ۱۱۹- حدیث را آورده است.

۲۱- حافظ رضی الدین ابو الخیر حاکمی در لابلای چهل حدیث (= اربعین) که از برتری های علی- درود بر او- گرد آورده این یکی را نیز نگاشته است.

۲۲- حافظ ابو عبد الله- ابن النجار، که در سال ۶۴۳ در پذشته بر بنیاد آنچه در " کفایه " آمده- از بازگو گران این حدیث است.

۲۳- ابو سالم ابن طلحه ی شافعی که در سال ۶۵۲ در گذشته در ص ۱۲ از " مطالب السئوال = خواسته های خواهند گان " این حدیث رایاد کرده است.

۲۴- ابو المظفر یوسف- دختر زاده ی ابن جوزی- که در سال ۶۵۴ در گذشته در ص ۱۷ از " تذکره = یاد نامه " این حدیث را آورده است.

۲۵- حافظ ابو عبد الله کنجی که در سال ۶۵۸ در گذشته در ص ۱۲۸ از " گفایه " آن را آورده و گفته: حاکم وبیهقی آن را گزارش کرده اند و خود حدیثی نیکو است که در میان خداوندان گزارش ها به استواری شناخته شده است.

۲۶- حافظ صالحان به گفته " تاریخ الخمیس " از گزارشگران این حدیث است.

[صفحه ۳۶]

۲۷- حافظ محب الدین طبری در گذشته در سال ۶۹۴ در " الریاض النضره = بوستان های شاداب- " ج ۲ ص ۲۰۰- این حدیث را از گفته ی احمد و ابن جوزی و حاکمی آورده است.

۲۸- جمال الدین ابو عبد الله ابن نقیب در گذشته در سال ۶۹۸ در تفسیر خود " و العبر = روشنگری ها " حدیث را یاد کرده است.

۲۹- شیخ الاسلام حمویی در گذشته در سال ۷۲۲ در " فرائد السمطین = یگانه گوهرهای دو گردن بند " حدیث را بازگو کرده است.

۳۰- حافظ شمس الدین ذهبی در گذشته در سال ۷۴۸ در " تلخیص المستدرک = فشرده باز یافته ها " آن را آورده و گفته": زنجیره های گزارش آن پاکیزه‌ولی مایه و زمینه اش نکوهیده و ناپسند است " امینی گوید: این ناپسند بودن را هیچ کدام از پاسداران‌حدیث در سده های گذشته در نیافتند تاروزگار، ذهبی را به ما ارزانی داشت که با چشم خود- حدیث را نیش زد و آتش

کینه خویش را- با گفتن این سخن- برافروخت، ولی آن ناپسند آمدن پنداری با خود وی به گور سپرده شد و- در آن زمینه- هیچ کس از حدیث شناسان پس از وی دل به سخن او نداد.

۳۱- حافظ زرندی در گذشته در سال ۷۵۰ و اندی در نظم درر السمطین = دانه‌های دو گردن بند را در رشته کشیم " حدیث را آورده است.

۳۲- حافظ جلال الدین سیوطی در گذشته در سال ۹۱۱ در " الجامه الکبیر = فراهم آرنده ی بزرگ- " بر بنیاد آنچه در ج ۶ ص ۴۰۷از تدوین یافته آی آمده- حدیث را آورده است- گزارش ابن ابی شیبه و عبد الرزاق و احمد و ابن جریر و خطیبو حاکم- گفته که حاکم آن را درست می‌شمرده، از این گذشته در " الخصائص الکبری = ویژگی های بزرگتر " از سیوطی نیز این حدیث آمده است- ج ۱ ص ۲۶۴.

۳۳- حافظ ابو العباس قسطلانی‌در گذشته در ۹۲۳ در " المواهب اللدنیه =

[صفحه ۳۷]

بخشش های پیش خودی- " ج ۱ ص ۲۰۴- حدیث را از ابن نقیب‌آورده است.

۳۴- قاضی دیار بکری مالکی در گذشته در ۹۶۶ یا ۹۸۲ در " تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۹۵ " این حدیث را از زبان طبرانی و زرندی و صالحانی و ابن نقیب مقدسی و محب طبری‌و نگارنده " شواهد النبوه = گواهان پیام آوری " آورده و گفته... ": آنگاه علی خواست که فرود آید پس خویش‌را از آنجا که ناودان بود به زیر افکند تا مهربانی و ادب خود را به پیامبر درود و آفرین خدا بروی- بنماید (و دوباره پا بر دوش او ننهد) و چون بر روی زمین جای گرفت لبخند زد، پیامبر (ص) پرسید چرا لبخند زدی؟ گفت زیرا من خود را از این جایگاه بلند به زیر افکندم و آسیبی ندیدم. فرمود چگونه گزندی به تو رسدبا آنکه محمد ترا بالا- برد و چبرئیل فرود آورد، سراینده ای گفته ":

مراگفتند ستایش از علی بگوی

که یاد او آتش سوزان را فرو می نشاند

گفتم من به ستایش مردی نخواهم پرداخت

که شکوه وی چندان خردها را سرگردان کرد تا او را شایسته ی پرستش شمردند.

پیامبر برگزیده به ما گفت:

در شب‌معراج چون به جهان برین رسیدم

خداوند دست (توانای) خویش بر پشت من نهاد

تا دلم خنکی (دلپذیری در خود) یافت

و علی گام هایش را در همانجا گذاشت

که خداوند دست (توانای) خود بر آن نهاده بود "

[صفحه ۳۸]

۳۵- نور الدین حلبی شافعی در گذشته در ۱۰۴۴ در " السیره الحلبیه = سرگذشت نامه ای از حلبی- ج ۳ ص ۹۷ " این حدیث راآورده است.

۳۶- ابو عبد الله زرقانی مالکی در گذشته در ۱۱۲۲ در " شرح المواهب = روشنگری بخشوده ها- ج۲ ص ۳۳۶ " از زبان ابن ابی شیبه و حاکم حدیث را بازگو کرده آنگاه نوشته: آن سخنور چه نیکو سروده:

"پروردگارا تورا سوگند به گامی که آن را بر

قاب قوسین- همان بزرگترین جایگاه ها- فرود آوردی

و تو را سوگند به گامی که شانه ی پیام آور یاور خویش را نردبان

آن گردانیدی

که از سر بزرگواری- گام مرا در راه راست پایدار

بداری و رهائی بخش و درودگوی من باشی

و آن دو تن را اندوخته وپشتوانه من گردانی که هر کس آن

دو، پشتوانه وی باشند هرگز هراسی از دوزخ نخواهد داشت.

۳۷- سید احمد زینی دحلان مکی در گذشته در سال ۱۲۳۲ در" السیره

[صفحه ۳۹]

النبویه سرگذشت پیامبر " که در کنار " السیره الحلبیه " چاپ شده در ج ۲ ص ۲۹۳ حدیث‌را آورده و سپس می نویسد: آن سخنور چه نیکو سروده:

پروردگارا تو را سوگند به گامی... تا پایان سروده هائی که یاد کردیم "

۳۸- شهاب الدین آلوسی در گذشته در سال (۱۲۷۰) در ص۷۵ از گزارش چکامه ای قافیه عین داشته حدیث را آورده که گفتار وی را درج ۶ ص ۲۶ آوردیم.

۳۹- خواجه کلان‌قندوزی در گذشته در سال (۱۲۹۳) در ص ۱۹۳ از " ینابیع الموده = سرچشمه های مهر ورزی " حدیث را از زبان بزارو ابو یعلی موصلی بازگو کرده است.

۴۰- استاد ابوبکر پسر محمد حنفی در گذشته در سال (۱۲۷۰) در " قره العیون المبصره = فروغ دیدگان بینا-ج ۱ ص ۱۸۵ " حدیث را آورده است.

۴۱- سید محمود قراغولی حنفی در " جوهره‌الکلام = گوهر سخن- ص ۵۵ و ۵۹ " حدیث را آورده است.

زندگی نامه ابن عرندس و نمونه سروده های او

استاد صالح پسر عبد الوهاب پسر عرندس حلی- نامور به ابن عرندس- یکی از برجستگان شیعه است- و از نگارندگان دانشور آنان در زمینه فقه و اصول- ستایش ها و سوک نامه هائی برای امامان از خاندان پیامبر- درودبر ایشان- سروده و جانسپاری خویش در راه دوستی آنان و ناسازگاری اش با دشمنانشان را باز نموده است، استاد و پیشوای ما طریحی در " المنتخب = گزیده " پاره ای از آنها را آورده و بخش هائی از آنها را نیز در جنگ ها وگرد آمده ها می توان یافت، دانشور سماوی در " الطلیعه = سرآغاز " زندگی نامه ای برای او نگاشته که در لابلای آن، وی را به دانائی، برتری، پرهیزگاری، خداپرستی و دست داشتن در دانش ها

ستوده، سخنگوی بر جسته- یعقوبی- نیز در " بابلیات = از بابل " این کار را دنبال کرده و ستایش هائی نیکو از وی نگاشته است. در " طلیعه " آمده که وی در پیرامون

[صفحه ۴۰]

سال ۸۴۰ در فراغ سرای حله در گذشت و همانجا به خاك رفت که از آرامگاهش در آنجا دیدار می کنند و فرخندگی می جویند. ابن عرندس- در سروده هایش- جناس های بسیار به کار می برد و در این راه ازاستاد علاء الدین شفهینی پیروی می کرد- که زندگینامه او نیز در ج ۶ ص ۳۵۶ گذشت- ولی در استواری و نیرومندی سخن از او برتر بود و چیره دستی اش در زبان و واژه های تازی را باز می نمود و اگر- چنانچه می بینی و به این سر سختی- دلباخته ی جناس ها نمی گردید البته سروده هایش از رسائی و دلربائی بیشتر برخورداری می‌یافت.

از سروده های این استاد شایسته- شیخ صالح- چکامه ای است باقافیا راء و میان یاران همکیش با ما آوازه در افتاده که آن در هیچ انجمنی‌خوانده نشود مگر پیشوای حجت- که چشم‌به راه اوییم و خداوند به زودی گشایشی در کار او پدید آرد- در آن انجمن پای خواهد نهاد و همه آن را درج ۲ ص ۷۵ " منتخب " از استاد ما طریحی آمده و چنین است:

در روزگار، رازهای سروده هایم آشکار می شود

گروهی آن را از بوی خوش یاد شما خوشبوی می دارند

چکامه هائی است که خواسته ها از آن بر نیاورده نیست

درون آن ستایش گری است و برونش سپاس گزاری

سرآغاز آن ها اختران رخ نموده‌را به یاد می آرد،

سرشت آن ها از مایه شکوفه ها است و پرتو آن ها فروغی تابناك

دلبرانی اند که چون دل ما بدرخشد پرده از روی بر می گیرند

[صفحه ۴۱]

افسرهائی زرین بر سر دارند که فرازآن ها را مرواریدها آرایش می دهد

خوب رویانی که حسان حسن آنان راگواهی می کند

و بر رخساه هایشان زرهائی است زرهای دیگر را می آراید.

- همچون گوهرها- آنها را در رشته می‌کشم، شب ها را به بیداری سر

می کنم تا یاد آن ها را برای شما و خویش زنده بدارم.

ای آنان که در کرانه های فرات آرمیده اید دوستداری بر شمادرود

می فرستد که شکیبائی اش نمانده است.

پس از آن که ستایشنامه ها را در هم پیچیدم باز آنها را گشودم

که در هر نامه ای از ستایش های من فرازی درباره شما هست

هنگام سخن از شما، نظم من با اشک چشمانم از یک سرچشمه آب می خورد زیرا چکیده های سرشکم رادر رشته می کشم و

سرود می سازم و خونی را که از دیده ام روان است درچهره نثری و سرخ گلگون همه جا می پراکنم مپندارید داغ آرامش یافته که به خودتان سوگند

سوز جگرم جز در روز رستاخیز کاهش نمی یابد

خواری در راه شما برای من ارجمندی است و تنگدستی،توانگری

و دشواری، آسانی و شکست، پیوند خوردن.

آذرخش های همراه با ابر که از کوی شما برخاست

باران سرشگ را از دیدگان من روان گردانید

دو دیده من-همچون خنساء- اشک هایش سرازیر است

ودلم- در دوستی شما- به استواری صخر(= سنگ) می ماند

[صفحه ۴۲]

در کناره های سرائی که شما در آن می زیستید ایستادم

که جای تهی مانده شما پس از رفتن خودتان مستمند است

نشانه خانه هائی مندرس (= پوسیده) گردید که درس هائی

از دانش خداوندی و یاد او در آن‌ها بر گذارد می گشت

و ابرهائی از سرشگ هایم چندان بر آن بارید تا

درخت های بان و کنار را آبیاری کرد

با دوری از شما جدائی روانم از تن گوارا می نمود

و اندیشه در دلم بر روی ویرانه هائی از کوی آشنائی در گردش بود

ابر- از فراز آن- کناره گرفت و پس از حسین

- چنانکه باید- از باریدن و نیکی کردن دریغ داشت.

پس از همان پیشوای راستین و دختر زاده پیامبر، پدر

رهبران، که باز داشتن مردمان از بدی ها با او بود و خود

سرپرستی است که کار فرمانروائی را به‌گردن دارد.

پیشوائی که پدرش- مرتضی- درفش راهنمائی است- و

جای‌نشین و برادر و داماد فرستاده خدا-

رهبری که آدمیان، پریان، آسمان، درندگان بیابان،

پرندگان و خشکی و دریا در ماتم او گریسته اند.

گنبدی سپید در کربلا دارد که فرشتگان هماره به

دلخواه خویش گرداگرد آن چرخ می خورند.

پیامبر درباره او فرمود- وچه سخنی بس درست و آشکار

که هیچ جائی‌برای نپذیرفتن نگذاشته.

[صفحه ۴۳]

پس از من سه ویژگی ام تنها به او می رسد- که هیچیک از وابستگانم مانند آن رانیابند
و چه جای آنکه از زید و عمر وسخن رود؟
(یک) آرامگاهی دارد که خاکش داروی دردمندان است
(دو) بارگاهی که هر کس را آسیب رسد پاسخ نیاز خود را از آن تواند گرفت.
سه) زادگانی با چهره های بس درخشان که نه تن از آنان
- نه کمتر و بیشتر- پیشوایان راستین هستند.
چگونه است که حسین، تشنه در کربلا کشته می شود با آنکه در هر سر انگشت او دریاهائی از سرافرازی توان یافت؟
و با آنکه پدرش علی- در فردای رستاخیز - مردم را از آبی گوارا سیراب می کند و آب روان، کابین مادرش فاطمه است؟
جانم بر حسین دریغ‌می خورد که در آن روز - جنگ کربلا- شمر چه تبهکاری ها درباره او روا داشت.
سپاهی در برابر وی برانگیخت همچون شبی تاریک که ستاره های درخشان‌روی نهفته و چهره ماه به تیرگی گرائیده است.
درفش ها را افراشته و تیغ ها را برا گردانیده اند
گرد و خاک برمی خیزد و نیزه ها بلند و کشیده می شود
گروهی از گردنکشان اموی‌در آن گرد آمده اند که هستی شان سراسر نیرنگ است و هیچ دست آویزی برای درست نمودن کار خویش ندارندیزید گردنکش آنان را فرستاده تا همه عراق را نیز به زیر فرمان
خود در آردچرا که فرمانروائی بر شام و مصر، او را بی نیاز نساخته است

[صفحه ۴۴]

فرزند زیاد برای برخاستن به این کار کمر بسته و - به این گونه- گام خود و همراهانش را در راه گناه استوار کرده است
پسر نحس سعد را به فرماندهی‌آنان بر گماشته و البته آن نفرین زده: زندگی اش چندان نخواهد پائید که به‌آرزوی خود- فرمانداری ری- بتواند رسید.
و چون آن دو گروه: در سرزمین کربلا به یکدیگر برخوردند،
نیکوکاری دور و بد کنشی نزدیک شد.
در دهه نخست از ماه محرم گرد او را گرفتند
و شمشیرهای آبداده را در دست خویش به تکان در آوردند.
چون نیزه ها با یکدیگردرگیر آمد، آن جوانمرد برخاست و
با آن که دل او از سوز گرما در تب و تاب بود به تاختن پرداخت
در پهنه نبرد گاه، چنان خویشتن را بنمود که گفتی
سپیده بامدادی از دل شب بر آمده است.
او را سرای هائی است فرود آمدن گاه چیرگی و توانائی

راستی را که بر ازنده او تاختن است نه گریختن

شیرازه سپاه را چنان از هم گسیخت که گفتی

شاهین به میان مرغکان کند رو افتاده و آنها را پراکنده می سازد

بیاد شب زوزه کشان انداختشان تا همه سگان

پیرامون شیر ژیان را گرفته به زوزه کردن پرداختند

در آنجا شایسته مردان در راه او به جانفشانی هائی برخاستند که در روز

شمار پاداش هائی هرچه افزون تو خواهند گرفت.

[صفحه ۴۵]

به دلخواه خویش- برای یاری او- بابد کیشان پیکار کردند

و آن آزاد مرد (= حر) از خوشبختی که یافت تا پای جان در راه او زد و خورد نمود

نیزه هائی سخت را دراز کردند تا زندگی دختر زاده پیامبر را درازتر سازند و اینجا بود که جزر و مد یکی شد

در همین پیکار باید کیشان یکی شان تیری به سوی او افکند

که بر گردن دختر زاده پیامبر نشست

کشته نیک مرد از اسب نیکویش جدا شد و جانور زبان بسته درپیرامون او به شهیه کشیدن پرداخت

سنان سنان پیکر او را درید و شمشیر شمر از رگ گردنش گذشت بادهای بسیار تند دامن خود را بر او افکندندو اسب‌هائی که بر اندام او راندند با تار وپود دست و پاشان پیراهنی کهنه بر آن دوختند

هفت گنبد گردون به تکان آمد،کوه های بلند و استوار، لرزیدن گرفت و آشوب بر دریاها چیرگی یافت.

هان ای جانباخته ای که آسمان بر او خون گریست و چهره ی خاك آلود زمین با خونش سرخ فام گردید

جامه های رزم او از خون سرخ شد ولی در فردای رستخیز از ابریشم سبز خواهد بود.

[صفحه ۴۶]

برزین العابدین (= زیور پرستندگان) دریغ می خورم که او را گرفتار کردند و همچنان در بند نگاهش داشتند

بانوان خاندان پیامبر دستگیر گشتند و پرده و پوشش را از ایشان باز ستاندند

بندیانی ماتمزده که سواربر ستوران می گشتند و بنده و آزاد

مردم آنان را می دیدند رمله در سایه ی کاخ ها آرمیده بود و گوهر و زر بر گوشواره های او آویخته

وای بر یزید از کیفر دوزخ و از آن هنگام که فاطمه‌پاك روی به پهن دشت رستخیز نهد،

به گونه ای که برخی از جامه هایش از زهر(ی که به حسن خوراندند) سبز است و آنچه می ماند نیز از خون دومین دختر زاده‌ی پیامبر- سرخ آوا در می دهدو دیدگان مردم نگران است و همه دل ها از فرو شکوه او لرزان.

گله خویش را به آستان خدای بزرگ می برد با بانگی بلند و با پشتیبانی سرور ما- علی-

یزید گردنکش از تبهکاری خویش، سخنی بر زبان نمی آرد و مگر او را که کارش‌نیرنگ و غدر است عذری هم تواند بود؟

[صفحه ۴۷]

او را به سزای بدی هایش می رسانند، از نیکی ها بی بهره

می گردانند و کوخی را برایش در دوزخ تهی‌می نمایند.

چگونه سرود خوانان با خوانندگی (= غنا) او را شادمان می داشتند و در پیمانه های سیمین و زرین‌باده (= خمر) برایش می ریختند؟آن غنا در روز برانگیخته شدن غنا (= رنج) می شود و این خمر نیز جمر (= آتش) که در دل او بر می افروزند.

آیا ثغر (= دندان) دختر زاده ی پیامبر را از سر نادانی می کوبند؟

مگر این ثغر کسی نیست که خود پشتیبان‌ثغر (= مرز) آئین به شما می رود؟

- برای خونخواهی او- جانشینی باید تا شکست هائی را که به کیش ما روی نموده- با داد گری اش- جبران کند.

فرشتگان- از هر سوی پیرامون او را فرا گیرند و خوشبختی و پیروزی و شوکت پیشاپیش او روان باشند

سر نیزه اش از خفتان ها می گذرد

دربان او عیسی است و نگاهبانش خضر

به راستی دستار نیای وی سرش را می پوشاند

چنان که پادشاهان شکارگر نیز در سایه ی بخت بلند و سرنوشت نیکو می آسایندسینه اوپیرامون دانش پیامبر را فرا گرفته و خوشا دانشی که با آن سینه پیوند بخورد.

او- محمد نام و پرهیزگار، پاک وپاک نهاد و دانای برجسته- فرزند پیشوای عسکری استو نواده علی هادی (= راهنما) و بازمانده محمد جواد (=بخشنده) و آن آرمیدهدر طوس که علی‌رضا است و پسر موسی که با گام نهادن در بغداد بوی خوش را در آنجا بپراکند.

راست وعده ای از زادگان امام صادق (= پیشوای راستگو) که گردن

[صفحه ۴۸]

فرازی ها در دانش به او می نازند

شادی دل سرور ما- امام محمد- همان پیشوائی که دانش پیامبران را همچون زمینی بشکافت و زیر و رو کرد.

نبیره زیور پرستندگان (زین العابدین) که چندان بگریست تا از سرشک دیدگانش، گیاهان خشک سیراب شد.

و نواده حسین فاطمی و شیر خدا - جانشین پیامبر- آری این پاک جان از میان آن پاکان برخاسته است.

حسن را که زهردادند عموی او است و خنک آن رهبری که‌عموم آفریدگان را بخشش او فرا گیرد.

همنام برانگیخته ی خدا و وارث دانش او و رهبری که نامه یادآور خدا بر نیکانش فرود آمده است.

آنانند فروغ- فروغ خداوند که شکوه او بسی بزرگ است-

آنانند که خداوند در سوره تین و زیتون و آیه شفع و وتر به نامشان سوگند خورده.

فرودگاه های فرمان خداوندند و گنجینه های دانش او، فرخنده مردمی که نامه یادآور خدا درسراهای ایشان فرود آمد.

پیش از آنکه‌ذرات گیتی آفرینش یابد نام های آنان در بالای تخت گاهش در جهان برین نگاشته و گنجانده شد.

اگر آنان نبودند خداوند آدم را نمی آفریده و از این همه مردم که می بینیم هیچکس جامه هستی نمی پوشید.

[صفحه ۴۹]

نه زمین هموار می گشت، نه آسمان بر افراشته می شد، نه آفتاب رخ می نمودو نه ماه در شب چاردهم به پرتو افشانی بر می خاست.

به یاری ایشان بود که نوح چون خدای را خواند رهائی یافت، کارش گذشت و طوفانش باز ایستاد.

اگر آنان نبودند، آتش ابراهیم خنکی و تندرستی نمی گردید وآن شراره ها خاموش نمی شد.

اگر آنان‌نبودند اندوه یعقوب به پایان نمی آمدو رنج های ایوب دنباله دار می گردید.

راز آنان بود که آهن را بر دست داود نرم کرد تا پاره های آن را به گونه ای در رشته کشید که اندیشه را سرگردان می دارد.

و چون آن زیر انداز، سلیمان را به پرواز درآورد دیده اش چندان گریست تا زمین را تر کرد.

به دستور آنان بر باد نرم چیره گردید تا رفت و آمد خود را- هرکدام در یک ماه- به انجام رساند.

آنان بودند راز موسی و چوبدستی او در هنگامی که فرعون از فرمان های وی سرپیچید و جادوگران رافراهم آورد.

اگر آنان نبودند عیسی پسر مریم نمی توانست ایلعازر را از میان خشت های گور بر پای خیزاند.

برتری و راز آنان در میان پدیده های جهان به گردش افتاد و واگیر شد و در هر پیامبر، رازی از رازهاشان جای گرفت-

من با دستیاری شان به پایگاهی‌بلند رسیدم تا سرفرازی ام در آستانشان بسیار شد، اگر نبودند من نیز- در میان مردم- نامی نداشتم.

[صفحه ۵۰]

ای خاندان طه، ناگواری هائی که شما دیدید، تلخی ها و گرفتاری هائی بود که حق کشی ها برای اسلام پدید آورد.

ای آنان که در هنگام دشواری ها پشتیبان منید چون دهه محرم روی آرد از سر اندوه بر شما می گریم و زاری می‌نمایم

تا آنگاه که خود زنده ام بر شما گریه خواهم کرد و پس از مرگم نیز سروده ها و سوکنامه هایم بر شما خواهند گریست.

ای خاندان طه- عروسانی که ازپرده ی اندیشه ی صالح پسر عرندس روی نمود با پذیرفته شدن در پیشگاه شما- کابین خود را گرفته اندگویندگان چگونه توانند منش و ستایش شمارا بنمایند، که ستایشگر نام شما فرازهای قرآن است.

زادگاه شما ریگزار مکه است و صفا وزمزم و خانه ارجمند خداوند و سنگ آن-

برای بازگشت پس از مرگ- شما رادست افزار رستگاری گردانیدم و خنک کسی که شما اندوخته و پشتوانه او باشید.

هر تازه ای که بماند کهنه می شود و مهر شما در دل من آن نو است که روزگار کهنه اش نتواند کرد.

تا آنگاه که آذرخشی می درخشد و گره‌های ابر باز می شود و دانه های باران‌را می پراکند و درود خدا بر شما باد!

پایان

و باز او را چکامه ای است درسوک حسین- درود بر وی- که از آن است:

آن که مرا در کار دلدارگی ام سرزنش می کرد خود دل به او باخت، شب را بیدار ماند و از آن پس بر شیفتگی می خرده نگرفت.

[صفحه ۵۱]

آن چهره را که همراه با زنجیرزلف دید در زندان عشق پای بند کرد.

و چنین است که سرزنشگر من پوزش مرا پذیرفته و خوب آرام از دیدگانش رخت بربسته است

آهوئی سپید بود که دلمرا با تیر نگاهش نشانه رفت، ابرو را کمان گردانید و تیر را یک سر در میان نشانه جای داد.

ماهی که هلال‌خورسید را بر بالای پیشانی دارد و چون‌رخ می نماید آفتاب از شرمندگی روی می‌پوشاند-

بالای او به شاخه تازه می ماند که‌از وزیدن باد خم می شود، کبوتر زنده دل است که با آواز خود در او دل می رباید.

چون آهنگ ستیزه کند همان بازوی نرم و نازک را نیزه گرداند تیر مژگان را برهنه می نمایداو را به سان شمشیری بران و لرزان می بینی- یا همچون آهوئی با چشم های نگران وگردنی به نرمی برگشته-

زلف تاریک و چهره درخشانش دو پدیده ناسازرا یک جا نشان می دهند که یکی گمراه می کند و دیگری راه می نماید.

یکی شب است و دیگری بامداد، یا سیاهی در دل سپیدی این دلدادگان را راهنمون گردید و آن سرگردانشان ساخت.

مپندارید که گره های گیسویش را داود همچون زنجیری به هم بافته و به گردنش افکنده است.

بلکه دو بیجاده گونه اش رخسار او را آراسته و آن را زبرجدی گردانیده است.

ای کشنده دلباختگان، وای آنکه- با نگاهت- تیرهای نابودی را به سوی ما می افکنی.

[صفحه ۵۲]

به دندان پیشینت سوگند- و چه دندانی که مرواریدهای به رشته کشیده را می ماند!-

و به آن تری دلپذیر لبانت- که همچون باده است، از انگبین سرشته‌شده، زنگ دل را می زداید و درخشانش می سازد-

سوگند که من در کوی دلدادگی بنده توام و در گزارش عشق خویش سرور آمده‌ام

با رهی خویش دادگری کن، ستم روا مدار، ببخشای و با آن همه وفائی که داری از نزدیک داشتن او به کویت دریغ مورز.

وفاداری نمای، بیداد را فرو گذار، که من دلباخته ای جگر سوخته ام.

رنج جدائی چنان جان مرا گداخت که امویان با کشتن حسین دل محمد را، همان دختر زاده پیامبر بر گزیده و رهبر که مردم را از گمراهی به در آورد و رهنمود گردید.

و همان فرزند سرور ما: علی مرتضی - دریای بخشندگی، سیراب کننده تشنه لبان و نابود سازنده بدکنشان.

و همان که دودمانش از همگان برتر است و پدرش از همه بزرگوارتر و گوهرش از همه ارجمندتر و بنیادش از همه گرامی تر.

دریائی لبالب، شیری خشمگین، بارانی‌تند، بامدادی روشن،

اختری راهنما وماهی نمایشگر با چهره رسا.

سروری شایسته پیشگرمی، حسن که از همه مردم- در خاور و باختر-

بخشنده تر گشاده‌دست تر است.

فراموش نمی کنم که در کربلا سخت تشنه بود و- با آن همه گرفتاری-

راهی به سوی آب نداشت

گروهی از سپاه یغماگر اموی در پیرامون سراپرده هایش

[صفحه ۵۳]

- که به راستی از آن پیامبر بود- با هیا بانگ هائی تو تهی بیابان را پر کرده بودند.
دسته ای تبهکار که با سپاه خویش دل فضا را انباشته و آنچه را ازفرزندان ستوده ترین پیامبر- احمد- و جانشین اوست ربوده بودند.
لشگریان‌آن انبوه شده و گرد و خاکی سخت بر انگیخته که به دریائی سیاه و کف بر لب آورده می مانست.
در آنجا ناصبیان‌و دشمنان تبار پیامبر درفش های آشوبگری را برافراشته و منصوب کردند تا جز ما آنان را از یادها ببرند و دیگر کسی حرف ندا بر سر نام هاشان ننهد و ایشان را آواز ندهد.
اسبان او- با زبان بسته و تشنه- روزه داری نمودند و شمشیر سپیدش با بلند شدن در روی دشمن به نماز بر خاست تا - با افکندن سرهایشان بر زمین- آنان را به سجده در آرد.
گردو خاک ها بر تن شیر مردان زره هائی پوشانید تا خون هائی که از این جا و آن جا می ریخت رنگ زرد و زعفرانی گرفت.
لشگر چنان روی ترش کرده اند که انگار شاهین ها دارند پیکر مار رااز هم می درند.
تا پهلوی شمشیرش به درخشیدن افتاد و از تندرهای غرانی که‌برخاست بزدلان بر خویشتن بلرزیدند.
حسین بی آنکه از در کشیدن باده مرگ بیمی به خود راه دهد با اراده خویش بر گردنکشان تاختن برد.
با گشاده دستی نوک نیزه را بر سر این می کوبد و به سادگی نیش شمشیر را بر تارک آن می نوازد.

[صفحه ۵۴]

از بسیاری زخم هائی که می زند تیغ وی خراش های فراوان بر می دارد و دندانه های نیزه اش می شکند و فرو می ریزد.
دست او که بالا می رود و در میان آنان فرو می آید یاد شیر خدا را زنده می کند-و آن شاهکارهایش در برابر ستیزه گردان در جنگ احد سپاهی است که خواهد خرسندی یزید را به دست آرد - وگروهی که به ربودن حق دیگران برخاسته‌و خدای برتر از هر پندار و ستوده ترین پیامبران احمد را بر سر خشم آورده است.
سخن پیامبر و خدای برتر از هر پندار را پذیرا نگردیده و با جای نشین راهنمایش ناسازگار نمودند و از روز بازپسین نهراسیدند.
اهریمن، آنان را بفریفت و به دلخواه خویش گمراهشان‌کرد تا هیچ سرپرست و راهنمائی نتوانستند یافت.
از شگفتی ها است که‌یک سوی آب گوارای فرات، روان باشد وکسی آن را در بند نتواند کرد
و- در کرانه های آن- دختر زاده پیامبر- که پدرش فردا مردم را سیراب می کند-دلش از تشنگی بسوزداو و سپاه و شمشیربران و نیزه هائی که در تیرگی های گرد و خاک آشکار شد) همچون:
آفتاب بود بر بهنه سپهر که در دست راستش ماه است که در تاریکی ها با اختران آسمان رو در رو می ایستد.
حضرت عباس را دشمنان جامه از تن به در کردند و برهنه گردانیدند.
فرزند حسین- دختر زاده پیامبر- دلش از تشنگی بی تاب است آن هم در جائی که گرگان، خنکی آب را هر چه بیشتر می چشند و می یابند.

[صفحه ۵۵]

سر او همچون ماه در شب چهارده از رگ گردن بریده شده و خونش بر خاک زمین ریخته است.
سروران جانباخته، کشته در بیابان افتادند و شن و ریگ های دشت رابستر خود گردانیدند.
آنانند که از سوی پروردگارشان راه یافتند و هر که از پی ایشان درآمده در راه راست گام‌نهاد.
دختر زاده پیامبر از آسیب هائی که به آنان رسید جگرش سوخت وسرگردان گردید که یاوری خوشبخت نمی یافت.
تا آنگاه که دورتران نابود کننده نزدیک شدند و چیزی نماند که زندگی از او دوری گزینند.
دراز گوش های اموی و - همه کسانی که با کژی و کاستی هاشان بر سر کشی می افزودند- پیرامون او را گرفتند.
و بی آنکه دست درازی و بزهی از وی سر زده باشد از دل کمانی سر سخت، نشانه تیرش گردانیدند،
نیک مرد از فراز اسب خوبش به زیر افتاد و هفت آسمان سخت به لرزه درآمد، روزی نافرخنده و دشوار بود.
شمر، سری را جدا کرد که بسا هنگام دامان پیامبر بالش آن بود
فرشتگان آسمان های بلند پایه- بر او- گریستند و روزگار، گریبان خویش را- در ماتمش- چاک زد.
دست بخشش به پس برگشت و دیده دانش با دردی که کشید به اشک نشست.
درندگان با اندوهی که بر ایشان چیره شد به فریاد آمدند و پرندگان در ماتم او- به سوکنامه سرائی و باز گفتن منش ها و برتری هایش پرداختند.

[صفحه ۵۶]

زیورپرستندگان (= زین العابدین) همان مرد ناشاد را - که کارش به خاک افتادن در برابر خدا بود- گریان دربند کردند.
اندوه در دل سکینه جایگزین شد تا پیکر نزار او را به گونه زمین گیران گردانید کشتار کربلا اشک زینب را روان ساخت تا لرزان میانه گونه هایش فرو غلطید.
کبوتری ترانه سرا را بر فراز درختی انبوه شاخه دیدم که سوکنامه می سرود و هر سخنور نغز گوئی را زبان بر می بست.
همچون چهره بامداد سپید بود با دست هائی سرخ، که به سان گلوبند بر گردن تاریکی ها و سیاهی ها آویخته باشند.
سوگند دادمش که ای کبوتر بر گو این گریه چیست؟ پاسخ ده که دل مرا سخت به درد آوردی.
آن طوق، بالای سپیدی گردنت سیاه است و دست های گلگونت مرا به یاد بیجاده ها می اندازد.
شیفتگی و پرسش مرا که نگریست و شرار دلم را- که با آن آتش خاموشی ناپذیر- دید.
همراه با شاخه‌های سر بر داشته- دست را بلند کرده- با فریاد خود و برای همیشه- رشته سوکنامه سرائی همگان را گسیخت:
حسین در کربلا کشته شد و ای کاش من می توانستم- با دادن جان خویش- زندگی او را برهانم.
اگر گردن بندی آویخته دارم همان خون سرخی است که دست هایم را با آن گلگون ساخته ام.
بالای سپیدی گردنم نیز- از اندوهگزاری- طوقی سیاه از سین سیاهی دلم نهادم.

[صفحه ۵۷]

و اکنون- ای آنکه می پرسی داستان من است و با سر شک روانم که خشک نمی شود.
از سوز جگر و با دلی ریش با من زاری کن و - در کار گریستن- همراه و یاور من باش.

تا آنگاه که- برای راندن شتران- نی می نوازند و تا آن گاه کهدیدار کنندگان از خانه خدا گام در دل راه می نهند، فرزندان امیه را نفرین خواهم فرستاد.

یزید و زیادشان را نفرین می کنم و پروردگارم نیز کیفر همیشگی شان را زیاد خواهد کرد.

ای فرزند محمد، تا آنگاه که بر بالین خاک بخسبم بر تو خواهم گریست و از گوهرهای سخنانم، ستایش هائی زیبا را به یاد بزرگی های تو آرایش خواهم داد.

که بس دل انگیز و رسا باشد و در شیوائی از سخنرانی قس نیز پیشررفته لبید را ناتوان گرداند.

آن را با گردن بندهائی از بخشش شما آراستم تا توانست پیرایه ای فریبا بر گردن روزگار به شمار آید.

به این گونه صالح- پسر عرندس- امید می دارد در کنار سیه چشمان- در بهشت جاودان- خوشبختی پایدار بیابد.

کرانه های فرات با رگبارهائی تند از سرشک ابرها سیراب باد.!

[صفحه ۵۸]

و سپس- تا آنگاه که یک پرنده بر فراز شاخساران سوکنامه می خواند- درود برتو باد ای فرزند مرتضی!

پایان

چکامه دیگری پیرامون ۵۶ بیت نیز در سوک دختر زاده ی پیامبر و رهبر جانباخته- درودهای خدا بر او- دارد که در" المنتخب = گزیده " از استاد طریحی- ج ۲ ص ۱۹ چاپ بمبئی- توان یافت، و با این سر آغاز:

"ای پیروان‌سرورما علی سوکنامه ی حسین را بخوانید که از سرای و میهن خویش به سرزمین بیگانگان افتاده است. "

[صفحه ۵۹]

اصل پاره ای از سروده ها

یادداشت یکم

در بخش گذشته، بر رویهم ۳۱۰ بیت از سروده های ابن عرندس را که نگارنده آورده به پارسی برگرداندم و این جا نیز اصل پاره ای‌از آن ها را یاد می کنم که یا از دیدگاه سخن سنجی نغزتر و شیواتر می نماید یا چون در سرآغاز چکامه و سرود جای دارد نشانی آن است و یافتن آن در نگاشته های دیگر را آسان می گرداند، شماره ای هم که میان () درگوشه ی هر بیت نهاده ام برابر است باهمانچه پیشتر در کنار پارسی شده ی آن‌دیدید و برای بازگشت دادن- از یکی به‌دومی- بایسته است.

اضحی بمیس کغصن بان فی حلی

قمر اذا ما مر فی قلبی حلا

و انحل شد عزائمی لماغدا

عم خصره بند القباء محللا

و زهی بها کافور سالف خده

لما بریحان العذار تسلسلا

و تسلسلت‌عبثا سلاسل صدغه

فلذاک بت مقیدا و مسلسلا

قمر قویم قوامه کقناته

و لحاظه فی القتل تحکی المنصلا

اهوی فواترها المراض اذا رنت

و احب جفنیها المراض الغزلا

جارت و ما صفحت علی عشاقه

فتکا و عامل قده ما اعدلا

کتب العلی علی صحائف خده

نونی قسی الحاجبین و مثلا

فرمی بها فی عین غنج عیونه

سهم السهام اصاب منی المقتلا

فاعجب لعین عبیر عنبر خاله

فی جیم جمره خده لن تشعلا

و سلا الفواد بحر نیران الجوی

منی فذاب و عن هواه ماسلا

نسب کمنبلج الصباح یزینه

حسب شبیه الشمس زاهی المجتلی

شربوا بکاساه القنا خمر الفنا

مزج البلاء به فامسوا فی البلا

و تقاطعت ارحامهم و جسومهم

کرما و اوصلت الروس الا رجلا

حامت علیه للحمام کواسر

ظمئت فاشربت الحمام دم الطلا

[صفحه ۶۰]

امست به سمر الرماح و زرقها

حمرا و شهب الخیل دهما جفلا

هاتیک بالدم قد صبغن و هذه

صبغت بنقع صبغه لن تنصلا

عقدت سنابک صافنات خیوله

من فوق هامات الفوارس قسطلا

و دجت عجاجته و مد سواده

حتی اعاد الصبح لیلا الیلا

و کانمالمع الصوارم تحته

برق تالق فی‌غمام فانجلی

جیش ملافوه الفلاو اتی فلا

امست سنابک خیله تفلی الفلا

و بکفه سیف جراز باتر

عضب یضم الغمدمنه جدولا

فکانه و جواده و حسامه

یا صاحبی لمن اراد تاملا

شمس علی الفلک المدار بکفه

قمر منازله الجماجم و الطلا

فتخال طاء الطعن انی اعجمت

نقطا و ضاد الضرب کیف تشکلا

یثنون من جون العیون مدامعا

حمرا علی بیض السوالف هطلا

نصبوا بمرفوع القناه کریمه

جهرا و جروا للمعاصی اذیلا

و سکینه امست وساکن قلبها

متحرک فیه الاسی لن یرحلا

و سمت قلوب حواسدی و سمت علی:

"نم العذار بعارضیه و سلسلا"

و علت بمدحک یا علی ووازنت:

"لم ابک ربعا للاحبه قد خلا"

طوایا نظامی فی الزمان لها نشر

یعطرها من طیب ذکراکم نشر

عرائس تجلی حین تجلی قلوبنا

اکالیها در وتیجانها تبر

فطابق شعری فیکم دمع ناظری

فمبیض ذا نظم و محمر ذانثر

فراق فراق الرح لی بعد بعدکم

و دار برسم‌الدار فی خاطری الفکر

بات العذول علی الحبیب مسهدا
فاقام عذری فی الغرام و مهدا

و رای العذار بسالفیه مسلسلا
فاقام فی سجن الغرام مقیدا

فی طاء طرته‌و جیم جبینه
ضدان شانهما الضلاله والهدی

لیل و صبح اسود فی ابیض
هذا العاشقین و ذا هدی

صامت صوافنه و بیض صفاحه
صلت فصیرت الجماجم سجدا

نوحوا ایا شیعه المولی ابا حسن
علی الحسین غریب الدار و الوطن

[صفحه ۶۱]

غدیریه ابن داغر حلی

اشاره

درود خدا برگروهی باد که- در برابر خواسته های آن-
فراز و نشیب بیابان در هم نور دیده می شود.
آهنگ دیدار از فرمانروای گروندگان را در بارگاهی دارند
که پایه ستون های آن را بر پیشانی اختران سپهر نهاده اند.
بر بهترین مردم و در آستانی گام می نهند.
که روی آرندگان به آن جا- در نزد خداوند- گرامی اند-
در آنجا است جوانمرد زاده و برادر جوانمردی دیگر.

و شایسته جوانمری و خداوندگار و پیشوای آن.

هر سرافرازی که بینگاری- از کهنه و نو- ویژه اوست.

و همه برتری ها- از آغاز تا انجام- در نامه او نگاشته می شود.

مردمان پس از آن که پیامبر خود را از دست دادند.

سرور و رهبر و بخشده آنان او است.

آن گان که شیران- در نبردگاه- با یکدیگر بر می خورند و سپاهیان- با تکان دادن نیزه ها- از تار و پود گردو خاک رشته ای سیاه به هم می بافند.

[صفحه ۶۲]

آن گاه که می بینی گروه های مردم در برخورد گاه تیغ هاگرد آمده اند

و هر گروهی تک تک از وابسته هایش را دستور به پرهیز می دهد.

آن گاه که رزمندگان سخت کوش درنبردگاه سرگرم تاختن اند.

- آن هم سوار بر اسبانی نیکو که، در دویدن به سوی پیکار، پیشگام و پیشاهنگ اند-

و آن گاه که گوئی مردمی که در پهن دشت جنگ پراکنده اند.

گردباد آشوب اند که وزیدن آن همه جا را تیره و تار می کند.

و آن گاه که نیزه های آنان- چوب هایش از هم پاشیده.

و نیام شمشیرها در هم بشکند.

و آهن سر نیزه ها میان کله ها را نیام خود بگیرد.

و پیکان تیرها در دل مردم بنشیند.

آن گاه است که برادر محمد پیامبر را می نگری که زخم‌های شمشیر بر پیکر وی

همچون نشانه هائی از تلاش و آزمایش- نمودار است.

تیغ خود را در هنگام دیدار دشمن، زیر و بالا می کند

و دلیران را به دام می افکند.

همچون بازوی پیامبر هاشمی با شمشیر خویش چندان از وی پاسداری کرد

که بازوهای خودش زخم بسیار برداشت.

او بود برادرش- نه دیگران- و او تنها کسی بود که پیامبر-

همان کشاینده و بربننده درها- در خانه او را به مسجد باز گذاشت

و در باز پسین دیدار خود از خانه- در روز غدیر-

کار سرپرستی رابه او داد و همه نیز گواه بودند.

و چنین شد که روز غدیر- از خجستگی از- برجستگی یافت

که فرخندگی های آناز شماره بیرون است.

[صفحه ۶۳]

چنین نمایش دادند که سفارش پیامبر ستوده را پذیرفته اند
ولی در دل خویش کینه خاندان محمد را نهان می داشتند.
تا آن گاه که پیامبر درگذشت و کینه های خود را
- در ستم به دست سپاهیانشان- آشکار کردند.
جانشینی پروردگار و سرپرست خویش را
با بینش های تاریک و راه گم کرده از او باز داشتند
فراسوی هم آمدند تا فاطمه را از رسیدن به حقش جلوگیری کنند
و به این گونه، زندگی او را با دلگیری هادر آمیختند
تا از اندوه جان سپرد و پس از مرگ.
فرزنداش را سر بریدند و حسین را کشتند.
- و فردا- در میان توده ای گمراه- که تباهی در میانشان‌راهی دراز پیموده بود.
شوهر او را به ناسزا یاد کردند.
- راستی را- در میان گفته های پیشینیان به سخنی استادانه برخوردم
که خوش دارم آن رابیاورم.
"آیا بر فراز منبرهائی- آشکارا- به دشنام او می پردازید.
که چوب های آن را نیروی شمشیر او بر پای داشته و به هم پیوسته؟
ای خاندان محمد و ای سرورانی که- در برتری و استواری-
بر همه آفریدگان پیشی گرفتند!
شما چراغ های تاریکی ها هستید
و شما بهترین مردم و مایه سرافرازی آنانید.
و برجستگان آنان وبردباران
و دانشوران و فرزندگان و پارسایان و پرهیزگاران.

[صفحه ۶۴]

بندگان را سرورید
و در پیکارها به شیران می مانید
آن تلاش ها بود که راه راست را بر آفریدگان روشن ساخت
وخدا پرستان را در آن به گام زدن واداشت.
و اینک از سروده های (مغامس) مایه های دست نخورده ای را می نگرید
که از اندیشه ای سان دلبران‌گریز پای سرچشمه می گیرد

و همچشمی کنندگان و رشک برندگان با او نیز برتری آن ها را می پذیرند.
بوئی از رسانائی شخصیت شما به آن ها رسیده و رسایش نموده
و نمائی از زیبائی شما آن ها را آراسته گردانید و دل انگیز ترش ساخته است
بر آن ها بانگ زده و آوای خویش را به آنها رسانیدم تا به پاسخ من شتافتند،
به سان سنگی که چون چخماق آتش زنه به آن رسد اخگر خود را دریغ نمی دارد-
بازاری داغ یافته و چون در ستایش شماست
بیم نمی رود که گرمی بازارش را از دست بدهد.
خدا بیامرزد هر که را- با خامه خویش- به آن یاری دهد
و امید است از کمک آن بی بهره نگردد.
برای گناهان بزرگ که با انجام آن ها آسایش از دلم رخت بربست
و جانم ناآرام شد میانجی من باشید
و برای همان لغزش ها که اگر بر کوه ها بار
پاره پاره می شود و سنگ هایش می گدازد
بسی دور است روانی از شفاعت نیای شما بی بهره بماند

[صفحه ۶۵]

که مهر علی را توشه ی خویش گرفته
تا آنگاه که ابری همراه با تندر غران در کار بارش و ریزش است
درود خدا بر شما باد.
پایان

نمونه ای از سروده های او و سرآغاز چکامه هایش

و هم ازگفته های او چکامه ای است پیرامون ۹۲بیت و از آن میان
با این که ناگواری ها یکی بر جای دیگری می نشیند
و گرفتاری های جهان فریبنده برسرما می ریزد چگونه توان با تندرستی زیست؟
پایداری بر چند گانگی سرشت ها
و امید به رهائی برای مرد دشوار می نماید
ساده ترین زندگی و آنچه اکنون هست
جای چون و چرا ندارد و آن چه می رسد نیز دور نیست.
روزگار، دگر گونی هائی را در خود نهفته و- اگر بیندیشند-
در هیچ کدام از رنگ ها- برای دلدادگانش- بهره مندی به بار نمی آرد-
آن کسی که فریب زندگی را بخورد خردمند نیست،

خردمند آن است که در کارها بیاندیشد

ای نا آگاه مرگ ناآگاه نیست

هر چه خواهی زندگی کن که تو را می جوید.

بازیگری ات را آشکار کردی چرا که روزگار تو با خوشبختی و درخشندگی همراه

و نهال جوانی بس خرم و شاداب است

چون پیش آمدهای ناگوار فرا رسد

و اهریمن پیری‌بر فرشته جوانی چیرگی یابد کجا یاوری‌توانی یافت؟

گزندهائی که ها هنگام مرگ- چشم به راه جوانمرد است.

[صفحه ۶۶]

از دیده دانش او پوشیده و اندازه زندگی اش- در نامه سرنوشت- نگاشته آمده

روزی او- از میان همه پدیده ها- اندازه گیری و شمرده شده

و با این همه می بینی- برای گذران زندگی- سخت تلاش می کند

روزگار همیشه در کوشش است

و آبستن پیش آمدها و ناگوارهائی‌برای آفریدگان.

آن کس که از روی آوردن آن دل را شادمان دارد

از پشت کردن آن دلگیر خواهد شد

بهترین آفریدگان- خاندان محمد- را بنگر که‌چگونه

گرد بادی- پر از خاک تیره بختی- پیرامون آنان را فرو پوشاند

از خود پیامبر بگیر که- کسانی از گروه یارانش-

منش درستکاری را در باره نزدیکانش روا نداشتند

و پس از آن که از پذیرفتن فرمان و سفارش او سر باز زدند - که پنداری سخن‌او را دروغ می شمردند-

حق گزاری او را درباره شیر خدا

که در غدیرخم دستیار و یاور او بود، فراموش کردند.

تا روزی چند در میان ایشان زیست و با دلگیری-

و به گونه ای که ایشان نیز برو خشمناک بودند- درگذشت...

"تا به این جا می رسد که سوگنامه او است برای دخترزاده پیامبر، پیشوای ما-درود بر وی: "-

پدرم فدای آن رهبر که در کربلا، زیر شکنجه سخت ستم می دید

مردم را به راه راست می خواند و کسی او را پاسخ شایسته نمی گفت.

پدرم فدای آن تن تنها که هیچکس را دل‌بر او نسوخت.

[صفحه ۶۷]

از تشنگی گله کرد و آب در کنار او بود.

پدرم فدای‌آن که دوست پیامبر- محمد- بود

و محمد نیز دوست خدا

کربلا آیا دختر زاده پاك پیامبر- آشکار در خاك تو کشته می شود؟

چه شگفتی ها از این باید داشت.

تو را جز کرب (رنج) و بلا (گرفتاری) نتوان نامید

که همه مردم از هراسش آزرده دلند.

بر آو اندوه می برم- که با آن تشنگی سخت وتوان فرسای سرنگون شد و بر خاك خفت

بر او اندوه می برم که در کرانه های فرات افتاده

و باد شمال- از این سوی‌و آن سوی خس و خاشاك را بر پیکر او می پاشید.

بر او اندوه می برم که- ستوران- استخوان های او را در هم کوفتند و در پیرامون او پای به زمین کوبیدند و به تاخت پرداختند

بر او اندوه می برم که سرش را جدا کردند

و موی چهره اش را- از خون پاکش- رنگین ساختند.

بر او اندوه می برم که زره از تن او به در کرده

و سراپرده هایش را به یغما بردند.

بر پرد گیان حسینی اندوه می برم‌که- ماتمزده و پراکنده- چنان شدند

که دل ها برای آنان بر هراس افتاد.

ولی تا آنگاه که سر از پیکر او با تیغ بریدند

هیچ گونه بیمی او را از راه خود باز نگردانید.

خدا را، که چه بسیار چهره ها از سر بی تابی در برابرش سیلی خورد و گریبان ها چاك زده شد. (

[صفحه ۶۸]

هر چه را فراموش کنم، زینب پاك را از یاد نمی برم

که می گریست، روسری او را ربوده بودندو خدای را می خواند و زاری می کرد- و ناگواری ها در کرانه های فرات.

او را اندوهگین ساخته سرشگ وی روان بود-

برادر کم پس از تو زندگی خوشی نخواهم داشت و مرگی زودرس- به ناگهان- مرا در خواهد یافت.

: برادر کم پس از تو کیست که این نادانان را از سر من دور سازد؟ آواز مرا بشنود و پاسخ بگوید؟

اندوه من کوه های را می گدازد

و یاد یوسف را از دل یعقوب به در می برد.

زندگی نامه

استاد مغاس پسر داغر حلی است، شماره ای چند از زندگی نامه هائی که در روزگار ما نگارش یافته- با یاد مغامس- از مهر تبار خداوند- درود خدا بر ایشان- سرشار شده است همچون " الحصون المنیعه- باروهای بلند " از استاد دانشمند علی‌آل کاشف الغطا و " الطلیعه " از دانشمند سماوی و " بابلیات " از سخنور یعقوبی. چنانکه پیشوای ما فخرالدین طریحی در " المنتخب " و ادیب سپاهانی در " التحفه الناصریه = ارمغان ناصری " بخشی از سروده های اورا آورده اند و شماره ای چند از جنگ ها نیز سروده های او را در خود گنجانیده اند که لبالب است از ستایش و سوکنامه خاندان وحی و پیشوایان راستین- درود های خدا بر ایشان- تاجائی که استاد سماوی با گردآوری آنها دیوانی به نام وی فراهم کرده که‌به) ۱۳۵۰ (بیت می رسد و شاید آنچه از سروده های وی از میان رفته، بسی بیش از این ها باشد.

او از کسانی است که با دلباختگی خویش- در راه دوستی خاندان پیامبر- سروده های بسیاری درباره آنان دارد، جز این که روزگار یاد جاودانه او را به دست فراموشی سپرده و شاید همین که او، تنها روی به ایشان درود بر آنان- آورده و پیوند از دیگران بریده خود انگیزه شده تا در پاره ای از زندگی نامه ها یا نگارش

[صفحه ۶۹]

های گسترده- به خامه نویسندگانی که مهر آنان رادر دل ندارند- نامی از وی به میان نیاید، که درباره بسیاری دیگر- همانند ابن داغر- همین رفتار را پیش گرفتند که یا هیچ نامی از آنان نبردند یا به گونه ای کوچک و ناچیز شناساندند و آن گاه در بزرگ ساختن مردمی داد سخن دادند که از دیدگاه فرهنگ‌و برتری در پایگاهی فروتر جای داشتند که راستی تاریخ- با پست و بلند نمودن های نابجا و زیر و رو بردن‌های ناسزا- چه بیشمار تبهکاری ها کرده است.

استاد مغامس وابسته به یکی از تیره های تازیان است که پیرامون فراخ سرای حله به سر می بردند و او خود برای فرا گرفتن آموزش ها به حله رفت و آنجا را بدرودنکرد تا زندگی اش به گونه ای به سر آمد که سراینده ای سخنور بود- در میانه های سده نهم- و سروده هایش نشان می دهد که گذشته از چیره دستی در همه زمینه های سرایندگی در پهن سخنوری نیز راهی در از پیموده، می گوید:

"گاهی ستایشگرانه به سخن سرائی می پردازم

و یک چند نیز در سخنرانی ها به پراکندن گفته ها سرگرم‌می شوم"

پدرش داغر نیز از سرایندگان‌و دروستدار خاندان بود و فرزند خویش را سخنسرائی آموخت و بر دوستی پاک تبار پیامبر پرورش داد چنانکه در هنگام یاد از این گفتارش بیاید:

"اندیشه ام را در ستایشگری شما به کار گرفتم

تا در این کار- آموزگار من گردید و پدرم نیز در این باره سفارش ها کرد "

درود خدا بر پدر و پسر باد و اینک سرآغاز چکامه های او را که در جنگ های ادبی یافته ایم با یادی از شماره بیت های آن می آوردیم:

"دوستدار روزگار در تلاش خود باری گران را بر می دارد، مرگ را به سوی او می رانند و او همچنان سرگرم تکاپو است "۹۳. بیت

"آنچه را در کارنامه او به شمار آمده یاد آورد، از راه نادرست بگشت

[صفحه ۷۰]

و از این که باز کیفری بر سزای او افزوده شود پرهیز کرد ۹۲. "-بیت

"چشم گشاده ای و از سر نادانی لاف پرهیزکاری می زنی اگر از این دعوی باز نایستی خود به خود بیهودگی اشت آشکار است" ۸۱ بیت

"در آن هنگام که برف پیری دستار و روسری سپید بر سرش بست، گمان می کنی گامی در راه راست خواهند نهاد؟) ۹۰ بیت

"پس از آن که موهایت به سپیدی گرائید، باز در جستجوی گیتی هستی؟

و به یاد روزها و شب هائی که رفت می افتی "؟ ۹۲ بیت

- گزیده ای از این چکامه را در " منتخب "ج ۲ ص ۲۵ از چاپ بمبئی توان یافت-

"گردش رویدادها، رگ و پی‌را از هم گسیخت

و گیجگاهم نشانه تیر ناگواری ها گردید

دست روزگار رشته نیروهایم را برید

و هر چه را روزگار ببرد به هم گره نتوان زد -" ۷۷ بیت

- که این چکامه را نیز پیشوای ما طریحی در " منتخب ج ۲- ص ۳۶ " آورده‌است-

"جهانا افسار کار خویش را به دست دیگری سپردم

و این برای آن بود که از بخشش و توانگری ات‌به رنج افتادم "۹۹ بیت

- که همه این چکامه را نیز در " منتخب ج ۲ ص ۵۸ " توان یافت-

"اشگ های پیاپی خود را- در هر شامگاه و بامداد-

بر فرزندان پیامبر راهنما فرومی ریزم.

ای دوست پرده غم از چهره دلم بر کنار نرفته

و اندوه من پایان نمی پذیرد " ۱۰۵ بیت-

[صفحه ۷۱]

"خواب از بسترم گریخته

واندوه، دلم را می سوزاند

در ماتم آن‌که پسر زیاد کشتش

زندگی من با سختی می گذرد. " ۶۲ بیت

"کاش من فدای حسین می شدم

که در کربلارگ های گردنش را بریدند

با چشمی شمر را می نگرد

و با چشمی پرد گیان خود را میان دو سپاه -" ۱۰۶ بیت-

"گریستم ولی نه برای شادابی جوانی

و نه برای آنچه از آشیانه ای ویران بر جای مانده

و نه برای از دست‌دادن زندگی پاکیزه

و نه از جدائی لیلی و عذرا- " ۸۰ بیت-

"تو را که یار گرفتم نه برای شیفتگی به روی تو بود،

از من جدائی گزین که دیگری در هوس تو دلباخته-" ۸۸ بیت-

"جوانی با آن همه نیکوئی- رخت بربست

جدائی از آن‌بر دل ها گران است " ۸۱ بیت

"جوانی پر شادابی را انگیزه ای ازتو باز ستاند،

آیا هنوز هم سپید اندامان نیکو روی را دوست دارد-"؟ ۷۵ بیت-

در این سخنان نیز بزرگترین پیامبران را می ستاید- که درود آفرین خدا بر او و خاندانش-

ای راننده ستوران راهوار بر آستان پیامبر برگزیده بایست

[صفحه ۷۲]

بر آستان کسی بایست که بهترین بر انگیختگان و بهترین پیامگزاران است

" " " ""از میان تیره مضر برانگیخته شده

" " " " "راستگوی است و منش او در نامه های آشمان پیشین آمده

" " " " "ارمغانی از نیکی و مهربانی پروردگار است

" " " " "پیامبری پاک نژاد و برگزیده از سرزمین سنگلاخ هاست.

آدم او را به گونه فروغی در میان چار تن دیگر دید که نزدیک به پایگاه تخت در جهان نهان همچون مرواریدها می درخشیدند

پس گفت: پروردگارا این کیست؟

و پاسخی از سر مهربانی شنید که هیچ چون و چرائی در آن نبود:

"اینان دوستان منند و زادگان شما،

دیده را به آنان روشن دار و دل را خرسند.

سوگند به آنان، که اگر جایگاه ایشان چنانچه من می نگرم نبود

البته گنبدهای گردون به گردش در نمی آمدند.

هرگز خورشید هم نبود و ماه و اختران فروزان هم،

و چشم انداز آسمان و پرتوهای آفتاب هم،

و سپهر و زمین هم،

نه ابرها برای مردم بر سر درختان- باران می فرستادند و

نه بهشت و دوزخ‌داغی در کار بود

تا دشمنان را هیزمش گردانم "

خداوند- به آنان که در جهان برین اند- گفت:

"آیا کسی هست تا به راستی- و نه دروغ- نام های آنان را به من گزارش دهد"؟

[صفحه ۷۳]

آنان پاسخ نگفتند

و آدم- با همان دانش که از خدای توانا گرفته بود- گزارش نام ها را داد.

پس خداوند به آنان که در جهان برین اند- گفت:

"همه در برابر آدم به خاك افتید، فرمان برید و از خشم من بپرهیزید ".

خداوند- بر بنیاد همان نویدی که چشم می داشتیم

آن فروغ را در روی وی به درخشش واداشت

نوح به هواس افتاد و با پروردگارش به راز و نیاز برخاست تا به فرخنـدگی ایشان - بر روی تخته هائی که با زور ریسـمان به هم می پیوست- از آب رهائی یافت

ابراهیم نیز- در آن آتش دوزخی- خدای را به خجستگی ایشان خواند تا زبانه های آتشی که پیرامون بود فرو نشست.

و موسی- آنگاه که صاعقه فرودآمد-

خدا را به شکوه آنان سوگند دادتا از سر سختی رنج رهائی یافت.

آن فروغ همچنان از پشتی به پشت دیگر رفت

و- دراین جابه جا شدن ها- خدا از دستبرد پیش آمدها بر کنارش داشت

تا به عبد المطلب رسید و به دو نیمه شد

نیمی در عبد الله- پدر پیامبر جای گرفت و نیمی در ابو طالب- پدر علی

بخش نخست را خداوند روزی به درون آمنه کوچ داد

تا چندی بگذرد و هنگام زادن فرا رسد

و چون آن هنگام بیامد،بنیاد گمراهی، بی تابانه فرو ریخت وآگهی

پیکار با دو گانه پرستی خوانده شد

ایوان خسرو شکافت و آتش های آنانبه خاموش گرائید،

کیش های ناراست، شکست خود را بر زبان آوردند

[صفحه ۷۴]

اختران پادشاهان سرنگون گشت

و بت به‌آتش سوخت

تا محمد به چهل سالگی رسید

و پروردگارم او را در زبان وحی- با نامه ای آسمانی- بخواند

و او گفت هان- از سوی یک خدای خوان- تو را پاسخ می گویم

آنگاه او را بر همه آفریدگان- از تازیان و جز ایشان- برانگیخت

تا همراه با گواهان روشن- نمایش هائی آشکار داد

که از انجام مانده هایش ناتوان بودند

نه پروائی داشت و نه هراسی به او راه یافت

بزرگترین نمونه را به ایشان نمود

و شگفتا چرا ناسازگاری کردند؟

این ازشگفت انگیزترین چیزها است

عمو زادگانش خواستند سپیده دم به خانه اش‌شبیخون زنند و فرستاده خدا

با گریختن- به مدینه- از دستشان جان به در برد

و بهترین آفریدگار- شیر خدا- جانفشانی نموده

تیغ به دست در بستر او به جایش آرمید

چون دیدند آنچه می جستند نیافتند برگشتند

و در پی فرستاده خدا-

هر چه سخت تر- به گردش‌پرداختند

[صفحه ۷۵]

پس عنکبوتی سر رسید و بر سر در غار آغاز تنیدن کرده

تار و پود آن را با زهر بیالود

تا خداوند آنان را از او دور گردانید

و آن گروه- سوار بر شترانی تازان- روی به بازگشت نهادند

و او گام خانه مردانی گذاشت

که در برابر دشمنانش به بهای جان خویش دست فرمانبری به وی دادند،

هر روز میان سرور آفریدگان وبت پرستان

گیر و داری در گرفت

- با یاری خداوند- چنان به پیکار ایشان می شتافت

که گفتی ماده شیر است در بیشه

آن در میان جوانمردانی همچون شیران

که پنجه هاشان نیزه بود

همه پناه گاه ها را برای رسیدن به تیغ های نیکو گرد برگشتند و برای

خودپناه گاهی به جز زره و سپر و شمشیر نخواستند

درستی، شادمان است و کیش راستین، خرامان

و دو گانه پرستی، اندوهگین و حق پوشی، در رنج

تا خداوند پیامبرش را- با نابودی آنان- آسوده گردانید

که آسایش خودشان نیزدر همین بازپسین گزند بود

ای آن که نامه پیام آوری را با نام او به پایان بردند

و پس از وی پیامبری به جهان نیامد،

اگر تو بازپسین کسی هستی که وحی خداوندی را گرفت

ولی- از دیدگاه برتری- در آغاز همگان جای داری

برانگیختگان خدا در میان مردم پیشین

مژده آمدنت را دادند و تو برای‌آنان ناآشنا نبودی

[صفحه ۷۶]

گواهی می دهم که تو- پیام خدا را- نیکو رساندی

و یک روز هم آئین های بیهوده تو را به سوی خویش نکشید

تا آن گاه خدای من تو را خواند و تو نیز از مهری که با او داشتی پذیرفتی

که هر کس را دلدار بخواند سر باز نمی زند

برای مردم- در کیش ایشان- جانشینی برگماشتی

که پس از تو- در میانه- بهترین برگماشتگان بود

ولی با او ناسازگاری نموده دیگری را بر جایش نشاندند و ندانستند آبی که از دل چشمه می جوشد همچون آبی نیست که میان‌چاه و حوض از دلو می چکد.

و باز در همین زمینه می گوید:

ای آنکه- سواربر شتری تیز پا- میان را بر بسته

به‌دیدار از آرامگاه بهترین مردمان- از تازیان و جز آنان- رهسپاری!

- در دیدار از خانه خدا- همه ی کارهای بایسته را که به انجام رساندی و به آرزوهائی که داشتی دست یافتی

و آرامگاه سرور ما، برانگیخته خدا

و سرور آفریدگان- از دور و نزدیک- راکه دیدار کردی

به جای من نیز بایست واو را از زبان من هم درود بگوی

چنانکه گوئی من خود در آنجایم.

بر آنان که در گورستان بقیع به خاک رفته‌اند درود بر سان که من شیفته و دیوانه کسانی از میان آنانم

دلدادگی مرا در پهنه روزگار به آنان باز نمای

و همراه با سرشگی که بر روی دو گونه سرازیر است بگوی:

ای آنانکه- در دانش و کردار- راهبر آفریدگانید

و در نژاد و بنیاد، پاکیزه ترین آنان!

[صفحه ۷۷]

رشته امید خوش را به شما بسته

و از میان همه به شما پیوسته ام.

در دوستی و پیروی از کیش راستین به‌شما نزدیک شده ام که اگر این پیوند مهر نبود نشانی از سرفرازی های شما شما را در خویش نمی توانستم جست.

تا آن گاه که زنده باشم ستایشگری شما پیشه من و دیانت، همان راهی است که برای تلاش برگزیده ام، گمان خود را به به نیکوکاری شما بسته ام

اگر روزگار مرا از دیدار آرامگاه شما باز داشت.

راستی را که دل من از کوی بازگشتنی نیست.

گوشت و استخوان من با دوستی شما آمیخته

و مهر شما در مغز و پی من روان گردیده است

از دشمنان شما دوری گزیده و کینه ام را ویژه آنان می گردانم،

راستی و دوستی‌خویش را برای شما گذارده و شادمانی ام او را در ستایشگری شما می شناسم.

گاهی ستایشگرانه به سخن سرائی می پردازم

و یک چند نیز در سخنرانی ها به پراکندن‌گفته ها سرگرم می شوم.

تا- در برابر سروده هائی زرین که درباره شما آورده ام-

سخنان ناساز با آن راهمچون خر مهره ای بنمایم

اندیشه ام را در ستایشگری شما به کار انداختم تا- در این کار آموزگار من گردید

و پدرم در این باره سفارش ها کرد.

[صفحه ۷۸]

اکنون آیا در برابر کارهائی که دیگر جاها کرده ام

من توانم با دستیاری شما به رستگاری رسم؟

مغامسا این سروده های ستایشگرانه ات از آنان را نگاهدار

و در برابر از خداوند پاداش بخواه

[صفحه ۷۹]

اصل پاره ای از سروده ها

یادداشت دوم

در بخش گذشته، بر رویهم بیش از(۱۵۰) بیت از سروده های ابن داغر را که نگارنده آورده به پاسی بر گرداندم و در این جا اصل پاره ای از آن ها را یاد می کنم و چون و چند کاررا نیز در ص ۵۹ روشن ساخته ام و نیازی به بازگوئی نمی بینم.

حیاالاله کتیبه مرتادها

یطوی له سهل الفلاو و هادها

و الشهب تغمد فی الروس نصولها

و السمر تصعد فی النفوس صعادها

کیف السلامه و الخطوب تنوب

و مصائب الدنیا الغرورتصوب؟

محب اللیالی فی مساعیه متعب

یساق الیه حتفه و هو یداب

تذکر ما احصی الکتاب فتابا

و حاذر من مس العذاب عقابا

اصبحت للتقوی بجهلک تدعی

دعواک باطله اذالم تقلع

هل حین عممه المسیب و قنعا؟

اتراه یصنع فی الهدایه مصنعا؟

اتطلب دنیا بعد شیب قذال؟

و تذکر ایاما مضت و لیالی؟

فصلت صروف الحادثات مفاصلی

واصاب سهم النائبات مقاتلی

لغیرک یا دنیا ثنیت عنانی

و ذاک لامر عن غناک عنانی

لبنی الهادی مناحی

فی غدوی و رواحی

هجر الغمض و سادی

و کوی الحزن فوادی

لیتنی کنت فداء للحسین

و هو بالطف قطیع الودجین

بکیت و مالریعان الشباب

و لا لدروس منزله خراب

صحبتک لا انی بودک مغرم

فبینی فغیرنی فی هواک المتیم

رحل الشباب و انه لکریم

و فراغه عند النفوس عظیم

ازال الشباب الغض عنک مزیل

فهل انت للبیض الحسان خلیل؟

عرج علی المصطفی یا سائق النجب

عرج علی خیرمبعوث و خیر نبی

عافوا المعاقل للبیض الحسان فما

معاقل القوم غیر البیض و الیلب

فالحق فی فرح و الدین فی مرح

و الشرک فی ترح و الکفر فی نصب

[صفحه ۸۰]

غدیریه حافظ برسی حلی

اشاره

آن‌آفتاب است؟ یا فروغ آن آرامگاه می درخشد؟
آن مشگ است؟ یا بوی خوش جانشین پیامبر به ما می رسد؟
آن دریای بخشش است؟ یا گلزاری که نمونه‌راهبری را در خویش گنجانده؟
و آدم است یا نوح که راز خداوند نگاهبان همه و توانا بود؟داود است؟
یا پیامبر پس از او- سلیمان-؟
هارون است؟ یا موسی- با چوبدستی او- یا مسیح؟
آیا این برگزیده- ستوده ترین‌پیامبران- احمد است یا جانشین او- علی-؟ که در دودمان هاشم و اسمعیل‌پرورش یافته؟
سپهر سرفرازی را گرد بر گرفته و در تاریکی همچون ماه دو هفته می درخشد
و- در میان مردم- به‌آفتاب و به آسمان هائی از زیبائی می ماند.
دوست دوست خدایا بگوراز راز او
و پیکر پدیده ای که روان آفریدگان است.
روز غدیر، گواه گفتاری در برگزیدن او بود

[صفحه ۸۱]

و ستایش خداوند از او- در یادآور نامه‌ای آشکار (قرآن)- هویدا است. پیشوائی که اگر آدمی مهر او را در دل‌بپرورد و در بازگشت پس از مرگ بیارد
کفه نیکی هایش خواهد چربید.
او را پیروانی است که همچون اختران می درخشند
و میان همه جهانیان هویدا هستند.
چون به گفتگو نشینند، سخن راست را در لابلای گفته هائی باید جست که از دهان آنان برآید
- به یاری آن- روشنائی، آشکار و زبان شیوا، گویا می گردد.
اگر- در آئین‌خویش- به کشمکش و زد و خورد بر خاستند
دشمن رانده شده- که چابک و چالاک هم هست- روی برمی گرداند.
ای درفش راهنمائی درودی از دل درست بر تو باد
که همچنان درآیند و روند باشد.
چکامه نیز از او بیاید که در آن می گوید:
"سرپرستی است که مردم در غدیرخم دست فرمانبری به او داده
و- بر سر این کار- گردن های بالا داشته خویش را فرود آوردند ".

زندگینامه برسی

سنجش برداشت هایش با دیگر پیشوایان سنی و شیعه، سخنی در پیرامون دانش امامان
استاد حافظ رضی الدین رجب پسر محمد پسر رجب برسی حلی است از دانشوران عارف مشرب امامی و از فقیهانی که در دانش هائی چند دست داشته- با آن برتری آشکارش در هنر حدیث و پیشروی در ادبیات و سخن سرائی‌های نیکو و چیرگی در دانش حروف و رازهای آن و بیرون کشیدن سودهایش- از این

[صفحه ۸۲]

روی می بینی نوشته هایش سرشار است از پژوهش ها و موشکافی‌ها. در عرفان و حروف روش های ویژه ای برگزیده و هم در دوستی پیشوایان کیش ما- درود بر ایشان- برداشت ها و نگرش هائی دارد که برخی نمی پسندند واو را تندرو و گزاف گوی می شمارند ولی جایگاهائی را که وی برای آنان- درود بر ایشان- شناخته- در همه جا- به تندروی نمی انجامد و پایگاه پیام آوری هم نیست چنانچه از سرور ما- فرمانروای گروندگان درود بر او باد- گزارض کرده اند که گفت ": از گزاف گوئی درباره ما بپرهیزند، بگوئید ما بندگانی هستیم که پروردگارداریم و در برتری ما هر گونه خواهید به سخن پردازید ". و پیشوای راستگو- امام صادق درود بر او باد گفت ": برای ما پروردگاری بشناسید که به‌سوی او باز می گردیم و درباره ما-هر گونه خواهید به سخن پردازید". و هم وی که درود بر او باد- گفت ": ما را از آفریدگان بشمارید و هر گونه خواهید درباره ما سخن کنید که به آنجا که باید نخواهید رسید ".
کجا می توانیم مرز برتری ها و سرافرازی هائی را بنگریم که پروردگار پاك به ایشان بخشیده است؟ و کی می توانیم از همگی سر بلندی هائی آگاه شویم که خداوند ویژه آنان گردانیده؟ از آن منش های برجسته؟ و جانی با مایه های پر ارج؟ و روانی‌با نمایش های آسمانی؟ و خوی های بزرگوارانه؟ و جوانمردی ها و ستودگی‌ها "؟ و کیست که به شناسائی امام رسد؟ یا او را برگزیند؟ نه نه خردها گمراه می شود و بردباری ها سرگردان و مغزها پریشان و دیده ها نابینا، بزرگان خرد می شوند و فرزانگان در می مانند و بردباران گام واپس می نهند و سخنرانان زمینه گفتار را تنگ می یابند، کار خردمندان به نادانی می کشد، زبان سرایندگان بند می آید، سخنوران، ناتوان می گردند و نغز سخنان به ستوه‌می آیند از این که یای از جایگاه های‌او را بنمایند- یا یکی از برتری هایش را- همگان ناتوانی

[صفحه ۸۳]

و کوتاهی خود را به زبان می آرند. چگونه می توان همه منش هایش را دریافت یا ژرفای هستی او را باز نمودیا چیزی از کار او پی برد یا کسی را جست که بر جایش بنشیند و همچون او بی‌نیازی ببخشد؟ نه چگونه و کجا؟ او همچون اختری است که کسانی خواهند در دست گیرند و چگونگی او را باز گویند. در این جا گزینش را چه کار و کجا می توان مانند این را یافت "؟
از همین روی می بینی بسیاری از دانشوران ما که در شناخت رازها پژوهشگر بوده اند این جایگاه ها- و جز آن از جایگاه هائی- را سزاوار پیشوایان راستین- درود های خدا بر ایشان- می دانند که دیگران آن برداشت ها را بر خویش هموار نمی کنند، در میان دانشمندان قم کسانی بوده اند که هر که را چیزی از این رازها باز می گفته از تندروان می شناخته اند تا جائی که گوینده ایشان گفته: نخستین گام از گزاف گوئی آن است که پیامبر درود و آفرین خدا بر وی و

[صفحه ۸۴]

خانـدانش- را از فراموشـکاری بر کنار بشـماریم تا پژوهشـگران پس از ایشان آمدند و- با شـناخت خقیقت- بسـی از سـخنان ناچیز کننده را کنار نهادند و این درد سری ایت که بسیاری از مردان بینش- همچون برسی- دچار آن بوده اند و

[صفحه ۸۵]

همیشه هر دو گروه در سوی ناساز با یکـدیگر می زیسـته انـد و نبرد- به سـخت ترین گونه‌ای- میانشان دنباله داشـته- که آشتی‌بهتر است-

[صفحه ۸۶]

جـان سـخن آن که روان هـا در رو برو شـدن با حقیقت های اسـتوار- بر بنیادهای سـرشت ها و آمادگی های خود- جـدائی هائی با یکدیگر دارند، رازهای پیچیده بر برخی از آنها گران می آید و برخی دیگر نیز- برای گنجاندن آن در خویش- کشـش و گسترش فراوانی می نمایـد و خیلی ساده است که‌گروه نخستین به آنچه نمی دانـد تن در ندهـد و دسـته دوم نیز بر بنیاد دانش خود نتواند آن چه را به اسـتواری شـناخته، نـادرست انگـارد و این جا، پای ناسازگاری ها به میان آیـد و بازار کین توزی داغ می شود، ما کوشـش هائی را که هر یک از دو گروه به کار انداخته اند بزرگ می داریم زیرا می دانیم آرمان هائی نیکو داشته و در جستجوی راستی در کناره های راه گام می زده اند و می گوئیم ":
بر آدمی است که به اندازه توان خود بکوشد ولی‌پیروزی او بر خودش نیست ".
هـان راستی را که مردمـان کان هائی هسـتند همچو کان های زر و سـیم و این سـخن دیگررا نیز چنـدان از پیشوایان خانـدان پیامبر- درود بر ایشان- گزارش کرده‌اند که نمی توان گفتار آنان ندانست ":به راستی کار ما یا سخن ما دشوار وپیچیده است که هیچ کس بر خویشـتن هموراه نخواهد کرد مگر پیامبری برانگیخته یا فرشـته ای نزدیک به آسـتان خداوند یا کسـی که ایمان آورده و خداوند دل او را در باور داشـتن و گرویدن بیازموده " پس به بدگوئی از دانشـمندان کیش خود نمی پردازیم و گسـتاخی به پیشـگاه مردان بینش را روا نمی داریم و هیـچ کسـی رانمی نکوهیم که‌چرا به پایگاه کسـی که از او برتر است راه نیافته زیرا " خداوند هیچ کس‌را جز به انـدازه توانائی اش تکلیف نمی کند " سـرور ما فرمانروای گروندگان- (ع)- گفت ":اگر بنشـینم و آن چه را از دهان محمد درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش-شنوده ام برای شما بازگو کنم از نزد من بیرون

[صفحه ۸۷]

می شوید و می گوئید به راستی علی درغگوترین درغگویان است "
و پیشوای مـا- سـرور سـجده کار (= سـجادع)- گفت ":اگر ابوذر آنچه را در دل سـلمان بود می دانست او را می کست، با آن که برانگیخته خدا (ص) میان آن دو تن برادری انداخت وبر این بنیاد چه گمانی به آفریدگان دیگر دارید "؟ همه را خداوند نوید نیکو داده و آنان را که (در راه او) به کوشش و پیکار برخاستند بر خانه‌نشینان- با پاداشی بزرگ- برتری نهاده است.

و همین زمینه است که سرور ما پیشوای سجده کار، زیور پرستندگان

(= زین العابدین) (ع) با سخن سر بسته اش بازمی نماید:

"من گوهرهای دانش خویش را پوشیده می دارم

تا نادانان- با دیدن حقیقت- فریفته نگردند

در این راه، علی پیشاهنگ من بود

و به حسین- و پیش ازاو حسن- همین را سفارش کرد

بسا از گوهرهای دانش را اگر آشکار سازم

به من می گویند تو از بت پرستانی.

و- مردانی مسلمان- ریختن خون مرا روا می شمارند

و- بدین سان زشت ترین کاری را که انجام می دهند زیبا می انگارند.

"سرور ما این در " اعیان الشیعه- ارجمندان شیعه ج ۳۱ ص ۱۹۳ تا ۲۰۵ " در زندگی نامه این مرد- برسی- سخنانی دارد که از مرز آنچه گفتیم فراتر نمی رود و از انگیزه های‌که وی را برای آن نکوهیده " پشتگرمی او است به حروف و شماره ها که با دستیاری آن نه می توان کار روشنگری را به انجام رساند

[صفحه ۸۸]

و نه راهنمائی می شود خواست " و ما هر چند در این باره با امین همداستانیم ولی این هم هست که برسی- و کسانی از دانشمندان همچون ابن شهر آشوب و پس از او را که به وی رفته اند- در گام‌نهادن در این زمینه ها نباید گناهکارشمرد چون کارشان برای پاسخ دادن به کسانی از حروف شناسان سنی بوده که ازاین شیوه در زمینه های همانند به زیان ما سود می جسته اند. و او با در آمدن از راه خودشان خواسته است راه را بر آنها ببندد چنانچه عبیدی مالکی‌در " عمده التحقیق = پشتوانه بررسی ها ص ۱۵۵ " می نویسد ": برخی از حروفشناسان گفته اند: آئین خاندان بوبکر تا پایان گیتی با ارجمندی پایدار خواهد ماند و این را از راز گفتار خدای برتر از هر پندار باید دریافت که (فی ذریتی = در میان فرزندان من) چرا که شماره آن بر بنیاد جمل کبیر من شود) ۱۴۱۰ (که گمان می رود پس از آن گیتی نابود گردد- چنانکه برخی گفته اند- پس پیوسته و تا جهان برپا است- آنان با ارجمندی و سرودی خواهند زیست، مصطفی لطف اله در دفتر دیوان مصر سمت روزنامه چی داشت- و پیشرو کاوشگران‌می بود- از گفتار خداوندی ": لا یلبثون خلافک الا قلیلا = پس از تو،به جز اندکی درنگ نمی کنند " این مدت‌را بیرون کشیده و می گوید: اگر- ازحروف این فراز- مکررات را ندیده بگیریم می ماند (ل ا ی ب ث و ن خ ف ک ق) و این ها یازده حرف است که شماره ی آن ها- بر بنیاد جمل بزرگ- می شود: ۱۳۹۹- پس شماره خود حروف را- که ۱۱ بود،به آن می افزائیم، آنچه به دست می آید ۱۴۱۰ است- و برابر با شماره این‌فراز از گفتار خداوندی ": ذریتی = زادگان من- " از بازپسین جای مانده‌ی برجستگان، استاد ما استاد یوسف فیشی- خدا بیامرزد- شنیدم می گفت:محمد بکری بزرگ گفت: کسی از پشت ما به در می آید که با عیسی پسر مریم

[صفحه ۸۹]

بر یک جا نماز می نشیند و این نیز ما را یاری می دهد تا درستی آن برداشت را بهتر دریابیم ".

پایان

نمی دانم سرور ما این چه می خواسته بگوید نوشته ": در سرشت او-برسی- چیزهائی ناسنجیده هست و در نگارش های وی آشفتگی ها و پاشیدگی هاو رنگی از تندروی می یابیم که هیچ انگیزه و شالوده درستی ندارد و هر چندمی توان سخنانش را به گونه ای نیکو وانمود و بازگو کرد باز هم تهی از زیان نیست ". ای کاش سید، چیزکی ازآن نمودارهای ناسنجیده را که در سرشت سراینده برجسته ما یافته سر بسته باز می نمود تا سخن وی بی دلیل نماید، و پس از این که با زبان خود می گوید؟ ": من توان سخنان وی را به‌گونه ای درست، بازگو و وانمود کرد" چه انگیزه ای بوده که آن را از آشفته‌و پریشان گوئی وی شمرده؟ و این حدیث‌را فرموش کرده که " کار برادرت را بربهترین گونه آن پندار ". چه زیانی داشت که آن را به همان سان بازگو می‌کرد؟ با این که ما چندی از نگاشته های برسی را زیر و رو کردیم و گواهی بر گفته امین نیافتم و بخشی سودمند از سروده های پاکیزه او در ستایش و سوک خاندان پیامبر- درود بر ایشان-را نیز که پس از این خواهی دید چیزی ندارد جز با بازنمائی برتری هایشان‌که میان هر دو گروه- شیعه و سنی- جای چون و چرا نیست و یا ستایش های نیکوئی از آنان که از پایگاه بر ترشان فروتر است، پس تندروی هائی که برخی می گویند داشته چگونه توان یافت؟ و آن گزاف گوئی هائی که سید دروی سراغ کرده کجا بوده؟ برسی در نوشته هایش نیز به همان راهی می رود که در سروده های پذیرفتنی اش. پس پریشان گوئی و تند روی و گفتار زیان که سرور ارجمندان (= سید الاعیان) پنداشته چه کسی بر وی بسته است.

ولی این که او را برای درست کردن درود نامه ها و دیدار نامه ها

[صفحه ۹۰]

نکوهیده و گفته ": از دیگر کارهای ناپسندش درست کردن درود نامه ها و دیدار نامه ها است برای آنان، که اگر هم گیریم- به گونه ای که نگارنده ریاض (= گلزارها) گوید- در شیوائی دست بالا ندارد باز هم نیازی به آن نبود زیرا آنچه از خودشان رسیده ما را از ساخته های دیگران بی نیاز می دارد ". این خرده‌گیری ها هنگامی پذیرفتنی است که سازنده درود نامه ها و دیدار نامه ها(= زیارات و صلوات) مردم را به گمان بیفکند که آنها از خود امامان رسیده و دستور ویژه ای درباره آنها آمده وگرنه چه ما را باز می دارد که بگوئیم هر کس درود هائی را که خدای برتر از هر پندار بر زبان او روان گردانیده آشکار سازد؟ بی اینکه آن را به امامان ببندد یا خواندن آن راهمچون کارهائی بشمارد که که در خود آئین بوده است؟ که بسیاری از مهین دانشوران از هر دو گروه- پیش از برسی و پس از وی- همین شیوه را داشته اند و گوش جهان نشنید که هیچ کس- از برجستگان توده- آنان را در خور سرزنش شمارد.

ولی این که‌سرور ما می گوید ": به راستی در نوشته های او سود فراوان نیست و پاره‌ای از آنها نیز زیانمند است، خداوندرا در میان آفریدگانش کارها است و خدای از ما و او بگذرد ". و این نیزسخنی است که نه به دلخواه وی از خامه‌اش تراویده- خدا از ما و او بگذرد.

نگاشته های ارزنده وی:

[صفحه ۹۱]

۱- مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المومنین.

۲- مشارق الامان و لباب حقایق الایمان- که به سال ۸۱۳ نگارش یافته.

۳- رساله فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین.

۴- رساله فی زیاره امیرالمومنین = دیدار نامه ای بلند برای فرمانروای گروندگان " که به گفته استاد و بزرگ ما- نگارنده " ریاض "در زیبائی و روانی و نرمی و شیوائی نامور است و برتر از آن نمی توان یافت.

۵ "- رساله اللمعه من الاسرار الاسماء و الصفات و الحروف و الایات و الدعوات " که سودها در آن و چنانچه بزرگ و استاد ما نگارنده " ریاض " گفته از سخنان ناآشنا تهی نیست.

۶ "- الدرالثمین فی خمسماه آیه نزلت فی مولاناامیرالمومنین باتفاق اکثر المفسرین من اهل الدین " که ملا محمد تقی زنجانی در نگاشته خود " طریق النجاه =راه رستگاری " از آن گزارش آورده است.

۷ "- اسرار النبیو فاطمه و الائمه علیهم السلام "

۸- لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید فی اصول العقاید.

۹- تفسیرسوره الاخلاص.

۱۰- رساله مختصره فی التوحید و الصوات علی النبی و آله

[صفحه ۹۲]

۱۱- کتاب فی مولد النبی و علی و فاطمه و فضائلهم

۱۲- کتاب فی فضائل امیر المومنین- که از آنچه در شماره ۱ نامبردیم جدا است.

۱۳- کتاب الالفین وصف ساده الکونین

سروده های برسی در ستایش و سوک راهبران دین و بررسی های تاریخی و ادبی در پیرامون آنها

اشاره

حافظ برسی سروده های پاکیزه ای دارد که بیشتر-و شاید همه آنها- در ستایش پاک ترین‌پیامبران است و دودمان پاکیزه او- درودهای خدا برایشان- واژه حافظ را نام شعری خود گردانیده و از میان سروده‌هایش که بزرگ ترین پیامبران- درود و آفرین خدا بر او خاندانش- را می ستاید جائی است که گوید:) ۲ " چشم انداز خاوران را تو فروغ بخشیدی

و دانش منطق (یا خود سخن) در گرو نطق و گفتار تو است.

تو بودی و آدم در کار نبود

زیرا او پدید آمدی ".

که در این بیت- به گونه ای سر بسته- سخنی را بسا می نماید که از پیامبر- (ص)- رسیده ": من از همه مردمان زودتر آفریده و دیرتر برانگیخته گردیدم".

[صفحه ۹۳]

که آن را کسانی از گزارشگران آورده اند همچون: ابن سعد در " طبقات " و طبری‌در تفسیر خود ج ۲۱ ص ۷۹ و بو نعیم در " الدلائل = نشانه ها- ج ۱ ص ۶ " و ابن کثیر در تاریخ خود ج ۲ ص ۳۰۷ و غزالی در " المضنون = آنچه باید دریغ‌داشت " کوچک که در کنار " الانسان الکامل چاپ شده- ج ۲ ص ۹۷- و سیوطی‌در " الخصائص الکبری = ویژگی های بزرگ تر ج ۱ ص ۳ " و زرقانی در نامه روشنگر " مواهب = بخشش ها ج ۳ ص ۱۶۴ "

در داستان معراج نیز آمده است (که خدا به پیامبر گفت "): توبنده و پیک منی که از همه پیامبران زودتر بیافریدم و دیرتر برانگیختم " و هم از او- درود خدا بر وی و خاندانش باد- رسیده که گفت: نخستین‌چیزی که خدا بیافرید فروغ من بود ".

این سخن دیگر را نیز چندان- با زنجیره های درست- از زبان پیامبر آورده اند که نمی توان گفتار او- (ص)- ندانست ": من آن گاه پیامبر بودم که هنوز آدم میان آب و گل بود " یا میان روان و کالبد " یا " میان آفرینش و دمیده شدن جان در وی "

"اگرتو نبودی نه پدیدها آفریده می شدند

و نه خاور و باختر هویدا می گشت "

و این جا نیز سر بسته سخنی را باز می نماید که گروهی از راه پسر عباس

[صفحه ۹۴]

آورده اند- همچون حاکم در " المستدرک ج ۲ ص ۶۱۵ " و نیز بیهقی و طبرانی و سبکی و قسطلانی و عزامی و بلقینی و زرقانی و جز آنان- که گفت: خداوند به عیسی درود بر او- الهام‌کرد که ای عیسی به محمد بگرو و کسانی‌از پیروانت را که او را دریابند بفرمای تا به او بگروند که اگر محمد نبود آدم را نمی آفریدم و اگر محمد نبود بهشت و دوزخ را نمی آفریدم.

از زبان عمر- پسر خطاب نیز گزارش شده که گفت: فرستاده خدا- (ص) گفت: چون آدم آن لغزش را گفت: پروردگارا تو را به محمد سوگند که مرا بیامرز،خدا گفت: ای آدم محمد را چگونه شناختی با اینکه او را نیافریده ام گفت پروردگارا از این روی چون مرا با دست توانای خویش آفریدی واز روان خود در من دمیدی سر برداشتم و تخت گاه جهان نهان را نگریستم که بر پایه های آن نوشته بود: خدائی جزخدای یکتا نیست و محمد برانگیخته خدااست. پس دانستم تو تنها نام کسی را بر نام خویش می افزائی که از همه آفریدگانت دوست ترداری، خدا گفت ای آدم راست گفتی به راستی او دوست ترین‌آفریدگان است نزد من، مرا بحق او بخوان که آمرزیدمت و اگر محمد نبود تو را نمی- آفریدم.

"میم تو مفتاح(= کلید) سراسر هستی است.

[صفحه ۹۵]

و میم تو به منتهی (= پایان وجود) وابستگی دارد.

ای خاتم (= باز پسین) پیامبران

تا چنان مرزی از برتری پرتو افشاندی که هیچ کس به آن نرسد.

تو برای ما اول (آغاز) و آخر (انجام) هستی

و باطن (= نهان) طاهرت (= آشکارت) پیشینه دارتر است ".

که در این سروده ها باز نمائی کوتاهی نیز هست از نام های بزرگوار او- فاتح (= گشاینده) خاتم (= به‌پایان برنده) اول، آخر، ظاهر،

باطن، بنگرید به " المواهب " از زرقانی ج۳ ص ۱۶۴ -۱۶۳-

"از هر چه ستایشگران‌منش تو را گویند برتری

هر چند که آنان سخن دراز کنند-

سرمایه درونی تو- در پیرامون آفریدگان- چون سرائی است

که رازهای نهفته آنان را در بر می گیرد.

روان تو از برین جهان آسمانی است

هر چه را آفریده می شود- با فرمان پروردگار- فرود می آرد

[صفحه ۹۶

بوی خوش تو در میان پدیده‌ها روان است

و هر کس- به اندازه خویش- بهره ای از آن می گیرد.

دل های همه مردمان مهر تو را دارد

و گردن هر کس رشته- دوستی و پیروی- تو بر آن افکنده شده

سرچشمه نیکو کاری های تو- در میان جهانیان-

با همه جوی های پر رازش به جوشش می پردازد.

باز مانده نشانه های روشنت

بر پیشانی آفرینش می درخشد

موسی- هم سخن خدا- و تورات او-

چون به گفتار آیند- مردم را به تو راه می نمایند.

و عیسی و انجیل)= مژده(نوید دادند

که تو- احمد- ستوده ترین آفریدگانی.

**صفحه=۹۷]

ای ارمغان مهربانی خداوند برای جهانیان

وای آن که اگر نبود دیگران آفریده نمی شدند

تو چهره درخشان بزرگی ها هستی -

و رخسار تابناک زیبائی ها-

تو درستکاری و تو زینهاری

و توئی که گروه ها را می گشائی

رجب به سوی تو آمده و آن هم با گردنی که گناهان بر آن سنگینی می کند، می شود- از این گرانبار- رهائی اش بخشی "؟

و هم اوست پیشوا و فرمانروای

گروندگان- درود بر وی- را می ستاید و می گوید:

خرد فروغ است و تو مایه اش

هستی رازی است و تو آغازش

همه آفریدگان که فراهم آیند

همه بنده اندو تو سرورشان

تو آن سرپرست هستی که برجستگی ها و برتری های او را در میان آفریدگان همانندی نیست

ای نشانه توانائی خداوند در میان بندگان

و ای راز آن که خدائی به جز او نیست

جهانیان درباره تو به سازگاری افتادند

و- با سرگردانی از راه راست به در شدند.

گروهی گفتند:البته او هم بشری است

[صفحه ۹۸]

و دسته ای گفتند: راستی که او خدا است

ای آن که برمی انگیزانی و- پس از مرگ-زندگی دوباره می بخشی

وای آن که خداوندش فرمانروائی بندگان را به او سپرده است

ای آن که فردا بهشت و دوزخ‌را میان بخش می کنی!

تو پناهگاه و مایه رستگاری امیدواران هستی

برسی چه‌هراسی از سوزش آتش دارد

با این که- در روز شمار- تو فریاد رس اوئی.

بنده شیر خدا را پروای آتش نیست

زیراهر کس او را دوست داشت در آتش نخواهد بود.

و این هم از گفته های اوست در ستایش سرور ما فرمانروای گروندگان- درودهای خدا بر او-

ای سرزنشگر مرا واگذار

و آن چه در دل دارم بشنو

هر گاه بر ستایشگری خود از او می افزایم

گویند تندروی راکنار بگذار!

من اگر- در راه راست- چشم را گشوده

و چیزی را باور داشته باشم پروایم از کسی نیست.

نشانه توانائی خداوند که سخن گوئی

از منش او برای من رواست

ای سرزنشگر چند و چند -

بگو مگو با مرا- دامن من زنی؟!

ای که کرا در دلدادگی ام نکوهش می کنی!

مرا به خویش گذار!

تو و کوی رهائی!

مرا باگمراهی ام بگذار!

[صفحه ۹۹]

آنکه پیامبر برگزیده سفارش هایش را با او کرد

مهر ورزی من با وی برابر است با دست یافتن به رسائی خویش

پس از مرگ که که‌زنده شوم توشه من است

و- هنگام بازگشت به جهان- پناهگاهم

پیروی ام از کیش خود با دستیاری او رسائی می یابد

و سخنم را با یاد او به انجام می رسانم.

و از سروده های او در ستایش فرمانروای گروندگان- درود خدا بر وی- این ها است که می گوید:

"با نام های نیکوی تو دل را خوشبوی می گردانم و کی؟

همانگاه که نسیم آن ها از پاک آستان بزرگی ها وزیدن گیرد.

اگر جانم دردمند شود تو پزشک آنی

و اگر بهره های دلپسند را از دست بدهد تو به آن نیکی می کنی

خرسندم روز رستاخیز را هراسان و به گونه ای دیدار کنم

که خون پیکار کنندگان با تو بر گردن من باشد

(ای پدر حسن اگر مهر تو مرا به دوزخ ببرد

باز هم آن دوزخ- نزد من- رستگاری است

- با این همه- آن که باور دارد تو سرپرست اویی

- و بخش کننده بهشت ودوزخ- چه باکی از آتش دارد)؟

[صفحه ۱۰۰]

شگفتا از گروهی که امیدوارند خداوند آنان را بیامرزد

و آن گاه تو را دشمن گرفته اند!

و شگفتا که تو را- بی هیچ گناهی- پس زدند

و دیگری راپیش انداختند با آنکه تو پیشوای آنان‌بودی "!

و باز در ستایش سرور ما- پدردو فرزند زاده پیامبر درود خدا بر او- گفته:

"علی بر آسمان فرو شکوه برآمد

و چون بازگشت با هر دو مشت گوهرهائی یگانه آورده بود

به دریای برتری ها که گام نهاد، ناچیزی آن را باز نمود
و همه زمینه ها و مرزهای آن بروی تنگ آمد
فرخنده باد آن پایگاه و رسیدن گاه و خجسته آن که پای به آنجا گذاشت
او رادر همه دلها صله (= پیوند) و عائدی(بازگشتی) هست
از بزرگی پایگاهش آنان هم که بر وی رشک می بردند برجستگی های آن را گزارش کردند
و چه برجستگی های درخشانی که رشگبران نیز ها را بازگو کنند
دوستدارانش از بیم و هراس برتری های او را پوشیده داشتند
- و رشگبران و کین توزان نیز روی دشمنی-

[صفحه ۱۰۱]

با این همه- و در میان این دو گروه- چندان از منش های برجسته او پراکنده شد
که از شمردن آن ناتوانیم.
پیشوائی که در پیشانی سپهر سرفرازی اخترانی دارد
که چندان بالا رفتند تا نگاه هیچکس به آن ها نتوانست رسید.
شاخک های ستاره را پایگاهی برای آواز دادن‌شناختند
و همچون گلوبند به گردن جوزاء آویختند
برتری هائی که چون بدرخشد هر دردی را درمان خواهد کرد.
پاکیزه می شود و با بوی خوشش همه دیدگاه ها را پاکیزه می نماید
رهبری که- هنگام سخن از او- اندیشه به سرگردانی می افتد.
تا او را پرستیدن گیردو مهر او را بر زبان آورده در این راه تلاش کند
پیشوائی بزرگ که گوهرش همه جوانمردی ها را در بر می گیرد
و نامه فرود آمده از آسمان که یاد خدا در آن است ستودگی او را گواهی می کند.
درود خدا بر او باد و تا کی؟
تا آنگاه که کسی از دوستداران، نام او را بر زبان می راند- که این ویژگی در برسی جاودانه است "-
و هم او است‌که درباره سرور خاندان پیامبر- فرمانروای گروندگان بر او و ایشان درود باد- گوید:
"ای ماه نا آشنای رجب و ای با شکوه ماه رجب!
چنانکه گفته اند- رازی پوشیده را هویدا ساختی

[صفحه ۱۰۲]

و پرده هائی را پس زده و نهفته هائی را آشکار گردانیدی
که از دیده بدکنشان پنهان است

همان بود که چون در میان آفریدگان جای گرفت

ناگاه نموده شد که‌درون آنها از سرب است و برون از سیم

مگر اندکی از مردان که بنیاد ایشان پاکیزه و پیراسته بود

سخنی نوشتی که بهری از آن را هم

شاید با خامه ای از روشنائی بر گونه سیه چشم زنان بهشتی نگاشت.

از آ ن روی بود که مردم،

دیگر گونه ای‌از نیروی نادانی های آمیخته به هم گردیدند.

یکی دوستدار است و دیگر دشمن کین توز

و اینجا گروه وابسته به خداوند چیره تر خواهد بود

بینی گنده ای هست که چون مرا در برابر خویش دید روی ترش کرد و برگشت

بی چون و چرا در پاکدامنی مادرش سخن است

و اگر او راستکار می بود فرزند وی نیز پاک نژاد می گردید.

اگر داستانی درباره بزرگ فرمانروای ما بشنود

بر می گردد

و اگر باز یادی از شیر تازان خداوند بکنی

بر سر خشم می آید ".

برگردان چکامه برسی با افزوده های ابن سبعی به آن

و نیز چکامه شیوا و آهنگینی- با قافیه را- دارد که فرمانروای گروندگان- درود بر او- را در آن می‌ستاید و ابن سبعی بر سر

[صفحه ۱۰۳]

هر بیت آن سه نیم بیت دیگر- با همان قافیه و آهنگ- نهاده و به گونه ای درش آورده است که این جا یاد می کنیم:

"منش های تو خداوندان اندیشه و تیزنگری را درمانده ساخت

و آنان را در گرداب های ناتوانی و سهمناکی سرنگون افکند.

توئی آن کس که نگریستن در سرمایه ی درونی اش‌دیده ای موشکاف می خواهد

ای نشانه توانائی خداوند و ای افزار آزمایش بشر!

و ای روشنگر آئین خدا و ای برترین شاهکار سرنوشت!

اندیشمندان باریک بین در نمودن لایه نهانی اش ازپای می افتند

و خداوندان خرد و برتری- هنگام سخن از تو- فریفته می شوند

ای فروغ خداوندی زیرکان کجا می توانند مرزهای تو را دریابند؟

ای آن‌که گفتار سربسته خردها به سوی او باز می گردد

و خردمندان در پیشگاه اوسنگینی ناتوانی و سهمناکی را در خود می‌نگرند!

در پیدایش تو گروهی از مهر ورزان به گمراهی افتادند
و چون از تونمایشی دیدند که مانند آن نتوان نمودکارشان به تندروی انجامید
ای خداوند برتری ها مغزهای آنان را سرگردان ساختی تا گام بالا نهادند
اندیشه های‌اندیشمندان را حیران گردانیدی و کی؟
همان گاه که نشانه های جایگاهت را درروزگار بدیدند
فرمان هائی را که دگرگونی یافته بود بر مردم آشکار کردی
و سخنان پیامبر را که دست خورده‌بود باز نمودی
توئی که گذشتگانت از همگان پیشروتر بودند.

[صفحه ۱۰۴]

ای آن که- در روشنائی و بینش- آغاز و انجام همه هستی
و ای آن که- در دیده و در نشان- آشکار و پنهان‌می نمائی!
آن که خواهنده گرفتار را نان خورانیدی
و با آن که- از روی بزرگواری- روز را با زبان روزه به شب‌رسانیدی خود مزه خوراک را نچشیدی
وای آن که چون دریای تاریکی همه جا را فرا گرفت، گردی خورشید را باز گردانیدی!
تو گفتارئی شیوا را در سخن آوردی
چنانکه در آیه ها و سوره های نامه خدا نیز سخنانی سربسته برای توهست
فروغ برتری های تو برای آنان خاموش نمی شود
و از لابلای آنچه گمراهان پنهان داشته اند روی می نماید
پیوسته اندیشه های مردم- در پیرامون تو- با هم ناساز بوده
چه بسیار از مردمان که- درباره تو- تا ژرفای دریای بررسی ها فرو رفتند
ولی سرمایه درونی تو بر آنان- و بر هر توانا- پوشیده ماند.
اگر تو نبودی پاکان استواری نمی یافت
نه هرگز و راه روشن نیز بر مردم هویدا نمی گشت
و چون و چراها از دل کسانی که گرفتار آنند بیرون نمی رفت،
آن کس را که دیده بینشش- در لابه لای دام هائی از سخنان و نگرش ها- سر گردان شده
تو راه می نمائی.
به پایگاهی برآمدی که دست پندار به آن نتواند رسید
در کام نبردهائی کشنده فرو رفتی
سرور من ای دارنده و رها کننده گیتی!

[صفحه ۱۰۵]

تو همان کشتی که هر کس خود را به آن آویخت رستگاری‌یافت و هر که از آن بگشت در گرداب بدی‌ها افتاد.
اندیشمندان از فروغ برتری تو بر می گیرند
و از نشانه های‌خدایگان دانش می ربایند
اگر روشنگری تو نبود کارها همه به گونه ای سر درگم کننده به هم می آمیخت
نه پیش از تو برای اندیشه ها خواهشی هست
و نه پس از تو برای نگرندگان پژوهشی.
فرازها و نامه های آسمانی دستور فرمانروائی تو را آوردند
برخی به آن گرویدند و برخی از باور داشتن باز ایستادند
و اگر تو نبودی هیچ روزی نه آن هماهنگی بود و نه این ناسازگاری
زیرا مردم درهمه هنگام پراکنده اند جز به گاه سخن‌از تو که همداستان می گردند
تا برخی در بهشت جای گرفتند و برخی در دوزخ
بهترین آفریدگان گروهی اند که راه تو را پیش گرفتند
و بدترینشان آنان که بر کاستن از جایگاه تو همداستان شدند
گروهی نیز- از نادانی- آ نچه را شنیدند به گونه ای نادرست باز گردانیدند
پس مردم درباره تو سه دسته اند یکی آنان که به جائی والا رسیدند
و دیگر آنان که به نادانی و ناپاکی آلوده گردیدند
وای بر آن گروهی چه انگیزه ای از راه راست باز می داردشان؟
اگر پیروی تو را کنند چه بسیار سود می بردند
ای آن گروهی که جایگاه وی به نافرخندگی گمراهش کرده!

[صفحه ۱۰۶]

و گروهی که چندان سرنگون شد تا نه روشنائی آن را برخواهد داشت.
و نه دیدگان آن می تواند ژرفای راستی را بکاود!
همه نامه های‌آسمانی، بزرگی جایگاهت را به زبان می آرند
و خداوندان دانش های تو بر می گیرند
اگر پای تو در میان نبود مردم نه با یکدیگر سر جنگ داشتند و نه راه‌آشتی می سپردند
چرا که- از یک دیدگاه- همه جا با هم با سازش اند وبه تو که می رسند به کشمکش بر می خیزند
و از- چشم دیگر- همه جا با هم ناسازگاری می نمایند مگر این برنامه به زیان تو پایان یابد که آن گاه همدستان می شوند پس اندیشه در بارهتو است که کار را به جائی سهمناک می کشاند.

[صفحه ۱۰۷]

- برای بزرگ داشت تو- آیه ها و سوره ها آمد
تا برخی به آن گرویدند و برخی حق پوشی کردند
برخی نیز از نادانی- در همانجا که بودند- ایستادند و به آزمایش نپرداختند چه اندازه سر بسته سخن گفتند؟ و تا چه مرزی را هویدا ساختند؟ و تا کجا پنهان کاری نمودند؟
حقیقت از میان آشکار و نهان روی می‌نماید
سوگندی سخت به آن خدای که ما را بیافرید!
که اگر تو نبودی خدای والا، آسمان را به استواری نمی پرداخت
ای آن که در بالاترین جای- از تخت گاه جهان نهان- نامی به اندازه ای سپهر داری!
نام‌های درخشان تو مانند ستارگان تابان است
و منش های هفتگانه ات به گردنده های گوی مانند جهان می ماند
آن گاه که خداوند دانش ها نادان گردند تو دانائی
زیرا دانشی که میان مردم پراکنده شده از سوی تو بوده
تو اختر راهنما هستی که هر گمراه را راه‌می نمائی.
فرزندان فروزانت همچون برج هائی هستند در سپهر معنی
وتو به خورشید و ماه می مانی
پیشوایانی که سوره های قرآن، زبان به برتری ایشان گشوده
و راه راست به دستیاری شان هموار گردیده
خنک کسی که‌به آنان- و نه دیگران- بپیوندد

[صفحه ۱۰۸]

که آنان گروهی اند که دودمان پیامبر یا بگو تبار خداوندند
و هر که‌با هر دو دست در آنان آویخت از لغزش سهمناک رهائی یافت
فرازهای استوار قرآن بر آنان فرود آمده
و- با همه گستردگی- فشرده ای از لایه های برتری آنان را در بردارد
راهنما آنانند، کسی را به جایشان بر مگزین
در کرانه درستکاری اند و نردبان رستگاری‌و رسیدن به بالاترین پایگاه دانش.
آیا- در این کرانه- دیگران را هم توانی جست؟
با دستیاری راز تو بود که موسی دل سنگ را شکافت
و با خضر (= پیامبر سبز پوش) که همراه گردید به راستی تو یار او بودی
به فرخندگی تو بود که نوح رهائی یافت و کشتی وی روان گردید.
ای راز همه پیامبران

از نامور و ناشناس-!

نادان بی خرد، مرا در مهر تو سرزنش می کند

آن را که در راه راست باشد گفتار کسانی که درستی را با دروغ به هم می آمیزند زیانی نمی رساند

ای آن از داشتن همتاو همانند بر کناری!

و منش تو برتر از مرز بندی های کسانی است که راه ها را چنانکه باید نمی شناسند.

تو در دیدگان ما همچون هستی در چهره مردمان "

پایان

این گفتار او نیز در ستایش‌از فرمانروای گروندگان- درود بر او- است:

"ای سرچشمه رازها

[صفحه ۱۰۹]

و ای راز خدای نگاهبان در همه کشورها!

ای کسی که در پهنه هستی به آهنی می مانی که سنگ آسیا بر آن می چرخد!

ای سرچشمه آبشخور هستی

ای گوهر و رازی

که فرشتگان از او آموزش ها فرا گرفتند

در هیچ تاریک سرائی‌چهره بامداد آشکار نگردید

مگر به راستی پرده از رخسار زیبای تو بر گرفت

ای زاده مردان پاک و پاک نهاد

و نیکزنان پسندیده و بزرگوار و باز دارنده از گناه.

تو از نابودی زینهار می دهی

و از پرتگاه ها رهائی می بخشی

تو راه راست هستی

و بهشت هائی را که بالش های با شکوه دارد بخش می کنی

ازآتش به تو باید پناه برد

که کاردار دارنده اش توئی.

ای آن که چون با زیبائی ات پرتو افشاندی

پیراهن همه تاریکی ها را گریبان دریدی

درود خداوند بر تو

از سوی آن که‌به بهترین راه ها راه می نماید

آنجا که تو در کنار حافظ برسی، باشی

پروایش از چیزی نیست ".

برگردان چکامه برسی با افزوده های احمد نحوی به آن

درباره خانـدان پیامبر- درود بر ایشان- نیز سـروده هائی دارد که سخنسـرای ورزیده، اسـتاداحمد پسـر حسن نحوی با افزودن سه نیم بیت بر سر هر بیت آن به این گونه درش آورده است:

[صفحه ۱۱۰]

به خاندان پیامبر برگزیده و فرزندانشان‌مهر می ورزم

- و به بستگان و دودمانشان که پاک ترین آفرید گانند-

از پدر و نیای خویش نشان دارند

و گروهی اند که در چهره آنان فروغ پیامبری می درخشد و- نشانه های

پیشوائی- پرتو می افشاند

اختران سپهر سرفرازی انـد و مـاه دو هفته نشـانی هـای کیش خداونـدنـد و کوه هـای بردبـاری او،فرود آمـدن گـاه یـاد نـامه وی و فرمانروایان دسـتور او. گنجوران دانش وی اند که سخن خدا را به گونه ای ناشناخته فرا می گیرند. خداوندی که نگاهبان همه است راز خویش‌را به نزد آنان نهاده

ستایش آنان در نامه استوار خداوند به استواری آمده

و آن چه را آدم فرا گرفت نزد آنان است

فرمان دیگر مردم را رها کن که از روشنگری تهی است.

آن گاه که امامان برای داوری نشینند دیگران همه لال می شوند

و آن گاه که لب به سخن گشایند روزگار سراپا گوش می گردد

فرمانبری های ما از خدا با دوستی آنان پذیرفته می نماید

و نامه فرود آمد از آسمان درباره برتری های‌ایشان است-

جایگاه بلندشان از همه زمین برتر می رود و همه جا را زیر بال‌می گیرد

یادشان همه جهان پیدایش را خوشبو می سازد

بوئی خوش دارند که ازمشگ آنان خود می نماید

موسی خدا رابه فرخندگی آنان خواند تا- از رنج-رهائی یافت

و پروردگارش از سوی آن کوه با او به سخن پرداخت

چون چیزی رابخواهند دشواری هایش آسان می گردد

و آن گاه که آشکار شوند دل روزگار از شکوهشان می لرزد.

[صفحه ۱۱۱]

و شیران در بیشه به هراس می افتند

اگر آنان نبودند نه هیچ کشتی روان می گردید
و نه خداوند مردمان را می آفرید
بزرگی منشانی که چون به دیدارشان روی به میزبانی می شتابند
و اگر یاد از نیکیو بخشش در میان آفریدگان برود
دریای بخشش ایشان سرشار است و پر ریزش
پدر آنان برادر پیامبر برگزیده- طه- و جان او است
و خود نیز شاخه ای ازآن درخت هستند که در سرزمین بزرگواری ها کاشته شده
و مادر آنان-بانوی او- فاطمه زهراست
پدرشان سپهرسرفرازی است و مادر، آفتاب
و خود اخترانی اند که برج بزرگواری جای رخ نمودنشان است
نژادی تابناک دارند
که با احمد- پیامبر ستوده- همچون درختی ریشه دار به همه جای زمین کشیده شده و از او تا دورترین جایگاه هابر رفته است
از زیبائی و پرتو پاشی آستان پاک خدا، زیبائی و پرتو پاشی شان افزایش یافته
ای آن نژادی که- همچون آفتاب- سپید و درخشان است!
و ای‌آن بزرگی هائی که از فراز سر اختران برتر می رود
بزرگ منشانی که پرورش ایشان با پاکی و پاکیزگی بوده
و از احمد ستوده ترین پیامبران پاکدامن- گوهری در آنان به جای ماندهمادرشان فاطمه زهرا است- و پدر، شیر خدا-
اگر سر افرازی های مردم را بشماریم چه کسی مانند آنان خواهد بود؟

[صفحه ۱۱۲]

دوست من اگر می شنوی یک بار دیگر در این ها بنگر
علی- فرمانروای گروندگان- فرمانروای آنان است
و حسنو حسین شالوده پرهیزگاری اند
زیرکانی روزه دار که بوی خوش آنان پراکنده است.
فرخندگانی نمازگزار که مانندشان را کم توان یافت
راهنمایانی سرپرست که سرچشمه های پیام گذاری اند
با زادگانی پاک که سایه‌های خدا در زمین سایه های آنان است
ایشان- همگی- کان دانش و برتری اند
بزرگواری و بخشندگی آنان بوده که آفریدگان را زندگی بخشوده
اگر خواهی از برتری ها سخن برانی بایستی تنها آنان را به یاد آری
و دانش را در میان دانش های والایشان سراغ بگیری
گناهکاران با بزه های خویش به سوی آنان می گریزند

تا در پیشگاه پروردگار برای بزهکاران میانجی گری کنند
فرمانبری از خدا جز از دوستان آنان پذیرفته نیست
و فردا- همانگاه که در روز رستاخیز آفریدگان را گرد آرند-
به جز مهر آنان دستاویزی برای‌رستگاری نتوان یافت
سوگند به آن که‌پای به مکه نهاد
که هر کس برتری تبارپیامبر را نپذیرفت زیان کار است
گر چه همه زندگی پیشانی اش را در برابر خدا بر خاك بساید
اگر بنده ای دوستدار دودمان پیامبر نبود
خدا پرستی هایش سودی برای او ندارد
ای فرزندان ستوده ترین پیامبران: احمد
آن گاه که فردا- گرفتار در زنجیر گناهان - بیایم جز شما کسی را ندارم.

[صفحه ۱۱۳]

شما را- ای بهترین کسانی که آنان را آواز دهند- آوا می دهم
ای خاندان پیامبر برگزیده و ای درفش‌راهنمائی!
فردا- در آنجا که می ایستم- به سوی شما می نگرم.
به خدا سوگند من‌فردا هراسی از آتش ندارم
زیرا شما- ای دودمان ستوده ترین پیامبران، احمد- سرپرستان کارید و اکنون دست برداشته شما را می خوانم
که- ای تبار محمد- دست مرا بگیرید و جز شما کیست
که در روز رستاخیز به میانجی گری گنهکاران برخیزد"؟
چنانکه گفتیم استاد احمد نحوی با نهادن سه نیم بیت بر سر هر بیت از چکامه برسی، آن ها را در سروده های پنج پاره ای‌خویش گنجانده که خود چکامه و افزونی ها را آوردیم، پسر نحوی- استاد هادی در گذشته در ۱۲۳۵- نیز با سروده های برسی کاری همانند پدر کرده‌و این هم بند نخست از فرآورد تلاشش:
و هر کس فرزندان ستوده ترین پیامبران- احمد- را خشنود بدارد رستگار است-
همان پیشوایان راستینی را که برای رهائی به آنان خرسندی داده ایم-
خنك آنکه در راهنمائی خویش از آنان وام بخواهد.
آنانند گروهی که در چهره ایشان فروغ پیام گزاری می درخشد ونشانه های پیشوائی افشانی می کند ".
و هم برسی‌است که درباره خاندان پاك پیامبر- درودهای خدا بر ایشان- گوید ":
بایسته ها و شایسته ها و داستان من شمائید
و همه هر چه دارم از شما است
آن گاه که نماز می گزارم رو به سوی شما دارم
و چون بر آستان شما می ایستم پیشوائی می یابم

[صفحه ۱۱۴]

خیال شما همیشه در برابر دیده من است

و مهر شما سرشته در دلم

ای سروران و پیشروان من

با مژده های چشمم خاک آستان شمارا می روبم و می بوسم

زندگی خود را ویژه ستایشگری و بازگو گری داستان شما گردانیدم.

بپذیرید و مهربانی کنید

از برتری خویش بر حافظ ببخشائید

بر وی‌نیکوکاری نمائید و فردا رهائی ارزانی اش دارید ".

و هم از او است که درباره خاندان پاک پیامبر- درودخدا بر آنان گوید ":

ای خاندان طه شما امید من

و- در روز برانگیخته شدن- پشتوانه منید.

اگر گناه زمینه را بر من تنگ گردانیده

دوستی شما- در روز شمار- آن را فراخی می بخشد

با مهر شما و با ستایشگری خوشبوی شما

امیدوارم خدا از من‌خوشنود شود و از لغزش هایم در گذرد.

رجب حدیث خوان- حافظ برسی-

پیوسته بنده بنده شما است

در روز برانگیخته شدن از داغی آتش نمی هراسد

زیرا محمد و علی در سرور اویند

در ترازوی او بر سنگینی کارهای نیکویش خواهند افزود

و نامه کردار او را سپید می گردانند

راه جدائی نرفته است

[صفحه ۱۱۵]

تا از گمراهی های رگه رگه توده بر کنار بماند ".(

و هم یک مسمط درباره آنان- درودهای خدا بر ایشان- دارد و گوید ":

اندیشه به راز شما دست نمی یابد

کار شما در میان آفریدگان سهمناک است

پیچیده می نمایدو گشودن راز آن سهمگین.

هیچ کس تاب بازنمائی منش هاتان را ندارد
سوره های‌قرآن با ستایشگری شما آرایش یافته.
هستی شما پدید آرنده هستی است
و فروغ‌شما نشانه آشکار شدن ها
هستی روی نیایش به سوی شما دارد
و مهر شما کعبه دوستداران است.
که در پیرامون آن به طواف و سعی و عمره می پردازند
اگر شما نبودید ستاره های گوی مانند نمی گردید
و آفتاب و ماه پرتو نمی پاشید
و هیچ شاخه و میوه ای از فراز به نشیب نمی خرامید
و برگ و سبزه از آب بر نمی خورد
و آذرخش و باران به گردش در نمی آمد.

[صفحه ۱۱۶]

هنگام آمدن، نزد شما فراهم می آئیم
و در روز شمار به پناه شما می شتابیم
بر پل صراط به گفتار شما باز می گردیم
وهنگام پراکند شدن مهر شما به ما سود می رساند
و گناهان دوستداران را آمرزیده می گرداند
ای سرورانی که فرهنگ ایشان پاکیزه است
و بنیادشان پاک و شناسای آنان سرور
هر که با ایشان ناسازگاری کرد- هنگام بر انگیخته شدن- در بیم خواهد بود.
آن گاه که ارزیاب ها بخواهند آفریدگان را بیازمایند
بنیاد آنان را با دوستی شما به آزمایش می نهند
شما آرزوی منید و مهرتان امید من
- و هنگام بازگشت پس از مرگ پشتوانه ام-
یک دوستدار، چگونه از داغی آتش هراس دارد؟
با این که میانجی او علی است محمد؟
آیا هیچ گزندی او را فرو تواند گرفت؟
بنده شما حافظ مستمند
بر آستان شما به خواهندگی آمده
ای سروان من امیدش را بر باد مدهید

و- روز بازگشت به جهان-
او را در سایه‌ای
پر شاخسار- که بادش بوی مشگ می پراکند- جای ببخشید.
پروردگار آسمان بر شما درود فرستد-
همچنانکه شما را پاکیزه گردانید و از سر بزرگواری، شما را برگزیده داشت-

[صفحه ۱۱۷]

و نیکی خود را بر بنده دوستدار شما بیافزاید
- تا کی؟ تا آن گاه که پرنده ای هنوز بر فراز شاخساران ترانه می خواندو کبوتران به سرودن سوکنامه شما سرگرمند، و درختان به برگ آوردن"-
و هم از گفته های او است درباره خاندان پیامبر و سروده آنان- درودهای خدا بر وی و ایشان باد-
"اگر خواهی در روز رستاخیز از آتش رهائی یابی
و کیش تو و کارهای بایسته و شایسته ات پذیرفته آید
باید علی و پیشوایان پس از او را - که اختران راهنمایند- دوست بداری.
تا از تنگی‌و گرفتاری برهی
آنان دودمانی اند که خدا کار (آئینش) را به دست آنان سپرده
و- به این گونه- نیکی های ویژه ای درباره آنان روا داشته است
رهبران راستین اند که خداوند، حق آنان را بر گردن ما بایسته گردانیده
باید از آنان فرمان برد و- به این سان- آزمایش پس داد
تو را اندرز می دهم که مبادا درباره آنان دو دل شوی و به سوی دیگری باز گردی.
دیگری کیست؟ هان؟!
مهر علی توشه ای است برای دوستدارانش
که هنگام درگذشتن،و به گور رفتن و جامه مرگ پوشیدن خواهیمش یافت
و- به این گونه- در روز رستاخیز هیچکس گام به جلو نمی نهد که‌از آتش برهد مگر مهر علی را در دل بپرورد ".
و هم از گفته های اوست درسوک پیشوای جانباخته- دختر زاده پیامبر درودهای خدا بر وی-

[صفحه ۱۱۸]

"ای سرود خوان کاروان!
سوگند می‌خورم که اگر راه روشن پدیدار شود
رنجور دردمند نیز دلیر و زورآور می گردد.
بایست و درنگ کن که چه بسا دلسوختگان بهبود یابند

دلباختگی دلدادگان، مایه درونی اش همچون آتش سوزان است
مرا به راهی بر که گله های آهو بچگان از آن جا می گذرد
مرا به آنجا برکه از تلاش باران ها در آغاز بهار نشانه ای در آن مانده باشد.
مرا به سراغ آن شب بر تا در میان فضای گشاده اش باد سرد و نمناك آن را ببویم
و خاکی را سیراب کنم که بوی خوش، همزاد آن است.
هان ای نیکبخت بایست و درنگ کن
تا من در بیشه ای باآن درختان در هم پیچیده آواز در دهم شاید یار را ببینم.
در آن سراها از روزگار جیرون همسایگانی دارم
که اگر کسی از ستم روزگار به دامن آنان گریزد پناهش می دهند
وابستگان به آنجایند و در دیده من به‌ماه نو می مانند
آنان را می جویم و بندگی می نمایم
ارجمندانی که بهار زندگی ام در سرای ارجمندی شان سپری گردید
نه از چیزی باك داشتم و نه تکاپوئی نمودم
خانه ام سرسبز بود و زندگی ام شاداب
چهره ام سپید و موهای سرم سیاه
بستگان من همدستان و جامه جوانی ام نو و پاکیزه

[صفحه ۱۱۹]

از خنکی دلپذیر زندگی چیزی کم نداشتم
نشانه هائی که درفش های برافراشته را به یاد می آرند
(یا: همان گونه که سنگ چین های کوه، راه را می نمایند، نشانه های بر جا مانده از خانه ها نیز سرای‌پیشین دلدار را نشان می دهند(.
جوی‌های آن روان و پرندگانش سرود خوان
و اکنون پیش آمدهای روزگار، نامه زیبائی اش را در هم پیچیده
همان گونه که باد شمال- چون می وزد- جای پایش‌را بر آن می نهد
به روزی افتاده که رویدادها دامن خود را بر سر آن می کشند
و آنجا نه سراغی از کرباسگ توان‌گرفت نه از گله صد شتر و افزون تر
پس شگفت نیست که ستم کند و گردش‌آن چون لرزش آب دریا بنماید به یغما ببرد، آزمند گرداند، دشمنی اندازد، به نادرستی گراید و شب را سرود خوانان به روز برساند
چرا که از خیلی پیش با خاندان محمد نیرنگ باخت
و با سپاه خود- در کرانه های فرات- گرداگرد آنان را گرفت
لشگری بسیار و تیز تك و برخوردار از سازمانی رسا راپیرامونشان به جوشش وا داشت

که شیران‌در پیرامون یحموم آن می چرخیدند

[صفحه ۱۲۰]

و همگان از بد کنشانی که چشمشان از دیدن راه راست ناتوان بود آیا کران می توانند آوا و آواز کسی‌را بشنوند؟
ای آن گروه که چون روی می آرد پشت به رستگاری می کند
نافرخندگی‌ها با آن هماهنگ است و خجستگی ها ناسازگار
- چون بیامد- از پذیرفتن راستی سر باز زد و دور شد و مردم را از زندگی خردمندانه باز داشت
و چون بخت به او روی آورد او پشت نمود و راه خود را کج کرد.
با گردنکشـی به گردش پرداخت تا فرمانـده تبهکارش را شادمان گردانیـد - همان تبهکار که چون با آئین راستی در افتادند آنان را به‌سوی خویش خواند-
گروهی که چون به کوشش افتد در پهن دشت لغزش ها در بدرمی شود
و سرود گوی تیره بختی ها او را همچون شتری به پیش می راند
بر شوراندند و در برابر ماه دو هفته به خونخواهی برخاستند
و به نبرد با ماه‌هائی کمر بستند که از پرتو آن ها راه‌راست را توان یافت
آگاهانه و دلخواهانه به تبهکاری پرداختند و با سالار خویش در نبرد شدند.
آری سینه این گردنکشان از کینه او مالامال بود
آئین عداوت (= دشمنی) را با روش خویش بنیاد نهادند بازگشت پس از مرگ‌را از یاد بردند

[صفحه ۱۲۱]

و راستی که بایستی آنان را- هنگام سرشماری از گروه عاد دانست ای زیر بنیاد کیش ما
در روزی که روی آوردند تا نمایند آرزوهای ما- آن یگانه مرد برجسته- را بکشند
ستون راهنمائی را در هم شکستند و بالای سرافرازی را ویران کردند و از بن بدر آوردند
کمر به هوس‌بازی بستند و راه را بر پرهیزگاری گرفتند.
گویا سرورم حسین، و گروه او- را می نگرم که سرگردانند،
نه یاوری دارند و نه کسی دست و بازویش را به پشتیبانی شان می گشاید
با کرب بلا (= رنج گرفتاری) در کربلا دچارکین توزی ها گردیده اند
و به خانه شان که در میان سپاه افتاده دست درازی می شود
آن گاه که گروهی بی شمار- از دشمنان سرکش- پیرامون آنان را گرفتند.
گفتی که مرگ و نابودی دیده خود را بر آنان دوخته است
چون بر ایشان درآمدند هر ستمی را روا شناختند
چرا که هیچ گونه آئین‌و پیمانی را پیش چشم نمی داشتند

او که آواز برداشت یکی هم به سهمناکی بانگ مرگ در داد
مرغ نیستی ترانه می ساخت و سرودگوی نابودی به خوانندگی‌پرداخت
با سرشک دیدگانش که بر روی گونه سرازیر بود
از آنان پرسید: مرامی شناسید؟
گفتند آری تو حسین پسر فاطمه ای
و نیای تو را بهترین فرستادگان خدا باید شمرد.

[صفحه ۱۲۲]

تو- در خردسالی و سالخوردگی- زاده گردن فرازی هائی
و آنگاه که سر بلندی‌ها را به شمار آرند تو در بالاترین جایگاه آنی
ایشان را گفت اگر اینها را می دانید
چه انگیزه شما را نا گزیر به کشتن من داشته است؟
گفتند اگر خواهی از مرگ برهی
باید چنانچه می خواهیم- دست فرمانبری به یزید دهی.
وگرنه اینک دریای مرگ پر آشوب شده
و تو باید با لب تشنه در آن‌فرو روی و دست و پا بزنی
پس گفت: ننگ باد بر آنچه شما آورده اید
که بوسه بر لب شمشیر آبدار و بر سر نیزه‌کوبنده را بر آن پیش باید افکند.
پس زخم هائی که استخوان سرها را می شکندپی در پی فرود می آید
با گرهی که می زند می گشاید و با گشودن خود بر هم می بندد
آیا آن سروری که دودمان او کاخ سرافرازی را ساخته اند
از بیم مرگ برای برده ای که بنده او است خودرا زبون می دارد؟
اگر شیر مردان از هراس مرگ بر خود بلرزند چه پاسخی برای خرده- گیران خواهند داشت؟
آیا با اینکه شیران از دلیری آنان می هراسند باید تن به خواری دهند؟
اگر- یک روز- روزگار پیشنهاد کرد خوار شویم
بسی دور است که پروردگار ستوده چنین منشی را از ما بپذیرد-
و به همین گونه- جان های پاک و آن سرورانی که کله ی دلیران نیام شمشیرشان است
از پذیرفتن سرباز می زنند
درنبرد با دشمنان- خون (مانند گل آنان یا) همچون آبی شادی بخش

[صفحه ۱۲۳]

است در آن شنا می کنند، روان ها را شکار خویش می شمارند، پیشتازی به‌سوی جانبازی را سرافرازی می دانند و جان ها را سپاه خود. شیران پیکار گاه که سایه شمشیرها را جای آرامش یافتن می شناسند و تا زندگانی که مزه‌مرگ را با انگبین برابر می خوانند

پنداری که در روزی ناگوار از شیر بچگان خود پاسداری می کنند

ماه های درخشان تاریکی ها که در خردسالی بر سالخوردگان سروری یافته اند

چون بر خویشتن ببالند در میان مردم کمتر کسی‌مانندشان توان یافت

شاهانی اند که سرافرازی ها بر آستانشان سر بر خاک می نهد

نه دست هاشان را هنگام بخشندگی با ابر می شود برابر نهاد

و نه می توان شکوه و برتری های آنان را نپذیرفت.

مهمان را خوراک می خورانند و هماوردان رزمجوی را با نیزه پاسخ می گویند.

چون به سخن آیند فرمان روایند و روشنگری هائی کوبنده دارند

خواننده (راه راست) را کلید (رستگاری) اند و چراغ های راهنما

راهروان را نشانه های رهنمونگرند که رهبران ورزیده را هم به کار می آیند.

میهمانانشان همچون کبوتر حرم از دست درازی دیگران بر کنار است و آنکه‌در رزمگاه در برابرشان در آید خود رادر پرتگاه افکنده،

سرای هاشان جای زینهار خواستن است و به دستیاری آنان‌می توان به خواسته ها رسید

برتری هاشان شکوهمند است و برجستگی هاشان تابناک

[صفحه ۱۲۴]

ستایش هاشان به شیرینی انگبین است و بخشش هاشان مشک آلود

مرغزارهاشان سیراب می شود و سراهای بهاری شان شان جای دیدار است

هر که آنان را از چگونگی روزگارش آگاه‌کند او را در می یابند و ستاره بختشان بسی روشن است

با میهمان و روزی خواهنده ای که هر چه داشته از دست داده و آه ندارد تا با ناله سوداکند

جوانمردی می نمایند.

هر که آرزوئی از آنان خواست به نیکو جائی امید بسته

و چون به انجمن آنان پا نهاد کمک و یاری دلخواه را می یابد.

در میان همه آفریدگان پدر و مادر و نیای پاک و پاکیزه ای دارند و خود نیز به این گونه اند

به فرخندگی نام ایشان خرسندی و نیکی می خواهیم

و با یاد آنان رنج و زیان را از خود دور می داریم

به سوی جوانان و مردانش بر گشت و گفت:

هان مرگ بر ما آسان شده سخت بکوشید

پس همچون سنگ و آهنی که به یکدیگر رسد آتش جنگ از میانه جستن‌کرد

و هر جوان چالاک به خونخواهی رهسپار گردید

و به این سان- دلیر مردان خوشخوی- که همه برتری ها را در خود گرد آورده
و جائی به کاستی و کژی نداده و هیچ چیز، آنان را از راهی که پیش گرفته بودند نمی توانست بر گرداند-
کوس جنگ که زده شود، دشمن را گرفتار می کنند
و گاه بخشندگی مهار نوید را رها می دارند.

[صفحه ۱۲۵]

شیران روز رزم و باران های فرو ریزنده،
رهروانی همچون شیر بیشه- نه بگو شیر، آنان اند-
چون از آنان‌چیزی بخواهند می پذیرند و چون خود خواستی دارند آهنگ آن می کنند
اگر تیغی به سویشان بلند شود در هم می شکنند و چون زخمی بزنند از بن بر می اندازند
شهسوارانی که شیران بیشه را شکارشان می شمارند
و جوانمردانی راست رو که کارشان زد و خورد با جنگاوران است
با چهره هائی سپید و درخشان چمن زارهائی سرسبز و خرم
که چون گرد و خاک در نبردگاه همه جا را سیاه کند شمشیر های سپیدشان از خون کین توزان سرخ می نماید.
اگر روزی برای در افتادن با پیش آمدی دشوار نامزد کردند،
مرگ و سرنوشت، دلخواهانه رشته بندگی شان را به گردن می گیرد
در آن جا است که هر تاخت برنده ی به سوی برتری ها تکاپوی
اسبش از به هم خودن پلک ها نیز تندتر می نماید
نیک مرد را می بینی که شتابان بر پشت اسب‌نیکش می جهد.
بر فراز زین ها به نهال های برآمده از زمین می مانند
که میان را- به جای کمر بند- با دوراندیشی و استوار کاری، سخت بسته اند
این سرداران را که در استواری به کوه می مانند اسبانی تیز تک بر می دارد و چون آشکار شوند می بینی جامه هاشان از آهن بافته شده
آنگاه که دل خود را بالا پوش زره هاگردانند و بتازند
گرمای تاخت و تاز همچون خنکی دلپذیری در کام ایشان است
با لب تشنه در دریای پر آشوب مرگ فرو می روند

[صفحه ۱۲۶]

زیرا آب این دریا را بامرگ می توان افزود و به بالا روی واداشت
رسیدن به مرگ را بر ترین آرزوها می شناسند
و- هنگام جانبازی- تلخی نیستی را با شیرینی انگبین برابر می گیرند

اگر در رویدادی ناگوار تیغ هاشان آسیب ببیندو کند شود

فردا با کوبیدن آن بر سر خود به سران تیزش می کنند

و اینک سپید روئی را بنگر که با شمشیر سپید و درخشانش با دشمن روبرو می شود

و گندم گونی که نیزه ای سخت را در مشت می فشرد

از دختر زاده پیامبر- محمد- پشتیبانی می کنند،

گرد و خاک برخاسته و آتش پیکار، هیابانگی سخت به راه انداخته است

درخشش شمشیرها آذرخشی را می نماید

که بارانی تند ازخون دلیران را همراه دارد و فریاد آنان نیز تندر آن است.

تا زندگی به سر می رسد و مرگ نزدیک می شود

چرا که‌روزگار، همیشه با یک برنامه کار نمی‌کند

روان هائی را برای نیستی آماده کردند، به ناسزا از مرز خویش پای فراتر ننهادند

خنک ایشان که با آنچه به جا آوردند به جاودانگی پیوستند

پیکر خود را برای زخم شمشیرها روا شناختند، گوئی جامه دیدار از خانه خدا را پوشیدند

و به این گونه پای دربهشت جاودان نهادند که جاودانه بمانند

در پیشگاه پیشوای ما- دختر زاده پیامبر- جانفشانی ها نمودند،

[صفحه ۱۲۷]

روان خود را بخشیدند و در یاری او کوشیدند.

کالائی بس گران خریدند و جان خویش در بهای آن پرداختند

زیرا با جدائی از جان به جانان می پیوندند و در این راه بها را که دادند بی درنگ به خواسته خود خواهند رسید

چون حق حسین بگزاردند درگذشتند، روی از جهان بر تافتند و پراکندگی نیانداختند

چرا که- ای نیکبختان- آنان با خوشبختی هماهنگ گردیدند

سرور ما حسین که دید:

مردانو جوانان وابسته به او کشته آمدند و سرود گوی مرگ سرگرم خوانندگی است.

به سان شیران خشمگین- که به پاسداری‌از بچگان خود پردازد و دشمن کارش را دشوار گرداند-

با سخت سری جویای مرگ‌گردید.

که اگر هفتاد هزار تن نیز درکشتن او همداستان می شدند

یک تنه به میان آنان تاخت می برد

چون می تازد همه می گریزند، برخی زخمی می شوند ودیگران می افتند، یکی را گلو می دردو دومی را درهم می شکند، بی آن که راه‌گریزی بگذارد.

آواز می دهد: ای گروهی که راهبران را نافرمانی کردید

نادرستی نمودید و هیچ پیمان و آئینی را نگاه نداشتید

ای پیروان نیرنگ دور باشید از مهربانی خدا

با کیش راستین ناسازگاری کردید و در دل شما هیچ گونه نرمی و دوستی راه نیافت

پذیرفتن فرمان ما- بر هر مسلمان- بایسته است

[صفحه ۱۲۸]

نافرمانی از ما، به در شدن از کیش است و فرمانبری از ما، بودن در راه راست.

آیا کسی هست که از زبانه کشیدن آتش دوزخ بهراسد

وما را به امید رستگاری یاری دهد و ازخدا پروا کند؟

آرام به آب ها می نگردو به امیدی که خود را به آن برساند

ولی چون به راه افتد جلوی او را می گیرند.

مانند علی در میانشان به تاخت می پردازد

که گوئی خواهد با نیزه اش سر و سینه دشمنان را یکباره درهم بکوبد.

- همچون رفتار پدرش، شیر مرد روز خیبر

و نیز بدر و سپس احد

شمشیر برنده اش که میان سینه شیران فرو می رود

- از سرهای بریده- دریای خون به راه می اندازد و از جزر (= کشتار)

آنان آب این دریا را می افزاید و مد پدید می آرد

به سوی کودکان و خانواده اش بر می گردد

ولی افسوس که تیغ آهن شکاف مرگ، لبه اش کند نمی شود و خراش بر نمی دارد

می گوید: درود بر شما که برای بدرود آمده ام

اینک زندگی به پایان آمده و نوید پیوستن به آستان خداوند نزدیک شده.

خواهرم بشنو اگر مرگ، مرا دریافت

سیلی بر چهره مزن و گونه را مخراش.

اگر کشته شدن من بار رویدادیسهمناک را بر دل تو نهاد.

و اندوه وداغ از دست دادن من بسی گرانی نمود

[صفحه ۱۲۹]

بر آن، چه خدای تو به آن خشنود است خرسندی ده و شکیبائی کن که‌پاداش و نوید شکیبایان از میان نخواهد رفت.

تو را سفارش می کنم که سجاد (پیشوای سجده کار) را نیکو پرستاری کنی

که پس از من رهبر راه راست است و پیمان فرمانبری را با او باید بست.

خانواده پیامبر برگزیده شیون برآوردند، به دامنش آویختند و خاندان و فرزندان وی با ناله های خویش در جستجوی پناهی

برآمدند.
رنج‌های گران و بر هم انباشته مرگ بالا می گرفت
و تشنگی سخت تاب و توان او را می ربود که گفت:
هنگام کوچ کردن از جهان رسیده و اینک خدا، شما را بسنده است
که بهترین شمارشگر کارها برای آفریدگان همان یگانه بی نیاز است.
به پیکار گردنکشان بازگشت و به‌تلاش پرداخت،
نیزه ها و شمشیرها، درخت بالا و اندام او را از بن برکندند
تا به رو و برهنه بر زمین افتاد و
گونه اش به خاک سوده شد
شمر کمربست تا سر او را از تن ببرد
- که بریده باد بند دست و انگشتانش
اندوه دلم بر آن بزرگوار
که سرش بر سنان سنان جای گرفت و اندامش پایمال ستورانی تیز تک گردید
هفت آسمان که یکی برفراز دیگری بود با از دست رفتن او به‌لرزه در آمد

[صفحه ۱۳۰]

و بسی نماند که بالاترین گردنه های کوه ها فرو ریزد
تخت گاه خداوندی- در جهان نهان- ازبیم لرزیدن گرفت،
فرشتگان برای او به‌شیون آمدند و جایگاه های سرسخت در هم شکافت
پرندگان و وحشیان از وحشت به سوکنامه خوانی پرداختند
و جهان که با پرده ای تاریک پوشیده شد پریان از خود بیخود گردیدند
خورشید بامداد- با دردمندی- خود را به شب رساند
و بالای چهره آن هنگام آمد و شد، زردفام می نمود
ای آن کشته که آسمان بر او خون گریست
و با مرگ او تختگاه ارجمندی ها ارج خود را از دست داد و پایگاه
سرافرازی ها ویران گردید
ای جان باخته دور از میهن که چشمه خانه اش به مردم آب می نوشانید
و با تشنه کامی سرش را بریدند و از خونش گل های‌سرخ بده دست دادند
(یا از رگ گلگون گردنش او را سیراب گردانیدند.)
جانم فدای آن کشته ای که با خون خود شستندش
برهنه بود و بادهای وزنده جامه بر او پوشید.
سپاه چندگانه پرستی- با کینه ورزی- ستوران خود را بر اندام او رانده و سینه اش را درهم کوفتند و با سم اسب ها و تاخت بردن

هاشان کالبد او را خرد کردند.
اسب او نیز به سوی خانواده وی برگشت
و چون با پشت تهی از سوار می دوید زمین را با گونه اش می شکافت
زنان باناله و سرگردانی از سراپرده به در آمدند
- و با دلی که هیچ نمانده از بسیاری اندوه آتش بگیرد-
یکی آن زن اندوهگین است که چهره خود را با آستین می پوشاند

[صفحه ۱۳۱]

آتش روسری او است و سرشگ، بخشش وی.
دیگری آن‌است که سختی رویدادها همه چیز را ازیادش برده، نمی داند آن که به او ارجمندی می بخشید کجا رفته
همه راه ها بر او بسته و پهنه زمین بر او تنگ‌می نماید.
زینب ماتمزده شیون می کند و اندوه چنانش نزار کرده که نتوان گفت.
آوا بر می دارد که برادرم و ای‌یگانه کس و اندوخته ی روانم
و ای یاور و پناه و امید و خواسته ام
ای که برای پدر مردگان همچون باران بهاری پر از بخشش بودی ای حسین
و ای سرپرست بیوه زنان پس از دوری از شماما را به جائی دور افکندند
برادرم پس‌از آن پوشیدگی ها و پرده نشینی ها و ارجمندی ها
دراز گوشانی به جنگ ما آمده اند و فرومایگان جامه های ما را به یغما می برند
ای زاده طاهای پاک دخترانت ماتمزده اند
بار و کالای تو به تاراج می رود و سپاهیان آن را میان خود بخشش می کنند
امید و آرزوهابر باد رفت
و با مرگ تو دانش و پارسائی و دین نیز نابود گردید
بی دینی شادمانه لب به خنده گشود
و دیده‌سرفرازی چندان گریست تا گونه ها را بشکافت
چمن زار برتری ها پس از سر سبزی و شادابی خشک شد
و ماه دو هفته چهره در گور نهفت
برای ربودن چادرهائی‌که مانده دست دشمنان به کشمکش با ما

[صفحه ۱۳۲]

سرگرم است
که پنداری بهترین آفریدگان نیای ما نبوده است

کجا شد آن باروهای من و با شیرمردان نخستین که آنجا بودند؟

.که چون دویدن می پرداختند بر پیش آمدهای روزگار تاخت می بردند؟

ای زاده پیامبر شما ماه های دو هفته که روی نهفتید

دیگر نه خورشید رخ نمود و نه به گونه ای نیک در گردش آمد

نه ابرها دامن خود را بر فراز و نشیب زمین گسترد

نه شکوفه های سپید لب به خنده گشود و نه همراه باغرش تندرها رگبار فرو ریخت.

خانواده‌و تبار پیامبر برگزیده را به راه انداختند-

آن هم با سرگردانی و بی آنکه از نوید و کیفر خداوند پروائی دارند

با ستوران سرزمین ها را درهم می نوردند

آن هم با شتابی که شتر مرغ ها بیابان دور و دراز رابا گام های تند پشت سر می گذارند.

آهنگ پیشوای خود- یزید زاده هند-را دارند.

که نفرین بر هند باد و بر زادگان هند

ای تلخکامی بزرگی که اندوهش

دل را می شکافد و گونه را می لرزاند

آیا حسین در کربلا با لب تشنه کشته شود؟

و شمشیر های سپید و آبداده با خون او سیراب گردد؟

بانوان ارجمند حسینی ماتمزده گردند؟

و هر برده و آزاد به هنگام راه رفتن چشم بر آنها بدوزد؟

برای خونخواهی او هیچکس نیست جز یک جانشین

که امید می داریم پس از او بیاید و نمونه ای همچون درفش یگانه باشد

[صفحه ۱۳۳]

اوست‌قائم (بر پای خاسته) و مهدی (راه یافته) و سروری که

چون به راه افتد فرشتگان آسمان سپاه اویند

چون آشکار شود ستون کیش ما را هر چه برتر خواهدافراشت

و ستودن چند گانه پرستی و بی دینی را درهم خواهد کوفت

آنگاه شاخسار درخت راهنمائی پر برگ خواهد شد و نهال آن زیبا می گردد

و در برابر کسی که مردم را به راه راست می‌خواند هیچ آوائی به ناسازگاری بر نمی خیزد.

شاید دیدگان رنجور، از نگریستن به او بهره ای ببرند.

و چشم‌های بیمار روشن شوند و بهبود یابند.

همه پیامبران رازشان در تو انجام می‌پذیرد

و آنگاه که جانشینان ایشان را برشمرند تو در پایان همه جای داری

ای فرزندان وحی ای بنیاد نامه خداوند

ای آنان که هر چه در شمردن برتری هاشان پیش رویم به سرانجام آن نمیرسیم

سروده هایم را همچون دلبری آراسته ام که اندوه و داغ دلم آنها را روان گردانیده

و چون دلباخته‌ای اندوهناک، آنها را برخواند به سوکنامه سرائی می پردازند

در دهه عاشورا سرشک خود را فرو می فرستند و کی؟

همانگاه که سرود گوی اشگ ها آن ها را به پیش می راند.

رجب امیدواراست که فردا به فرخندگی آنها در فراخنای بهشت‌جای گیرد.

و کی؟ همانگاه که بیاید و جای برانگیخته شدن مردم را بنگرد که بر همگان تنگ آمده است.

در ستایش‌شما هر چه در توان داشتم به کار انداختم

ولی ستایشگری مرا چه ارج و ارزش؟ که خود ستایش، شما را می ستایددر پیرامون شما، سروده ها و سخنانی دارم که اگر نیکی آن به جائی

[صفحه ۱۳۴]

بی نیاز کننده نیز برسد باز ناچیز می نماید.

و این خود تلاش کسی‌است که تکاپو نتواند برخاست

تلخکامی و سرشک من برای شما همی نو و تازه می شود

و شکیبائی ام که داروئی برای آرامش یافتن اندوهم است به یاری رنج ها جامه ای کهنه بر خویشتن می پوشد

پسر پیامبر فردا مرا به یاد دار

که فردا هر بنده به پناه سرور خویش می شتابد

شما بهره ای برای ستایشگرانید و من

شما را ستودم و فرداست که نویدهای رسیده درباره شما انجام پذیرد

آنگاه که امیدواران در سراهای شما فرود آیند

خواسته های خویش را می‌یابند.

ای زادگان برتری ها!

هر که از شما بگشت دچار کسی می گردد که به پیرایه دل و خرد آراسته نیست

ای آنانکه- در روز برانگیخته شدن و هنگام سختی ها- توشه ی منید

و آتشی که درد و بیماری به جانم افکنده با دست شما فرو می نشیند!

برسی بنده ناچیز شما است و برده سرافرازی هاتان

و این سربلندی او را بس که بنده شما باشد.

درود خدا بر شما باد! و تا کی؟

تا آنگاه که دیدگان ابر، باران سرشک‌را بر رخسا گلزارها فرو می ریزد و بوی خوش آن را می پراکند"

و هم از او است در سوک پیشوای ما دختر زاده جانباخته پیامبر- درودهای خدا بر او- که می گوید:

"یاری که تا کنون در برم بوده آهنگ سفر دارد
و مرا در اشگی خونین شناور ساخته است

[صفحه ۱۳۵]

اگر چشم به اشک نشیند
همچون زمینی که از هم بشکافد چشمه هائی بخشنده را روان می سازد.
اندوه های نهفته را آشکار گردانیدی
که هر گاه شتر زورمند، بیابان را پیمود، چارپای رام نشده و سرکش ناله خود رابلند می کند
افسوس من دمبدم تازه می شود
و فراخنای ماتمسرایم هر روز پهناورتر می نماید
گواهان خواری من همراه با بستانکار دلدادگی ام،
شیفتگی ام و آن بیماری را که دلم را پاره گردانیده به نگارش درآوردند
پلک هایم همچون ابر بارنده، و فرو رفته و شناور در دریای اشگ است
و دلم تفتیده از آتشی سوزان که زبانه می کشد
سرشگ گرمی که فرو می چکد گونه ام را چاک چاک زده
و آن شوخی کننده جد پیشه، بیخودی را نو نموده است
به روزی افتادم که بالا گرفتن اندوه، شادابی ام را کاسته،
تن دردمند است و نمونه ای آشکار
جامه هائی از نزاری بر آن پوشانیده
و پیراهن آن پیراهن‌پژمردگی است که شمشیرهای پهناور در آن جای گرفته
سخنگوی بی خودی من بر منبرهراسم

[صفحه ۱۳۶]

از جدائی آنان با شیوائی و رسائی به گفتار می پردازد
اندوهم محرم است و رنجم شوال
جشن من سراسر دلسوختگی و سوکنامه سرائی است
شکیبائی مدید و گسترده من در اندیشه بسیط و بهناورم
هزج و سرود گوی است
و سر شکم نیز وافر و مسارح (فراوان و شتابان)
رفتند و نشان سرای‌هاشان که در آن زیسته و سپس کوچ کرده‌بودند
ناپدید گردید

و امروز تنها فریاد سوکنامه سرایان را از آن جا می توان شنید

مرگ و پیش آمدهای تازه، سرزمین آنرا کهنه نمود، تا رنگی‌نا آشنا به آن زد

و برای رویدادی سهمناک، نگاه خود را برداشت و خیره به آن نگریست

آری زیبائی بخش آن، جامه پوسیدگی اش را نیز در هم بافت

وگرد و خاک بیامد و همه نشانه ها را زیر خود گرفت و از میان برد

در گرد ودلدادگی آغاز به زاری کردم

که نه یاری‌بود و نه اندرز گوئی دلسوز.

آتش آه های سوزان‌در میان

سینه ام زبانه می کشید و می گفتم:

چه جای شگفتی است که روزگار با مردم نیرنگ ببازد؟

ستم کند، به گمراهی افتد، و با چشم بر هم زدن خود نادرستی نماید؟

در بیدادگری بر خاندان محمد گمراهی اش آشکار شد

سگان پاس کننده را بر سر راهشان فرستاد،

زاغ سیاه را به ستم بر مرغان شکاری وا داشت

[صفحه ۱۳۷]

و زنگی هر دم یک رنگ را بر شیر بچگان چیره گردانید.

سگ گزنده به دست درازی های‌بیدادگرانه پرداخت

و به سوی شیر شکار شکن تاخت برد و شگفتا از گرانی این رویداد

کفتارهای لنگ به گونه ای هراس انگیز جستن کردند.

و شیر برای شیران به نبرد و برابری برخاست

تبار پیامبر و فرزندان جانشین او

و سرچشمه بزرگواری های برجسته و کلیدهای دانش،

گنجوران دانش،خداوند که وحی او بر ایشان فرود می آید،

و دریاهای دانش که مردم در برابر آن به یک چاله آب کم ژرفا می مانند

بازگشتگان به سوی خدا، و پرستندگان و ستایندگان او،

یاد آرندگان وی- و کی؟ همانگاه که پرده‌شب همه جا را می پوشاند-

مردان روزه‌و نماز که گرسنگان را خوراک می دهند،

نیاز دیگران را از خود بایسته تر می شمارند و دست بخشندگی شان باز است

هنگام بخشش ابر بارنده اند و گاه رهبری، راه روشن

و در روز نبرد سرورانی که به سوی برتری ها می شتابند

راه های رهبری و کشتی های رستگاری

که دوستدار ایشان در روز رستاخیز با ترازوئی پر از کار نیک به‌پا می ایستد
سرایندگان نتوانند چنانکه‌باید در ستایش ایشان داد سخن دهند
چرا که ستایشگر آنان خداست در نامه آسمانی اش.
نژادی همچون بامداد تابان دارند و پرورشگاهی پاکیزه
که ستاره نیزه دار سماک در برابر آن سر فرود می آرد
نیای آنان بهترین فرستادگان خدا محمد

[صفحه ۱۳۸]

همان راهنمای درستکار و پیروز است که نامه پیام آوری به نام او سرانجام یافته
او خاتم و به پایان برنده است- و فاتح و گشاینده و فرمانروا نیز-
و میانجی و گواهی که از لغزش ها چشم می‌پوشد
او نخستین فروغ ها است بلکه بر گزیده خدای توانا
و همان بوی خوشی که‌پراکند می شود.
سرور دو جهان است وبه راستی برترین نمونه از دو ثقل
و همان اندرز گوی و بیم دهنده مردم از کیفر بدکاری ها
اگر نبودی نه روزگارآفریده می شد
و نه برای جهانیان، پرستشگاه ها و چراغ ها آشکار می گردید.
مادر اینان فاطمه بتول است
- جگر گوشه برانگیخته راهنما که خداوند نگاهبان همه بر او ببخشوده-
با آنکه از میان آدمیان برخاسته به سیه‌چشم زنان بهشتی می ماند
و نامه فرود آمده و از آسمان گزارشگر شکوه و زیبائی او است
پدر پاکشان هم مرتضی جانشین پیامبر است
همان درفش راهنما و مشعل آشکار
و همان سرور که (نبا عظیم =) گزارش سترک از آن او
و دوستی وی برنامه ای استوار است که سوداگر راستی ها سودها از آن تواند برد.
سرپرستی است که مردم در غدیرخم‌دست فرمانبری به او داده

[صفحه ۱۳۹]

و- بر سر این کار- گردن های بالا داشته‌خویش را فرود آوردند
او همان شیر دلاور است که- در روز پیکار- سر ازتن یاغیان جدا می کند،
پیکرشان را درهم می شکند و خونشان را می ریزد.

شیر خدا و شمشیر او و دوستدار وی
و برادر ستوده ترین پیامبران احمد و جانشین دلسوز او.
راستی به زور بازو و تیغ بران و خواست او بود
که بد کیشان به سوگنامه خوانی نشستند
ای یاور اسلام و ای دروازه راهنما
ای شکننده بت هائی با گردن هان برافراشته!
ای کاش دیده بر حسین می گشودی که در کربلا
میان گردنکشان از سراپرده ها یش پاسداری می کند
اسب های دونده شهیه می کشند و خود می نمایند
و همراه با جنگیان سخت کوش شتابان در دریائی از خون سیه فام فرو میروند
تیغ‌ها و نیزه ها همچون آذرخش ها نمایان می گردند
برق می زنند و بر کله گردان کوبیده می شوند.
دریای بخشش، مرگ را میان کینه توزان می افکند
تا خود بر روی می افتد و هیچ پاسداری نمی ماند
جانم برخی او باد که رگ گردنش بریده،
خونین افتاد و خاک بر او نشسته
رود از آب لبریز است و او لب تشنه در کناری افتاده
تنها، دور از میهن و به دور از خانواده که در زیر شکنجه ای سخت ستم می بیند
بانوان پاکدامن- ماتمزده و داغدیده-

[صفحه ۱۴۰]

میان دشمنان به زاری و سوکنامه سرائی می پردازند
در کربلا با افسردگی دامن بر زمین می کشند
و روزگار، نیزه و تیر نیرنگ خود را به‌سوی آنان می افکند
فروغ زیبائی هاشانرا با گوشه آستین می پوشانند
تا خود را از نگاه خیره دشمنان بر کنار دارند
بر زینب دریغ می خورم که زاری می کند
و باران اشگ بر چهره او سرازیر است
آواز می دهد: (برادرم ای تنها کس و امید من!
اگر روزگار ترشروئی اش را به من بنماید چه کسی را دارم؟
کیست بر پدر مردگان دل بسوزاند و بیوه زنان را سرپرستی کند
و بیدادگران را اندرز بدهد؟)

بر فاطمه اندوه می برم که از سختی گرفتاری بر دو گونه خود سیلی می زند

و سخت رنجور و اندوهگین است

پلک هایش‌زخم شده و اشک هایش خونین است

و شکیبائی از دلش رخت بر بسته

خواهد تاکشته و در برکشد

و با باریکه ای از روسری اش آن همه خون را پاک کند.

برآن گلوی گلگون خم می شود

و با دلی سوزان بوسه بر آن لب و دندان خاک آلود می زند.

بر پرد گیان پیامبر افسوس می خورم که آنها را می رانند

وبا نکوهش به راه پیمائی وا می دارند

وایشان نیز بر آن ماه دو هفته زاری می‌کنند که در سپهر خاک روی نهفت

و بر آن شیر بیشه ها که در میان گور نهان گردید

[صفحه ۱۴۱]

یکی پدر را می خواند ودیگر برادر را

درد دل ها دارند و هیچ‌دوستدار و دلسوزی نیست

رنج مرگ نیز چنان پاکمرد را بی خویشتن نموده

که به‌پاسخگوئی نمی پردازد زیرا مرگ را چنگالی دراز است که پوست را هم می کند

فاطمه کوچک نیز گریه ای دلخراش دارد

که سینه را زخم می زند و به آتش‌می سوزاند.

جانوری به کشمکش با او برخاسته تا زیورهایش را برباید.

و او پاکدامنانه می کوشد که ایستادگی کند و از وی دور شود

چهره را با گوشه‌آستین می پوشاند

و آن نفرین شده را از یغمای جامه اش باز می دارد و با او می‌جنگند.

نیای خود همان سرور پیشوا رابه فریاد رسی می خواند

و پس از آن شادمانی گذشته یک باره دلش از جای کنده می شود.

ای نیای ما دشمنان به آرزوی خود رسیدند

و آنان که دشمنی‌ما را پنهان می داشتند اکنون زبان به سرزنش گشوده اند

ای نیای ما سرپرست و پشتیبانی ما رفت

و یار و نگهدار و دلسوز ما نماند

مردم شما مارا از میان بردید،

سفارش هائی را که‌درباره ما شده بود تباه کردید و اینک تیر مرگ روان و نشانه گیر است

ای فاطمه زهرا!

برخیز و چهره ی حسین را بنگر که بر زمین می ساید

جامه مرگ‌او تار و پودش از گرد و خاک است،

باخون رگ گردن، شستشویش داده اند و کسی هم در سوک او زاری نمی کند

[صفحه ۱۴۲]

شیر بچگان او را شمشیرها به یغما برده اند

و در کرانه های فرات، کفتار بچه ها و سگان شکاری به دیدار آنان شتافته اند.

سر والای او را برسنان سنان جای داده اند

و ستوران دشمن، پیکر و سینه او را لگدکوب کرده اند.)

وحشیان بیابان از وحشت جدائی اش زاری می کنند

و پرده تاریکی که همه جا را پوشاند پریان به سوکنامه‌خوانی می پردازند

زمین به لرزه در می‌آید و آسمان برای او می گرید

و مرغان‌در هر شامگاه و بامداد در رفت و آمدند.

روزگار بر او افسوس می خورد و از سرسختی گرفتاری اش گریبان چاک می دهد

و پلک های خشک نشدنی اش اشک می بارد.

هان مردان در این ستم که بر تبار محمد رفت فریاد رسی کنید

کجا است آنکه برای خونخواهی آنان به کوشش و تلاتش برخیزد؟

حسین- با پیکری خونین- برهنه در کربلا افتاده

و خاک‌آن ریگزار همچون جامه ای پیکر او را پوشانده

خانواده او سرگردان و ماتمزده

با چهره هائی افسرده نمایان

گرفتار آمده اند و- دشمنان کینه توز-

آنان را بر فراز پالان شتران به سوی بدترین آفریدگان رهسپار گردانیده‌اند

زیور پرستندگان (= زین العابدین) را در بند و زنجیر کشیده

[صفحه ۱۴۳]

وهیچ کس را دل بر او نمی سوزد.

این اندوه را هیچ چیز از دل ما به در نخواهدبرد مگر بوئی خوش که همچون بادی آرام‌بوزد و مردگان را زندگی بخشد،

نشانه‌ای از پیامبر و علی و مهدی داشته باشد

و بیماران گرفتار را درمان کند

جارچی او بانگ بر دارد که کجایند

کشندگان حسین؟ آن گاه روزی شادی بخش‌فرا رسد

و پریان و فرشتگان پیرامون درفشش را بگیرند.

هراس پیشاهنگ است و مرگ رو در رو

... و... را بر دو تنه درخت می آویزند

تا پستی شان نمودارشود و این برپا کردن دار، سرافرازیو گشایشی خواهند بود

... و...و گناه و کین توزی

در خواری زبونی سخت کوشایند.

برای گناهانی که کردند بر آنان نفرین می فرستیم

و آتش همه لغزش‌ها از گور آنان بر می خیزد

ای زاده پیامبر شگفتی پر درد من پایان پذیر نیست

و اندوه در همه پیکرم جایگیر شده.

با چنان سرشکی بر شما می گریم

که اگر ابرهای آسمان از باریدن دریغ کنند، جای آن ها تهی نماند.

(این ارمغان ناچیز را) از بنده مهرت و ازرهی خویش بزرگ بدار و بپذیر اگر تو نمی بودی ذوق او و به این نیکوئی نمی گردید.

[صفحه ۱۴۴]

سروده هائی از برسی حلی است

که گره های رشته آن خوش و رسا می نماید

و همچو گلوبند آراسته به‌گوهر، زیبا است.

دستی به آستانت دراز کرده

که تو- ای فرزند پیامبر-بخشنده ای و از لغزش او چشم می پوشی

رجب امید دارد که چون بیاید

به دستیاری آن ها در پیشگاهت پذیرفته گردد که ستایشگر تو است و پشتگرمی به‌تو دارد.

پس از مرگ که باز گردد تو پناهگاهی

و آنگـاه که پهنه زمین بر اوتنـگ شود تو او را به فراخنـای آسـایش می رسانیـدرود خـدا بر تو بـاد و تـا کی؟ تا آنگاه که ابر، باران سرشگ را فرود می ریزد و نرم بادها می وزد و بوی خوش را می پراکند "

و هم از او است در سوک پیشوای ما دخترزاده پیامبر- درودهای خدا بر وی- که می گوید:

"نه یاد از سرائی پر نهال و نشانه ها مرا بر سر شور می‌آرد

و نه درود بر آن دلبر- سلمی- که در گوشه ی ذی سلم (= سرزمینی با یک گونه درخت)است

نه برای دلداده ای که- از سر دلباختگی-

سرشک وی- به سان رگبارهای جدا نشدی از تندر- سرازیر است شیفتگی می نمایم

- نه بر ویرانه هائی که یک روز در آنجا درنگی‌دراز داشتم
و با چادرنشینان و مردم آن تیره به گفتگو پرداختم-
نه به دامان سرود گوی کاروان می آویزم و می گویم
(اگر به آن شکاف کوه رسیدی از همسایگان پرس و جوئی کن)

[صفحه ۱۴۵]

بلکه سرورم حسین را به یاد آوردم
که در کربلا با کرب بلا (= رنج گرفتاری) تشنه افتاده است
شکیبائی ام نماند، سر شکم روان گردید
خواب از دیدگانم برفت و بیداری‌با بیماری در آمیخت
کار دل به سرگردانی‌کشید و اشگ ها سرازیر شد
و نتوانستم از ریختن و آمیختن خون خود با آن ها جلو گیری کنم
او را فراموش نمی کنم که سپاهیان بد کیش همچون دریائی پر آشوب‌پیرامونش را گرفتند،
لشگر به امید پیروزی بودند و کیش ما دردمند
سوار کاران گمراه گردا گرد او در کربلا چرخ می خوردند
خداوند می شنید و گوش های آنان کر شده بود
مرگ شتابان به سوی شهسواران آرزوها می تاخت
و نیستی‌با زانوئی بی گام به سویشان می شتافت
او که آنچه را میان خامه و نامه خداوندی گذشته بود می دانست-
با چشمی که سرشک آن روان بود پرسید
ای مردم این خاک را چه نام است؟
و آنان‌در پاسخ پیشی گرفته و سخن را به سخن پیوند زدند
: اینجا را کربلا می خوانند، گفت: هان
مرگ ما نیز در میان این زمین های پست و پشته های بلند روی خواهد دادبارها را فرود آرید که مرگ با ما دست به گریبان شده‌است.
جاودانگی چشم به راه ما نیست وجز خدا هیچ چیز پایدار نخواهد ماندای مردان در رویدادی سهمناک به فریاد برسید
که مرگ هائی ناگهانی را ستمکارانه به ارمغان آورد- آن هم درماهی که پیکار در آن ناروا بود-

[صفحه ۱۴۶]

این جا است که جگرها از تشنگی می گدازد
و پیکرها با روان شده خون سیراب‌می گردد

این جا است که ماه های درخشان روی نهان می کنند
خورشید می گیرد و ماه دو هفته با تاریکی می گراید
این جاست که بردگان ستمکارانه‌سروران خویش را در بند می افکنند
و سران در دست پرستاران گرفتار می آیند
این جا است که پیکرها بر روی خاک سر نگون می شود
و خوراک جغد و کرکس می گردد.
و این جا است خانه ای که ما را در آن به خاک می سپارند،
و هنگامی که نوید داده شده با دشمن در پیشگاه یگانه داور می ایستیم
سپس بانگ‌برداشت که یاران! اینک مرگ!
پس شیران شیر شکار گام پیش نهادند.
هر جوانمرد سپید روی که بود- با پیشانی درخشان-
در کام آتش جنگ فرو رفت و از شرار آن نهراسید
چه آنان که خدا را پاسخ داده و جانبازی هایشان را برای خدا می شمردند
و چه برگزیدگانی که چنگ در آئین خداوند زدند
آنانکه بنیاد یلان را بر کندند خود با پنچه مرگ ریشه کن‌شدند
و کسانی که برآوردن آرزوها را از ایشان می خواستند خود به دست بوس نیستی شتافتند
و سپس نیک اسب دختر زاده پیامبر بر او زاری کرد
و با شیهه ای بلند و با پشتی تهی از سوار به سوی چادرها برگشت
و چون بانوان پاک نهاد، آن را دیدند
سر و چهره اش را بر خاک مالیدن گرفت
آنان زاری کنان وداغدار و ماتمزده نمایان شدند

[صفحه ۱۴۷]

با دلی دردمند و دیده ای اشک آن سرازیر بود
آمدند و دختر زاده‌ی پیامبردیدند بر بستری از نیزه ها و پیکان های شکسته خفته
- از آندستش که بر سنگ خانه خدا نهاد و از آن لبش که بوسه بر آن داد-
شمر از آنکه کینه سر از پیکر وی جدا می کرد
زمین از هراس کردارشان بر خویش می لرزید
خواهرو بانوی خردمندش چهره را با آستین می‌پوشانید
و با دلی ریش و سرگشته پیا پی خم می شد
برادر ستمدیده و دور از میهنش را می خواند: برادرا!
ای کاش مرگ دیده بر تو نمی گشود.

بانوان را به پشتگرمی چه کس رها کرده ای؟

ما را به که سپرده ای؟ کیست که بر پرد گیانت دل بسوزاند؟

این سکینه است که سکینه (= آرام دلی) خود را از کف داده

و این فاطمه است که با دیده خونین بر تو می گرید

خواهد که با اشک روان بر او بوسه زند

- و دخترزاده پیامبر از رنج مرگ به او نمی پردازد-

جلوی خون را می گیرد و خواهد ناوک تیری را که در پیکر او شکسته بیرون کشد

و نمی تواند.

از شوریدگی،او را به خویشتن می چسباند، می بوسد

و گلوی خونین وی سینه اش را رنگین می‌سازد

سهمناکی گرفتاری و سوخته دلی اش

- با آن اندوه جدائی ناپذیر و سیری نشدنی- بر آن می داردش که بگوید:

برادر کم تو فروغی بودی که از آن پرتو می گرفتیم

[صفحه ۱۴۸]

چه شد که فروغ راهنمائی و کیش ما در تاریکی روی نهفت؟

برادر کم تو پناهگاهی برای بیوه زنان بودی

ای پناهگاه پدر مردگان و دریای بخشندگی و بزرگواری

ای سرپرست من آیا می بینی که پس از تو

پدر مردگان گرفتار درد و نزاری و بیماری اند؟

ای یگانه کس من ای فرزند مادرم ای حسین!

دشمنان به خواسته ها و آرزوهاشان رسیدند

دل هاشان که از کینه می جوشید خنک شد

و آنچه را در درون پنهان می داشتند آشکار کردند

دلسوز ما کجا است؟ برادر که از ما جدائی گزید

همراهان بیدادگری می نمایند و روزگار در پریشان کرده ما به یکدندگی افتاده.

سرپرست ما در گذشت و شیرمرد روی نهان داشت

و کفتارهای لنگ پیش افتاده‌اند و با گرسنگی بر سر شیر بچگان می تازند

- فریاد بر می دارد و از بر انگیخته خدا پناه می خواهد:-

(ای نیای ما کجا رفت آن سفارش ها که در باره نزدیکانت کردی؟

ای نیای ما چه شود که اندوهناکانه دیده بگشائی

و خاندان تابناکت را بنگری که پس از آنارجمندی و آبرو داری

از میهن خویش دربدر شده اند، به آنان زور می گویند
و همه داغدار و گفتار و سر گردان و خون آلود.
پس از آن همه شکوه، برده وار به بالای
اشتران سوارشان کرده اند که گوئی پرستاران یابندیان رومی اند
این بازمانده خاندان خداوند و سرور مردمان زمین

[صفحه ۱۴۹]

و زیور همه خدا پرستان است.
فرزندی است که از حسین مانده و وارث او
و سروری است که پرستش خدا و به خاک افتادن در برابر او را در
تاریکی ها کار خویش شناخته
وی را به بند کشیده و میان دشمنانی گریان و خندان
بیدادگرانه به سوی شام گسیلش داشته اند.
پیامبر کجا است تا دندان های دختر زاده اش را بنگرد
که یزید- از سر کین توزی با بهترین آفریدگان- بر آن چوب می زند؟
آیا این پلید همان دندان هائی را با چوب می کوبد
که بهترین کس- از تازیان و جز آنان- از سر مهر بوسیده‌بود؟
و سپس بی خردانه لاف مسلمانی می زند؟
او از عاد و ارم هم بد کیش تر است!
وای بر او از آنگاه که فاطمه پاک بیاید
و آنجا که توده های مردم پس از برانگیخته شدن در روز شمار می‌ایستند
آوا به دادخواهی بلند کند.
بیاید و همه کسانی که گرد آمده اند
ازشرمندگی سر به زیر افکنند و چهره زمین‌از گرد و خاک سیاهرنگ شود.
او در سمت‌راست از پایگاه تخت جهان نهان بایستد، فریاد به گله گذاری بردارد
و از خدای توانائی که خون ستمدیدگان را باز می جوید داد خویش بخواهد.
آن جافرمان خداوند در پیش روی مردمی آشکارمی شود که همچون مار گزیدند و نادرستی نمودند، که کردارشان دور ازآمرزش باد!

[صفحه ۱۵۰]

پیراهن حسسن را که از سر تا پای آن خون الود است.

به دو دست گرفته

ای زادگان وحی و یاد نامه ی خدای فرزانه!

و ای آنان که مهرشان امید من و مایه بهبودی ام ازدردها است

اندوه من بر شما جاودانه است و رنج آن سپری نمی شود

تا کی؟ تا بمیرم و سپس جان به استخوان های پوسیده ام باز گردد

مگر دولت شما که نویدش را داده اند و بر راه راست خواهد بود فرا رسد و سراسر گیتی را از نیکوئی ها پر کند

کیش ما هیچگونه یاور و پاسداری ندارد

جز آن پیشوای جوانمرد که بیدادگری را ریشه کن می سازد

همان قائم (= بر پای خیزنده) و مهدی (= راه یافته) و جانشین نیکوی، سرور پاکیزه و برجسته ما و زاده پاک نهادی برجسته

در دل تاریکی‌های شب، ماه دو هفته است، در بخشندگی به موج دریاهای پر آشوب می ماند،

سپاهیانش از همه سو یاری می شوند و او خود پاسدار بیرون و درون خانه خداست

ای فرزند عسکری- پیشوای پاک-

و ای جوان هادی نقی (= رهنمای برگزیده) علی پاکیزه خوشبوی

ای زاده جواد (= بخشنده) و ای نواده رضا (= خرسند به خواسته خدا)

و ای نبیره کاظم (= فرو خورنده خشم) سرچشمه بزرگواری ها-!

و جانشین صادق- همان سروری که

با هویدا ساختن دانش‌هایش دل سیاه تاریکی ها را روشن ساخت!

و جانشین سرور ما باقر، جانشین زیور پرستندگان (= زین العابدین)

[صفحه ۱۵۱]

که نامش علی و سراپرده هایش پاکیزه‌بود

همان زاده حسین- سرور ما جانباخته در کربلا

که خنک این سرفرازی های براینده بر بالای همه مردمان!

و فرزند حسین- پسر فاطمه پاک و

پور علی- جانشین پیامبر و شکننده بت ها-

ای نبیره پیامبر و ای نواده شیر پاک خدا

ای زاده بتول و ای فرزند درون و برون خانه خدا!

سرفرازی توئی،تو مایه و چهره آنی

تو نقطه دستور و دستخط فرزانگی ها هستی

روزگار سپید و درخشانت شاداب و سرسبز است گیتی با آن به انجام می رسد

و فرجام خوشبختی توده ها و کیش آنان در آن است

آنگاه که ترا بینیم نه ظلمت در کار خواهد بود نه ظلم

روز خوش دین فرا می رسد و سختی به کیشان روی می نماید.

روی بنما که راه های دین و هبری ناپدید شده

و به دشواری و بدی افتاده و درستی نابود گردیده

ای خاندان طاها وای کسانی که مهر روزی به ایشان آبروی‌من است

و آن را- میان همه چیز- از بزرگ ترین نیکی ها می شمارم

اکنون ستایش های فرخنده و در رشته کشیده ای‌را به آستان شما آورده ام

که از گوهرواژه ها بنیاد نهاده ام

با گستردگی اش مشگ اندود است

و چون خوانده شود با ستایش از شما بوی خوش را می پراکند و به‌زمینه گلزار می ماند

[صفحه ۱۵۲]

دلبری دوشیزه ولی داغدار است که دست اندوه،آن را بیاراسته و گسیل داشته

- آن هم از سر پلکان هائی که جز اشک نامی ندارد-

رجب امیدوار است که به دستیاری آن، فردا به فراخنای بهشت رود

و پس از این رنج ها به گنج هائی پایان ناپذیر دست یابد

ای سروان راستین مرا جز شما به کسی امید نیست

مهر شما توشه من است و ستایشگری از شما دست آویز رستگاری ام.

ستایش های‌مرا چه ارج و ارزش؟ خدای بخشایشگر،ستایشگر شما است و کجا؟ در سوره هل‌اتی و نون و القلم.

[صفحه ۱۵۳]

دور است که امیدواران از جوانمردی های شما بی‌بهره مانند

و پناه خواهان، نا ارجمندانه از آستان باز گردند

آیا برسی از لغزش هایش بهراسد؟

با اینکه‌دوستی شما را برتر از نزدیکان و خویشان خود می شمارد؟

ارمغانی از درودها به سوی شما پیوسته باد

که به یاری شما و از دست شما از گرفتاری ها رهائی می یابم

درود خدا بر شما باد وتا کی؟ تا یک جاندار می جنبد

و نرم باد های بامداد در وزیدن است "

و هم ازاو است که گوید:

"سوگند به آن کس که ریختن خونم را روا شناخت

و گرفتاری را ویژه دوستداران گردانید

که اگر در راه او باده با مرگ بنوشم
دل من هرگز به پیاله گردانش " نه " نخواهد گفت

[صفحه ۱۵۴]

آنجا مرک برای من زندگی است.
و در راه دوستی اش رسوائی میان مردم، گوارا می نماید
کیست او را از یاد ببرد؟ از دل خواهند او را فراموش کند
که هرگز و برای یک چشم به هم زدن نیز به آرزوشان نمی رسند
این آئینی است که خداوند میان آفریدگانش نهاده:
دوستدار باید گرفتار باشد "
و هم از او است که گوید:
"ای حافظ رازی نهفته را آشکار گردانیدی
و فروغی پوشیده و درهم پیچیده را هویدا نمودی
به دستیاری آن- در نزد خدا و سروران- به پایگاهی بلند دست یافتی.
پذیرفته و نیکبخت آمدی، از تو خرسندند و دیگران به تو رشگ می برندل خوشدار و تنها زندگی کن، مرغی آسمانی باش
که از آشیان به دورافتاده، با تنهائی خو می کند و به هیچ کس نزدیک نمی شود
با گوشه نشینی و تنهائی چنان کن که از یاد مردم بروی

[صفحه ۱۵۵]

اگر به روزی افتاده ای که تورا می رانند
و نشانه ی تیر کینه می گردانند
هیچکس با تو دشمنی نمی کند مگر پدرش از زنگیان بصره باشد
و از مردم‌عمان و مرادی و گبر و جهود
و این است‌که با سرشت خویش هم وابستگان به کوفه‌را دشمن می دارد
و هم آنان را که زادگاه و بنیادشان از برس و حله باشد"
این سروده های نمایشگر دلدادگی هم از او است که گوید:
دلباختگی من به دلدار- لیلی- زبان زد مردم شده
و اینکه با آزمندی فریفته او گردیده ام و از شیفتگی اشگ می ریزم
میان تیره ی او مرا سرور می نامند
همچنانکه در میان ایشان بند او به شمار می آیم
مردم را که دیدار دوستی او را ناپسند می انگارند

یکی بر آن است تا مرا از وی رو گردان سازد و یکی هم خودخواهانه

از زیر چشم مرا نگرد و دهانش را کج می کند

یکی دیگر هم چهره بینی گنده اش را بر من ترشی می نماید

که پنداری فرزندش را کشته ام.

مرا چه گناه که از آنان دوری گزیده ام و به پریشان گوئی افتاده اند؟

جز این که در مهر ورزی به او یگانه هستم؟

اگر آنچه من می دانم می‌دانستند و به همان جایگاهی که روی به‌سوی آن دارم روی می آوردند

البته این مرز را برای ستایگری می پذیرفتند

[صفحه ۱۵۶]

پنداشته اند- و برخی ازپندارها گناه است- و مرا نکوهش می کنند

که ستایشگری هایم از مرز و اندازه شایسته گذشته.

به خداسوگند گزارش هائی که از منش دلدار داده ام از مرز خود نگذشته ولی زیبائی آن ها پای از اندازه و مرز بیرون نهاده است. "

این بود بخشی از سروده های استاد و پیشوای ما حافظ برسی که بر آن دست یافتم که برویهم به ۵۴۰ بیت می رسد و چنانکه می بینی از تندروی ها و گزاف- گوئی هائی که به او بسته اند نشانی در آن نیست بلکه به گفته خودش:

"پنداشته اند وبرخی از پندارها گناه است- و مرا نکوهش می کنند که ستایشگری هایم از مرز و اندازه ی شایسته گذشته

به خدا سوگند گزارش هائی که از منش دلدار داده ام از مرز خود نگذشته ولی زیبائی آن ها پای از اندازه و مرز بیرون نهاده است. "

زندگی نامه او را در این نگاشته ها می توان جست": امل الامل = آرزوی آرزومندان"، ". ریاض العلماء = گلزارهای دانشوران،" الروضه الرابعه (= روضه و گلزار چهارم) از " ریاض الجنه = گلزارهای بهشت "، " روضات الجنات = گلستان های بهشتی"، " تتمیم الامل = دنباله آرزومندان " از سید بن ابی شبانه "، الکنی و الالقاب = کنیه هاو لقب ها " و " اعیان الشیعه " و " الطلیعه " و" البابلیات. "

سال زادن و در گذشتن این سراینده- حافظ- را ندانستیم مگر اینکه سال نگارش یکی از نگاشته هایش را چنین آورده که ": میان زادن مهدی- درود بر او- ومیان گرد آوری این نگاشته ۵۱۸ سال می‌گذرد " که خود سال ۷۷۳ می شود.

زیرازادن پیشوای پیروز ما- درودهای خدا براو- را در سال ۲۵۵ میدانیم، در هنگام یاد از نگارش هایش نیز دیدیم که‌یکی از آن ها را در ۸۱۳ نگاشته و شاید همان نزدیکی ها در گذشته باشد خدا دانا است.

[صفحه ۱۵۷]

اصل پاره ای از سروده های برسی

یادداشت سوم

در بخش گذشته: بر رویهم برگردان(۵۴۰) بیت از سروده های برسی را که نگارنده آورده دیدید، این جا نیز اصل پاره ای از آن ها را یاد می کنم و چون و چند کاررا هم در ص ۵۹ روشن ساخته ام و نیازی‌به بازگوئی نیست:

هو الشمس ام نور الضریح یلوح؟

هو المسک؟ طیب الوصی یفوح؟

اضاء بک الافق المشرق

و دان لمنطقک المنطق

و انت الامین و انت الامان

وانت ترتق ما یفتق

اتی رجب لک فی عاتق

ثقیل الذنوب فهل تعتق؟

العقل نور و انت معناه

و الکون‌سر و انت مبداه

ایها اللائم دعنی

و استمع من وصف حالی

باسمائک الحسنی اروح خاطری

اذاهب من قدس الجلال نسیمها

تعالی علی فی الجلال فرائد

یعود و فی کفتیه منه فرائد

و وارد فضل منه یصدر عزلها

تضیق بها منه اللهاو الاوارد

تبارک موصولا و بورک واصلا

له صله فی کل نفس و عائد

ابدیت یا رجب الغریب

فقیل: یا رجب المرجب

و کتبت ما بالنور منه

علی خدود الحور یکتب

اعیت صفاتک اهل الرای و النضر

و اوردتهم حیاض العجز و الخطر

انت الذی دق معناه لمعتبر

یا آیه الله بل یا فتنه البشر

و حجه الله بل‌یا منتهی القدر

[صفحه ۱۵۸]

یا منبع الاسرار یا سر

المهیمن فی الممالک

ما لاح صبح فی الدجی

الا و اسفر عن جمالک

یا من تجلی بالجمال

فشق برده کل حالک

و لائی لال المصطفی و بنیهم

و عترتهم ازکی الوری و ذویهم

بهم سمه من جدهم و ابیهم

هم القوم انوار النبوه فیهم

تلوح و آثار الامامه تلمع

بنو احمد قد فازمن یرتضیهم

ائمه حق للنجا یرتضیهم

و طوبی لمن فی هدیه یقتضیهم

هم‌القوم انوار النبوه فیهم...

فرضی و نفلی و حدیثی انتم

و کل کلی‌منکم و عنکم

یا آل طه انتم املی

و علیکم فی البعث متکلی

سرکم لا تناله الفکر

و امرکم فی الوری له خطر

اذا رمت یوم البعث تنجو من اللظی

و یقبل منک الدین و الفرض و السنن

یمینا بنا حادی‌السری ان بدت نجد

یمینا فللعانی العلیل بها نجد

فبالربع لی من عهد جیرون جیره

یجیرون ان جار الزمان اذا استعدوا

و ربعی مخضر و عیشی مخضل

و وجهی مبیض و فودی مسود

و لا غروان جارت و مارت صروفها

وغارت و اغرت و اعتدت و اغدت تشدو

لها الدم ورد و النفوس قنائص

لها القدم و النفوس لها جند

یرون المنایا نیلها غایه المنی

اذااستشهدوا مر الردی عندهم شهد

الیکم عروسا زفها الحزن ثاکلا

تنوحاذا الصب الحزین بها یشد و

دمع یبدده مقیم نازح

و دم یبدده مقیم نازح

اصبحت تخفضنی الهموم بنصبها

و الجسم معتل مثال لائح

و مدید صبری فی بسیط تفکری

هزج و دمعی وافر و مسارح

ما هاجنی ذکر ذات البان و العلم

و لا السلام علی سلمی بذی سلم

و لا تمسکت بالحادی و قلت له:

"ان جئت سلعا فسل عن جیره العلم"

[صفحه ۱۵۹]

اما و الذی لدمی حللا

و خص اهیل الولا بالبلا

لئناسق فیه کوس الحمام

لما قال قلبی لساقیه ": لا"

لقد اظهرت یاحافظ

سرا کان مخفیا

لقد شاعنی حب لیلی و اننی

کلفت بها عشقا و همت بها وجدا

و ظنوا و بعض الظن اثم و شنعوا

بان امتداحی جاوزالحد و العدا

فو الله ما وصفی‌لها جاز حده

و لکنها فی الحسن قد جازت الحد

[صفحه ۱۶۰]

گزافگویی در برتر خوانی ها

اشاره

چون برخی از غدیریه سرایان- همچون برسی- دچار خرده گیری هار نکوهش ها گردیده و آنان را از (غلو کنندگان =) تند روان به شمار آورده انـد و برخی از نگارنـدگان آمده اند و با دروغ زنی ها و دشـنام سرائی های ناسزاتاخت و تازی همه سویه برایشان آورده‌انـد، خواستیم پژوهشگران را در این زمینه آگاهی هائی بدهیم تا فریادهای تبهکاران، پرده بر خرد آنان نپوشاندو به هیا بانگ هائی که یاوه گوئی ها و دسته بندی های کین توزانه پدید می آرد گوش فرا ندهند پس می گوئیم:

بر بنیاد آنچه پیشوایان واژه شناسی- همچون جوهری و فیومی و راغب و جز آنان- به آشکارا گفته انـد غلو (= گزاف گوئی) آن است که پای از مرز، فراتر برود، چنانکه گوئیم (غلا السعر یغلو غلاء = غلو کرد و گزاف شـد نرخ، گزاف میشود، گزاف شـدنی) و (غلاالرجل غلوا = کرد و گران گردید مرد،گران شدنی) و (غلا بالجاریه لحمها و عظمها- گوشت و استخوان زن غلو کرد و گزاف شد = شتابان به روزگار جوانی رسید و از همگنان خویش درگذشت حارث پسر خالد مخزومی گفته:

"نگاری کمر باریک که از بس تنگ میان است حمایلش در هنگام راه رفتن ملیرزد

و جوانی زود رس، استخوان او را گران ساخته"

[صفحه ۱۶۱]

و همین است که برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر او و خاندانش- گفته ": درباره زنان غلونکنید (= با گرانی سودا نکنید) آنان آبشخوری هستند که خداوند ارزانی‌شما داشته " و عمر گفت در کابین زنان‌غلو نکنید (نرخ آنرا گزاف ننمائید)غلو و تند روی هر کجا و به هر گونه ودر هر باره که باشد- خواه ناخواه-نارواست به ویژه اگر با دین برخوردی بیابد که خدای برتر از پندار نیز دردو جا از یادنامه فرزانه اش در پیرامون آن به سخن پرداخته: ای کسانی که نامه آسمانی به شما داده شده درباره‌کیش خود غلو و تندروی نکنید. که بر بنیاد گفته روشنگران روی سخن در این جا با دو دسته است:

۱- جهودان که در دشمنی با عیسی غلو کردند تا آنجا که به مریم دروغی زشت بستند

۲- ترسایان که در دوستی او به راه غلو رفتند تا او را پروردگار خویش شناختند

که تندروی و کند روی هر دو ناروا است و نیکوکاری را- به گفته مطرف پسر عبد الله- در میانه این دوباید جست آن سراینده نیز گفته:

"پیمانه دیگران را پر بده ولی از آن خود را لبریز مگیر

گذشت بنمای و دست برادری ده که هیچ جوانمرد پیمانه خودرا لبریز نگرفته.

درباره هیچ کار وچیزی غلو مکن- تند مرو- و میانه رو باش

که از میانه روی در کارها به هریک از دوسوی دیگر بلغزی ناپسندیده است. "

دیگری هم گفته:

"بر تو باد به میانه روی در کارها که رستگاری در آن‌است.

[صفحه ۱۶۲]

نه بر چارپای بسیار نرم سوار شو و نه بر آن که چموش است ".

سرور ما فرمانروای گروندگان گفت ": کیش خداوند، گام زدن در راهی است میان دو گروه: کند رو و تند رو،بر شما باد میانه راه که باید کند روخود را به آن برساند و تند رو به سوی آن پس نشیند "

این جا نخست باید مرزی را که کیش ما راه نمی دهد کسی پای از آن فراتر نهد بشناسیم، زیرا البته گاه پیش می آید که تندروی های ناراست، پای به میان می نهند یا می خواهند کسی را به ماندن در نادانی ها آزمندگردانند و حقوق بایسته یکی را از وی دریغ دارند ولی گروهی نیز آموخته شده‌اند که سخن هر کس را نپسندیدند بی درنگ بر چسب غلو و تند روی بر آن بزنند و سخت کورکورانه بر آن می داردشان که بر هر چه در کام خویش خوش و سازگار نیافتند بتازند، بیشتر تندروی هائی که به ناراست بر شیعیان‌امامی بسته اند از همین دست دست است که چرا برتری های پیشوایانی از خاندان پیامبر- درود بر ایشان- را بازگو کرده یا باور داشته اند با آنکه گزارش های درست و مسند خودشان انباشته از همان ها است و در نگاشته ها و گرد آمده هاشان به بازگو گری آن‌ها پرداخته اند ولی کسی دامن به کمر نزده تا- به دستیاری آن ها- ایشان را با جایگاهی که در خور این پیشوایان راستین است آشنا سازد و از پایگاه برترشان- چنانکه باید- آگاه‌گرداند، همان پایگاه بلندی که می توان هم از نامه خداوند و از آنچه از پیامبر مانده آن را دریافت و هم از نگرش های درست و رویدادهای آشکار و راستینی که توده مسلمانان در پیرامون‌آن همداستانند- مگر کسانی پیدا شوندکه چشم را از دیدن و گوس را از شنیدن‌باز دارند و خود را به کری و کوری بزنند یا مایه دانششان کمتر از آن باشد که به ارزیابی یک فلسفه درست پردازند، یا از اینکه پدیده های تاریخ را در مغز خود گرد آرند ناتوان‌بمانند چه رسد به آنان که بردگی هوس ها را پذیرفته اند و از سر نادانی به پرتگاه

[صفحه ۱۶۳]

سرگردانی و گمراهی سرنگون گشته اند و هر کس بگوید پیشوایان کیش ما از نهانی ها آگاهند او را از تند روان گزافه گوی می شمرند و به همین گونه اگر کسی بر آن برود که آنان از آنچه در دل مردم می گذرد گزارش می دهند یا مردگان با ایشان سخن می گویند یا زبان مرغان و جانوران را می دانند یا خداوند به درخواستشان مرده ها را زنده می کند یا درخواست آنان در بهبود یافتن کور و پیس- و هر بیمار دیگر- پذیرفته آمده یا به همین جهان باز می گردند، یا کارهائی که مانند آن را دیگران نمی توانند انجام دهند از ایشان سرزده- نیز رهسپار شدن برای دیدار از آرامگاههای آنان و چنگ زدن درد امان شان و افزونی و خجستگی خواستن از خاکشان، و نیایش و نماز در کنار آرامگاه هاشان، یا دریغ و افسوس خوردن بر گرفتاریهائی که دچار آن بوده اند- و بسیاری از این گونه باورها که شیعیان با پشتوانه های درست و روشنگری های نیرومند درباره خاندان راهبر پیامبر دارند و از برتری های استوار ایشان می شمردند ولی ابن حزم جوزی و ابن تیمیه و ابن قیم و ابن کثیر و کسانی که در پی آنان افتاده و در راهشان گام بر می دارند از پذیرش آن سرباز می زنند.

وشاید دست آویزشان نیز این باشد که جانشین پیامبر- در دیده ایشان- یگانه هنرش آن است که دست دزدان را ببرد و آدمکشان را به کیفر برساند، مرزهای کشور را پاسداری کند، و جلوی‌آشفتگی ها را در اجتماع بگیرد، حقوق‌این و آن را از این جا و آنجا فراهم آرد و میان ایشان بخش کند و از این گونه کارهائی که پادشاهان و فرمانروایان نیز در میان توده ها و گروه ها به انجام میرسانند و نمایشگر این برداشت از واژه خلافت،سخنرانی هائی ابوبکر و عمر است در هنگام دست یافتن به خلافت، چنانچه خلافت یافتن عثمان و معاویه و فرزند گردنکش او نیز نمونه ای دیگر است و بهمین گونه داستان عبد الله پسر عمر و حمید پسر عبد الرحمن که گزارش آن خواهد آمد.

[صفحه ۱۶۴]

اینان نمی گویندکه خلیفه بایستی در روان خود نیروئی- از سرچشمه ی پاکی و پاکدامنی و بر کناری از گناه داشته باشد که به یاری آنبتواند- چنانچه شایسته است- در پدیده های جهان دست ببرد و با دیده بینش خود نهفته ها را بنگرد- یا با فروغ دیدگانش که ناچیزتر از پرتو رونتگن نیست که به دستیاری آن می توان اندام های درونی تن را از پشت پوستی زفت دید و آنچه را در مشت کسی جا دارد از پشت دست شناخت و به نیروی‌آن تا به جائی رسید که تصویر منظومه شمسی را از درون جعبه ای آهنین گرفت.

آن که می گوید در نیروهای روانی، راز هائی نهفته و با نیروی روان برنامه هائی شگفت، پیاده شدنی است (همچون: خواب مغناطیسی و مصنوعی، حاضر ساختن روان ها و به گرفتن آن هابرای پاسخ به هر پرسش که کسی در زمینه های بیرون از این جهان دارد) با این باورها چگونه نمی پذیرد که روان ها به کالبد خود باز گردند؟ آن‌هم با دستوری از پروردگارشان و به درخواست دوست او یا با نیروی مردی راستین که از پدیده آرنده آن ها گرفته است؟ بر خدا دشوار نیست، او ست که زنده می کند و می میراند و چون‌پدیده ای را خواست تنها به این گونه خواهد بود که به آن می گوید باش پس جامه هستی می پوشد.

به همین گونه، کسی که می بیند هواپیماها در زمانی کوتاه صدها فرسنگ را می پیمایند و درگذشته برای پیمودن چنان راهی نیازمند بودیم چندین ماه بر پشت چارپایان بسر بریم، با نگاه به این پیشرفت ها چگونه خردمند می تواند این را که زمین هر چند تندتر در هم نوریده شود دور بداند؟ آن هم برای کسی که در روان خود نیروهائی نهفته دارد که بنیادگزار پاک و راستین هستی به

او و بخشیده است؟ کوه ها راکه می بینی پندار ایستاده اند ولی همچون ابر در گذرند.

[صفحه ۱۶۵]

یـک نمونه هم کسـی است که می بینـد رادیو از دورترین جاها هر آوائی را به گوش می رسانـد، که گوئی کسـی در کنار او قرآن بزرگوار را می خوانـد، یا سـخنرانی می کند، یا گزارش ها را یکی‌پس از دیگری باز می گوید، یا به پخش ترانه ها و آهنگ ها می پردازد،آن که این ها را می بینـد نمی توانـد نمایش های هماننـد آن ها را از پیشوائی راستین که خـدا یاری اش می کنـد دور بداند خداوند هر که را خواهد می شنواند و تو آن کس را که در گور است نتوانی شنوا گردانی.
نمونه دیگری گوینـده ای است که چهره مخاطبش- با نیروی رساننده- برای وی نمودار می گردد و از راهی بس دور به یاری تلفن چنـان با وی سـخن می گویـد که گویا هم اکنون در کنار وی نشسـته و از نزدیک می بینـدش "و بـدان گونه نهفته های آسـمان و زمین را به ابراهیم می نمایانیم "
و ماننده های این پرده هائی که به تازگی از ویژگی های برق-و جز آن- برداشـته شده و در بسیاری از جاها دشواری هائی را آسان ساخته که دیروز خردهای ساده از دریافت آن ناتوان بود و شایـد در آینـده که پرده های بیشتری بالا رود با پدیده هائی بزرگ تر و بزرگـتر از همه این هـا نیز برخـورد کنیم زیرا دانش در هیـچ مرزی نمی ایسـتد و دلیلی نـداریم که پس از پرده هـای بالاـ رفته دیگر چیزی نباشـد، و چنـانکه در سـده هـای نزدیک به ما هر روز گامی تازه به جلو برداشت- که‌توانائی آفریـدگارش شـکوهمند است- پس‌از این نیز پیشرفت های پله به پله می‌تواند دنبال شود.
من نمی گویم کارهای بزرگوارانه ای که دوستان خداکردنـد و دیگران از انجامماننـده هایش‌درماندنـد همچون کارهائی است که یـاد کردمو گفتم از راه آئین های طبیعی می توان به آن دست زد هر چنـد که اگر هم آن ها را از راه یاد شـده بتوان باز نمود باز از معجزه بودن آن نمی کاهد زیرا در روزگاری که پدید آمده پرده از روی این

[صفحه ۱۶۶]

نشـانه هـای دانش، بالاـ نرفته بـود و هیـچ کس از مردم آنهـا را نمی شـناخت تـا جـائی که اگر کسـی نـام آن هـا را هم بر زبـان می آورددیگران- جز برای ریشـخند کردن و دست انـدختن- در انجمن هاشان یادی از آن نمی کردند و از ته دل باور داشـتند که‌او از چیزی ناشدنی سـخن می راند، در این هنگام و میان مردمی با این گونه اندیشه اگر کسی- بی آن که به دانشکده ای رفته و در برابر اسـتادی زانو بزنـد- چنان نمایش هائی بدهد جزمعجزه نامی به آن توان داد ولی ما برآنیم که چون آن پیشوایان برخاسـتند تاتوده را در راهی شایسـته بیاندازند و این هم نمی شد مگر با سـر فرود آوردن مردم در برابر ایشان و چون نیرومند ترین دست افزار برای رام کردن سـر کشان- و واداشـتن آنان به سر فرود آوردن- نشانه دادن معجزات و کارهائی‌بیرون از آئین و بنیادهائی گیتی است که می تواند پیوندی اسـتوار را با خداوند پاک تر از هر چیز بنماید و وابستگی با جهان برین را برساند و این گونه مهربانی بر خداوند پاک بایسـته است که با نمایشـی چنان، دود را نزدیک بنماید. چنان که ما برای نزدیک ساختن سـخن به دریافت مغزها و تیز کردن هوش ها و آگاه گردانیـدن داد گران بر حقیقت ها، سـخن را به پرده برداری های دانش نو کشانیـدیم و نیز درجلـد نهم ص ۸۸ تا ۱۲۵ از برگردان پارسی- درباره پاره ای از این زمینه ها به گستردگی سخن راندیم.
اینک با من به سـراغ مردمی برویم که شـیعیان را برای باور داشـتن آن پایگاه ها برای پیشوایانشان نکوهش می کننـد وبر چسب تند

روی و بـد کیشـی و چنـد گانه‌پرستی بر آنان میزنند با آن که بسـی از سرپرسـتان کیش خود را دارای همان پایگاه ها می شناسـند و برتری هائی را- آن هم در زنـدگینامه های مردان عادی‌شان گنجانـده اند که چون در نزد شـیعیان- چندین برابر کمتر از آن را نیز- بیابند آنان را به تند روان می بندند، ولی خودشان آن همه گزافه ها را میان مردم می پراکنند و تاریخ درست می شمارند بی آن که در زنجیره گزارش آن ها جای سخن و خرده گیری بیابند یا در زمینه آن ها نگاه درستی‌بیاندازند و به گفتگو پردازند، و این ها همه برای دوست داشتن و ارج نهادن به آن بزرگانشان است- که دوستی یک چیز، آدمی

[صفحه ۱۶۷]

را کور و کر می سازد- و این شیوه را از همان‌سده های نخستین تاکنون هماره به کارمی بسته اند و هیچ پژوهشگری را نیز نرسد که آن نگارندگان و پاسداران آئین را از تندروان و گمراهان و چند گانه پرسـتان بخواند و واکنشـی را که خودشان درباره شیعه نموده انـد در برابر آنان روا شـناخته و بگویـد که ازچار دیوار توده مسـلمان به در رفته انـد با اینکه کاوشـگران می توانند درمیان فرآورده هائی که به دست دروغگویان ساخته شده و در لابلای گزافه هائی که این بافندگان در برتری پیشوایانشان پراکنده اند چیزهائی بس شگفت و دور از خرد بیابـد که بایـد آن هـا را یاوه سـرائی و بیهوده گوئی بنامیم که اگر هم از سازگاری یا ناسازگاری آن با کیش خود چشم بپوشیم تازه خرد درست زیر بار آن نمیرود و اکنون به روشنگری گفتار خود می پردازیم:

گزافگویی ها درباره بوبکر

کـاری بس دشوار نیست که مرز برتری‌هـای هر یـک یـاران پیـامبر را که بخواهیم، بشناسـیم زیرا تاریـخ هـا بـا همه پریشان گوئی و آشـفتگی هـائی که به‌خود دیـده انـد و بـا همه بـافته هـائی که‌دست هـای گنهکاران و بزه پیشـگان در آن‌جای داده انـد و با این که رویـداد های‌درساش در روزگاران و سـده های گذشـته با آشوب- های تیره و تاریک ناپدید گردیده و با این که هوس های گمراه کننـده بـا دست کـاری و سـاخت و پـاخت های‌خود- در زمینه آن- بازیگری ها نموده انـد و با این که دزدان زبردست که کارشان رنـگ در آوردن و دروغ زنی است نیرنـگ هـای خود را در لابلاـی آن نهفته انـد و بـا این که برگهـای آن سـیاه شـده و از چه؟ از برداشت هـای بیخردانه و نگرش هـائی پر از نـادانی،و از شـالوده هائی تباه و هیا بانگ های دسـته بنـدی ها و ناراستی ها و تبهکاری هائی که جز گروه به گروه شدنو توده توده گردیدن مردم انگیزه ای نداشته است- با همه این ها می توان نشانه ای از درستی ها را در آن باز جست زیرا کسی که با بینائی به ارزیابی در آن پردازد، آب گوارا را از کف روی آن باز می شناسد و درست و نادرست را به هم نمی آمیزد و می تواند آنچه را ناب و سـره است از میان‌آمیختگی ها در بیارد که با دستیاری آن‌ها به یافتن و جسـتن حقایق برخیزد و مرز هر

[صفحه ۱۶۸]

یک از مردان را بشناسد و چنانکه ترازوئی برای اندازه‌گیری به کف گرفته باشد با گذشتگان و مردم باز مانده موشکافانه آشنا شود.

کار برگزیدن بوبکر به جانشینی پیامبر چگونه انجام شد؟

اشاره

از میان کارهائی که بی هیچ چون و چراانجام داد یکی هم نگرشـی است در زندگی نامه مردان برجسته اسلام- چه گذشتگان و چه جانشینانشان- آن هم بادیده بزرگداشت و نه با چشم بدبینی-ویژه در پیرامون کسانی که در میان دینداران به جانشینی راستین پیامبر شناخته شده اند- هر چند با گزینشـی که اگر بنگریم و دادگرانه بسنجیم هیچ ارج و ارزشی ندارند، پروردگار تو است که هر چه را خواهـد می آفریند و برمی گزیند و کار برگزیدن با آنان‌نیست و هیچ یک از مردان و زنانی که به این کیش گرویده اند نمی توانند درباربر فرمان و دسـتور خدا و برانگیخته‌او در کار خود به گزینش پردازند و خواست جداگانه ای داشته باشند که همه‌کارها- پیش از این و پس از آن- از خـداست و آنچه را ایشان انجام می دهندخداوند سرپرسـتشان است دروغ شـمردند و از هوس هاشان پیروی کردند و هر کاری سرانجام در جائی آرامش و استواری خواهد یافت. یار غار پیامبر بزرگ و یگانه کس از نخستین گروه پیشگامان که‌در کوچیدن به مدینه همراه او رفته است باید وی را بزرگ و ارجمند بداریم‌و تبهکاری آشکاری است که آن چه را به راستی از وی است از او دریغ ورزیم‌و در مرز بنـدی سـرمایه روانی اش کوتـاهی کرده داوری داد گرانه ای ننمـائیم و فرمانبردار گرایش های خویش گردیم.

[صفحه ۱۶۹]

ما نمی خواهیم در پیرامون جانشینی پیامبر به سخن پردازیم و در زمینه اینکه چگونه به انجام رسید؟ چگونه گردید؟ چگونه برپاشد؟ و چگونه راه خود را دنبـال کرد؟ و آیا رای گیری آزادانه ای در کار بود؟ و آیا سـفارش های بزرگترین آئین گـذاران به کار بسـته شـد؟ یـا خواسـته هـا و هوس ها بود که در آن روزبا زورگوئی فرمان می رانـد، می گرفت‌و می تاخت، به فراز و نسیب می برد،می گشود و گره می زد، و می شکست و استواری می بخشید و می بست و باز می‌کرد؟
مـا نمی خـواهیم در پیرامـون همه این هـا به گفتگـو پردازیم آن هم پس از آن که جهانیـان داسـتان سـقیفه را که مردمی از جاهـای پراکنـده در آن جا گردآمـده بودند شـنیده اند و گزارش آن رسـتاخیز سترک را آویزه گوش گردانیده اند همان کشـمکش بزرگ میـان مهـاجران و انصـار را که سـخن قرآن- درباره آن-راست درآمـد ": هنگامی که آن پیش آمـد رخ داد- که در روی دادن آن دروغی نیست و بالا برنده و به زیر کشنده است "...
چه می توانم گفت؟ پژوهشـگران، تاریـخ را برابر خود نهنـدو بررسـی کنند که چگونه هر کسـی از توده مردم در آن روز، رهائی و رسـتگاری‌را در آن می دیـد که با هیـچ کـدام از دسـته های گوناگون همدست نشود و از این که به ناگهان در آشوب های سوزان درآیـد خودداری کنـد، آن چه در دل او می گـذشت بیمنـاکش می سـاخت که اگر راه کشـمکش برود و در برابر گروهی با گروه دیگر همدسـتان گردد سـرش بر بادخواهـد رفـت، بـه ویژه پس از آن کـه- بـا دو چشـم خـود- شمشـیری آهیخته را دیـده و- بـا دو گوشـش- فریـاد مردی درشـت گفتـار را شـنیده بـود کـه هر کس می‌گفت برانگیخته ی خـدا در گذشـته وی رااز کشـته شـدن می هراسانید و می گفت: از هیچ کس که بگوید فرسـتاده خدا را مرگ دریافته وگرنه او را به تیغ می‌زنم. یا من گفت: هر که بگوبد او مرده سرش را با

[صفحه ۱۷۰]

شمشیر بر خواهم داشت، جز این نیست که او به آسمان بالا رفته است.

"بانگ می زندهر کس بگوید پیامبر برگزیده جان داده کله او را با شمشیر بر خواهم داشت "

و پس از آن که هر یک از مردم باگوشه چشم، دیگری را نگریستند، بگو مگوها و زد و خوردها کردند و آن دو پیرمرد برخاسته و پیش از آن که اندیشه هیچکس دیگر را بپرسند هر کدام جانشینی پیامبر را به آغوش آن یکی می افکند. که گفتی کار را- از آغاز تا پایان- نهانی سرانجام داده اند، این به دوستش می گوید": دستت را بگشای تا به نشان جانشینی پیامبر، دست فرمانبری به تو دهم "او هم می گوید " نه بلکه تو باید چنین کنی " و هر یک از آن دو خواهد دست همراهش را بگشاید و او را سرپرست‌مردم بشناساند ابو عبیده جراح- گور کن مدینه- نیز با آنان است و جارچی‌شان شده و آن پاک ترین مرد، که پیامبر سفارش هایش را با او کرده همراه با خاندان راهنمای او و دودمان هاشمی سرشان به بزرگترین پیامبران گرم است که کالبد بیجان او را با جامه مرگ در برابر خویش می بینند، خانواده او در خانه را بر وی بسته اند و یاران او- که درود و آفرین خدا بر وی و تبارش- وی را با خانواده اش تنها گذاشته و از به خاک سپردنش روی

[صفحه ۱۷۱]

گردانیده اند تا سه روز پیکر او بر زمین ماند یا از روز دوشنبه تا روز چهارشنبه یا شب آن که خانواده اش او را به خاک سپردند و جز نزدیکان وی هیچ کس نبود شبانه یا در پایان شب او را به خاک سپردند و مردم آگاهی نیافتند تا نیمه‌شب که در خانه هاشان بودند آواز بیل هائی را شنیدند که آرامگاه پیامبر را با آن هموار می نمودند.

و آن دو پیر مرد نیز در به خاک سپردن او- درود وآفرین خدا بر وی و خاندانش- نبودند

وپس از آنکه این کس، چشمش به عمر پسرخطاب می افتد بوبکر را برگزیده و نشان کرده و پیش روی او شتابان می رود و چندان داد کشیده که دهانش کف کرده است.

[صفحه ۱۷۲]

و پس از آن که بانگ حباب پسر منذر- همان یار پیامبر و بزرگ رزمنده بدر- را می شنود که تیغ در روی بوبکر کشیده و می گوید ": هر کس در آن می گویم ناسازگاری نماید بینی اش را با شمشیردر هم خواهم شکست، منم آن بنیاد بزرگ که پشتوانه تواند بود و اندیشه او چاره ساز کارها است، منم پدر آن شیر بچه در بیشه شیران که به شیران بستگی‌دارد " و پاسخ می شنود": اگر چنان کنی خدا ترا خواهد کشت " و او می گوید ": بله تو را خواهد کشت " یا ":بلکه چنان می بینم که تو کشته می شوی" پس می گیرندش و لگد بر شکمش زده خاک در دهانش می کنند.

و پس از آن از آن که سومی را می بیند که از فرمانبری بوبکر سر باز می زند و آوابر می دارد: هان به خدا سوگند هر تیری در تیردانم دارم به سوی شما می-افکنم و نیزه و سنانم را از خونتان رنگین می سازم و با شمشیری که در دست دارم شما را میزنم و با کسانی از خاندان و تبارم که با من همراهی نمایند با شما پیکار می کنم

و پس از آن که چهارمی بیند که بیعتی به این گونه را نکوهش می کند و آتش جنگ رابر می افروزد و گوید: به راستی گرد وغبار و دودی می بینم که جز با خونریزی فرو نمی نشیند.

[صفحه ۱۷۳]

و پس از آنکه کسی همچون سعد پسر عباده- سر کرده خزرجیان- را می بیند که در گرداب خواری افتاده، بر سر او می‌جهند و با خشم فریاد می کشند ": سعدرا بکشید خدا بکشدش که از دو رویان است- یا آشوبگری است "- و گوینده بر سرش ایستاده و می گوید: به راستی‌بر سر آن شدم که ترا لگد کوب کنم تا استخوان پیکرت از جای به در رود- یاچشمانت از جای به در شود-
و پس از آن که قیس پسر سعد را می بیند که ریش‌عمر را گرفته و گوید: به خدا سوگند اگر موئی از سر او کم شود تا یک دندان درست در دهان تو است بر نمی گردم- یا: اگر موئی از از او بخوابد و فرو نشیند، بر نمی گردم تا همه اندام هایت را از هم بپاشم.
و پس از آن که زبیر را می بیند با شمشیر کشیده گوید: تیغ را در نیام نخواهم کرد تا برای علی از همه دست فرمانبری بگیرم و عمر می گوید " بگیرید این سگ را " پس شمشیر را از دست وی گرفته و بر سنگ می زنند و می شکنند.
و پس از آن که مقداد- یار بزرگوار پیامبر- را می بیند که به سینه اش می کوبند و حباب پسر منذر رامی بیند که بینی اش می شکنند و دشتش کوفته می گردد، و می بیند پناهندگان به سرای پیامبر- زنهار گاه توده و پایگاه امید و آبروی آن یا خانه فاطمه و علی، درود خدا بر آن دو- را بیم می دهند و به هراس می افکند وابوبکر، عمر پسر خطاب را به سوی ایشان فرستاده و گوید: اگر از پذیرفتن ما سر باز زند با ایشان نبردکن و عمر آتش می آرد تا خانه را بر

[صفحه ۱۷۴]

آنان بسوزاند فاطمه وی را دیده‌و می گوید: پسر خطاب آمده ای خانه ما را بسوزانی؟ پاسخ می دهد آری مگر در راهی که مردم افتاده اند شما نیز بیفتید.
و پس از آن که می بیند و ابستگان یک سیاسی، به سرای خاندان وحی تاخته و به خانه فاطمه ریخته اندو جلو دار ایشان نیز پس از آن که هیزم خواسته فریادهای بلندی برداشته است که: به خدا سوگند خانه را بر شما خواهم سوزاند مگر بیرون بیائید ودست فرمانبری بدهید یا ": باید بیرون بیائید و دست فرمانبری بدهید وگرنه خانه را با هر که در آن است می سوزانم " به او می گویند فاطمه در آن است پاسخ می دهد: باشد
و پس از آنکه می بیند- به گفته ابن شحنه- عمر به سوی خانه علی آمده تا آن را با هر که در آن است بسوزاند و فاطمه او را می بیند که گوید: در راهی

[صفحه ۱۷۵]

که مردم افتاده اند شما نیز درآئید " تاریخ ابن شحنه " که در کنار " الکامل " چاپ شده- ج ۷ ص ۱۶۴-
و پس از آنکه ناله و شیون بانوئی اندوهگین و دلخسته یا همان جگر گوشه پیامبر برگزیده را می شنود که از پرده به درآمده می گرید و با بلندترین آواز خویش آوا در می دهد ": پدر ای برانگیخته خدا پس از تو از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه، چه‌ها کشیدیم. "
و پس از آنکه همو را می‌بیند که فریاد می کشد و شیون می کندو همراه با زنان هاشمی آوا در می دهد: ابوبکر چه زود بر خاندان پیامبر تاخت بردید و به تاراجشان پرداختید به خدا سوگند با عمر سخن نخواهم گفت تا خدای را دیدار کنم " شرح ابن ابی الحدید

ج ۱ ص ۱۳۴ و ج ۲ ص ۱۹ "

و پس از آن که می بینـد پیکره پاکی و بزرگواری- فرمانروای گرونـدگان را دسـتگیر و همچون شتری که چوب در بینی اش کرده انـد تـا مهـار شود به سوی خود می کشـند می برنـد و با درشتی می راننـدو مردم گرد آمـده انـد و می نگرنـد، به‌او میگوینـد دست فرمانبری ده و می گویـد: اگر نـدهم چه؟ باسـخ می شـنود:در آن هنگام- به همان خدای که جز اوخدائی نیست- گردنت را میزنیم می گوید: بر این بنیاد بنده خدا و برادر برانگیخته اش را خواهید کشت.

و پس از آن که میبینـد برادر پیامبر برگزیده- علی- به آرامگاه بر انگیخته خدا- درود خدا بر وی و خاندانش- پناه برده می گرید و فریادمی کند: برادر این گروه مرا ناتوان شمرده اند و نزدیک است خونم را بریزند.

[صفحه ۱۷۶]

و پس از آنکه می بینـد علی- درود بر او- را می راننـدتا دست فرمـانبرداری دهـد و همان هنگام‌بو عبیـده جراح آوا در می دهـد": پسـرعمو تو خردسـالی و اینان سالخوردگان گروهت هسـتند، تو آزمودگی و کاردانی شان را نـداری و چنان می بینم که بو بکر در این کار از تو نیرومندتر استو سخت تر می تواند دشواری ها را بر خود هموار کرده از پایگاه خود همه جارا آگاهانه بنگرد. اکنون این کـار رابه بـوبکر گـذار که تـو اگر زنـده بمـانیو روزگـارت بیائیـد برای این کـار، شایسـته و سـزاواری- از دیـدگاه برتری‌ات و دینداری ات و دانشت و برداشت و پیشینه ات و تبارت و دامادی پیامبر که داری

و پس از آن که می بیند انصاردر آن سخت روز فریاد برداشته و می گویند " جز با علی به هیچکس دست فرمانبرداری نخواهیم داد "و آن یکی شـان- که رزمنـده نبردگـاه بـدر نیز هست- فریاد می زنـد " یک فرمانروا ازشـما و یکی هم از ما " و عمر هم به اومی گوید ": اگر خواسته ات چنین است می توانی بمیری "

و پس از آنکه می بیند ابوبکر به انصار می گوید ": ما فرمانروایانیم و شـما دستیاران و این کار در میان ما و شـما به دو نیم می شود چنانکه یک باقلا یا برگ خرما را به دو نیم کنند".

[صفحه ۱۷۷]

"تیره اوس، دستی دراز کرد تا جانشینی‌پیامبر را به چنگ آرد

تیره خزرج نیز دست های خود را گشود تا به نبرد و برابری با آنان پردازد

هر یک از دو گروه چنان پنداشت که هماوردش سزاوارتر از او است

و این جا بود که دشمنی و کینه پای به میان نهاد

"و پس از آن که می بینـد مـادر مسطح پسـر اثاثه نزدیک آرامگاه پیامبر-درود آفرین خـدا بر وی و خانـدانش- ایسـتادهو آواز می دهد: ای بر انگیخته خدا "

پس از تو پیش آمدهائی سخت و بگو مگوهائی در گرفت

که اگر تو می بودی رویداد های سهمگین، افزون نمی گردید

با از دست دادن تو چنانیم که گویا زمین بهره بارانش را از دست داده

گروه تو به‌پریشان افتاده اند، آنانرا بنگر و دیده فرو مگذار"

همه این گونه رویدادها و گفتگوها بود و توده را به‌هراس افکنده انبوه مردم را بیمناك می‌ساخت و هیچ کس امید نداشت بتواند کار آن گروه را به شایستگی سرانجام دهد و پس از گیر و دارهائی که در آن روز به چشم خود دیدند یک تن از میان ملت‌نیز چنان ارج و ارزشی برای خود نمی شناخت تا به یاری آن در برابر آن آشوب سهمگین بایستد.

آن جا ملتی را می دیدی که از تنگنای خاستگاهش به مستان می نماید- و مست نبود- و آن چه در دلش می گذشت نهانی با وی می گفت که یک چند درنگ کند و چشم به راه‌بماند تا از سنگینی آشوب ها کاسته شود و سرانجام کاری که نهانی بنیاد آن را ریخته اند آشکار گردد، گمرهان‌از ره یافتگان شناخته آیند، که آنچه‌اکنون در دل ها می گذرد دسته ای را به روز ماده شتری نشانیده که زاری می کند

[صفحه ۱۷۸]

و هراسان از زمینی به زمین دیگر می شتابد، و در ماتم جدائی از بچه اش می نالد و از پشیمانی لب بد دندان می گزد و چه بسانالة ای که ناله کننده را بی نیاز نمی دارد،

درپیرامون آن گونه جانشینی از پیامبر چه می توانم گفت؟

آن هم پس از آن که بو بکر و عمر، پسر خطاب، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی اندیشه شمردند همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می کردند که خدا مردم را از بدی آن نگاه‌داشت.

و پس از آن که عمر دستور داد تاهر کس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گیرد بکشندش و پس از آن که خودش در روز سقیفه گفت: هر کس بی آن‌که با مسلمانان مشورت کند کسی را به فرمانروائی بشناسد این فرمانبرداری وفرمانرانی به هیچ روی پذیرفته نیست مبادا کشته شوند

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته به راستی برای این کار سزاوارتر از من وبوبکر بود

و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم از سر دشمنی‌بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تا زیان و قرشیان برای سختی هائی که از او دیده اند ازپیرامونش می پراکنند

[صفحه ۱۷۹]

و پس ازآن که پسر عباس به وی پاسخ داد: بر انگیخته خدا او را می فرستاد که بایلان ایشان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی اش وی را از کار باز نمی داشت، اکنون تو و دوستت خرده می گیرید که سالش کم است؟

و پس از آن که عمر به پسر عباس گفت: پسر عباس به گمانم بر دوستت- علی- ستم رفته و پسر عباس به او گفت خدا سوگند که خداوند او را برای گرفتن سوره برائت از بوبکر کم سال و دستور آن را به وی داد (شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۸)

واکنش های علی در برابر گزینش بوبکر

و پس از آن آه پدر هر دو فرزند زاده پیامبر- فرمانروای گروندگان- گفت: من بنده خدا و برادر برانگیخته‌خدایم، و برای این کار سزاوارتر شمایم دست فرمانبری به شما نمی دهم که شما به فرمانبرداری از من سزاوارترید و عمر گفت: ترا رها نمی کنیم تا دست

فرمانبری دهی، و علی می گوید: عمر شیری را بدوش که یک نیمه اش هم بهره ی خودت گردد!
و پس از آن که او- درود بر وی- گفت: ای گروه کوچنـدگان با پیامبر خدا را خدا را که‌فرمانروائی محمد در میان تازیان را ازخانه اش و از ژرفـای سـرایش به سوی خـانه هاتـان به در نبریـد و خانـدان او را از پایگاه وی در میان مردم و از آنچه بایسـته آن بود دور نسازید ای گروه کوچندگان با پیامبر به خدا سوگند ما سـزاوارترین مردمانیم به آن، زیرا ما خاندان اوئیم و برای این کار شایسـته تر از شمائیم و تا کی؟ تا هنگامی که در میان ما خواننده نامه خداوند و دانا به آئین های او و هست که از کار توده آگاهی داشته پیوسته آن را در پیش دیده دارد و کارهای ناپسند را

[صفحه ۱۸۰]

از آنان به دور می کنـد و آنچه را شایسـته آننـد بابرابری میانشان بخش می نمایـد، به خـدا سوگنـد چنین کسـی در میان ما است از هوس ها پیروی نکنید و از راه خدا گمراه نشوید که بیش از این از درستی دور گردید
و پس از آن کـه او- درود بر وی-گفـت: چـون- پیـامبر برگزیـده- بـه راه‌خـویش رفت پس از او مسـلمانان در کـار بـا یکـدیگر به کشمکش برخاستند، به خدا سوگند این اندیشه به دلم نیز راه‌نیافته و از مغزم هم نمی گذشت که تازیان این کار را پس از محمد از خانـدان او بگرداننـد و پس از او آن رااز من باز دارنـد، هیچ چیز مرا به شـگفت نیاورد و رنجیده نساخت مگر شـتافتن مردم به سوی بـوبکر و دویـدنشان برای ایـن که که دست فرمـانبری به او دهنـد من دست خـویش نگـاه داشـتم و دیـدم از کسـانی که پس ازاو به سرپرستی برخاستند من به نشستن در پایگاه محمد شایسته ترین مردمم
و پس از آن کـه علی- خـدا روی او را گرامی دارد- شـبانه بیرون شـده فـاطمه دخـتر برانگیخته خـدا- درود و آفرین خـدا بر وی و خانـدانس- را سوار سـتور کرده به انجمن هـای انصـار (= یاوران پیامبر) می برد و از آنان یاری می خواست و ایشان می گفتنـد: ای دختـر فرسـتاده خـدا کـار گذشـته و مـا به این مرد دست فرمـانبری داده ایم، اگر عموزاده و شوهر تو بر ابوبکر پیشـدستی می کرد و جلوتر از او به سـراغ ما می‌آمد، با کسی دیگر دست نمی دادیم و علی ع می گوید: آیا من بر انگیخته خدا (ص) را به خاک نسپرده در خـانه اش رهـا کنم و برای کشـمکش بر سـر فرمـانروائی بیرون شوم؟ و فاطمه گفت: علی به جز آنچه سـزاوار او بود نکردو آنان کاری کردند که بازخواست و شمار آن با خدا است

[صفحه ۱۸۱]

و پس از آنکه او- درود بروی- گفت: هـان به خـدا سوگنـد ابـوبکر جـامه فرمـانروائی را در بر کرد بـا آنکه می دانست در آسـیای کشور، من همچون سـتونه آهنینی هسـتم که همه جا را می گرداند، رگباری بس تند از دانش و نیکوئی از سوی من سـرازیر است و بال هیچ پرنده ای، آن را در رسـیدن به پایگاه بلندم یاری ندهد، پس من آن جامه را رها کردم و پیراهنی دیگر در پوشـیده چشم از فرمانرانی بستم و در کار خود اندیشیدم که آیا با دست تنها برخیزم و بر او تاختن برم یا بر تاریکی کور کننده ای شکیبائی نمایم که بزرگسالان‌را فرسوده و خردسالان را پیر و پژمرده‌می سازد و گرونـدگان به کیش راستین درزمینه ی آن چنـدان رنـج می برنـد تا به دیدار پروردگارشان شـتابند، دیدم شکیبائی به آئین خرد نزدیک تر است، پس شکیبائی کردم آن هم به گونه ای که‌خار در چشمم بود و اسـتخوان در گلویم چرا که میراث خویش را می نگریسـتم به تـاراج می رود، تا نخستین کس از آنان‌به راه خود رفت و گوی فرمانروائی پس از خویش را به سوی پسر خطاب افکند

- این هنگام علی، سروده اعشی را بزبان‌راند:

"چه جدائی ها است میان روز من که با رنج سواری بر پشت شتر می گذرد با روز حیان برادر جابر که با آسودگی‌سپری می شود. "

شگفتا با آن که خود در هنگام زندگی، از مردم می خواست پیمان شان را در فرمانبری از وی ندیده بگیرند برای پس از مرگش نیز پای همان بند و بست ها را به سود یکی‌در میان کشید تا این دو تاراجگر، فرمانروائی را، همچون دو پستان شتر میان خود بخش کردند، آری کار را به کسی بس درشت خو واگذارد که سخنی تند وناهموار داشت و دیداری رنج افزا، بسیار می لغزید و به پوزش خواهی می پرداخت، همراهان او چونان کسی بودند که بر شتر سرکش سوار شود که اگر مهار را سخت نگهدارد بینی شتر پاره می شود و اگر رها کند در پرتگاه‌سرنگون می گردد پس به حیات خداوندی سوگند که مردم در روزگار او گرفتار بیراهه

[صفحه ۱۸۲]

روی و چند رنگی و نارامی شدند و من نیز بر آن روزگار دراز- و سختی درد سرها- شکیبائی نمودم تا او هم به راه خود رفت و گرینش فرمانروا را به گروهی سپرد که به گمان او من نیز یکی از ایشانم. خدا را که چه شورائی کجا در برتری من- بر همان نخستین کس- چون و چرائی بود تا در کنار این گونه همگنان جای بگیرم؟ ولی باز هم در فراز و نشیب هائی که رفتند همراهی شان کردم تا یکی از کینه ای که به من داشت رو به دیگر سوی گردانید و دومی هم به برادرزن خود گرایش یافت و انگیزه های ناپسند دیگر، که سوم کس از این دسته‌بر خاسته میان خورد و نگاه و جای بیرون‌دادنش خود پسندانه به خرامید پرداخت و فرزندان نیاکانش نیز با او به پا خاسته دارائی خدا را چنان می خورند که شتران گیاه بهاری را، تا رشته هایش پنبه شد و آنچه کرد زمینه مرگ او را چید و پر خوری اش وی را سرنگون گردانید...

تا پایان داستان

بازگو گران سخنرانی شقشقیه

این سخنرانی را شقشقیه نامیده و درباره آن سخن بسیار گفته اند و کسانی که درهنر گزارشگری اوستادند- از شیعه و سنی- آن را آورده و از سخنرانی های سرور ما فرمانروای گروندگان شمرده اند که بودن آن از وی روشن است و هیچ‌چون و چرا بر نمی دارد پس سخن آن نادان را نباید شنید که می گوید این ها را شریف رضی به هم بافته زیرا در همان سده های نخستین و پیش از آنکه نطفه رضی بسته شود بسیار کسان آن را گزارش کرده اند و کسانی هم که با وی در یک روزگار می زیسته یا پس از او آمده اند با زنجیره های دیگری که به راه او نمی انجامد

[صفحه ۱۸۳]

آن را آورده اند و اینک گروهی از آنان:

۱- حافظ یحیی پسر عبد الحمید حمانی درگذشته به سال ۲۲۸ چنانکه در زنجیره گزارشی جلودی در " العلل " و " المعانی " آمده است.

۲- ابو جعفر دعبل خزاعی در گذشته در سال ۲۴۶ که-به گفته پیشوای گروه ما: طوسی در " امالی = دیکته ها " ص ۲۳۷- آن را بازنجیره خود از پسر عباس گزارش کرده وبرادرش ابو الحسن علی نیز آن را از زبان وی باز گو نموده است.

۳- ابو جعفر احمد پسر محمد برقی در گذشته به‌سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ که به گفته " علل الشرایع = انگیزه های آئین ها " از باز گو گران این سخنرانی است.

۴- ابو علی جبائی پیشوای معتزلیان- روشن اندیشان سنی که در سال ۳۰۳ در گذشته چنانچه در " الفرقه الناجیه = گروه رستگاران "از استاد ابراهیم قطیفی و " بحار = دریاها " از مجلسی- ج ۸ ص ۱۶۱- آمده از همین باز گو گران است.

۵- ابن میثم در شرح خود نویسد: این سخنرانی را در دست نوشته‌ای کهن یافتم که ابو الحسن علی بن فرات- دستور عباسیان و در گذشته به سال ۳۱۲- چیزی بر آن نوشته بود.

۶- ابو القاسم بلخی یکی از استادان معتزلیان که در ۳۱۷ در گذشته به گفته‌ابن ابی الحدید در شرح خود- ج ۱ ص ۶۹- از باز گو گران این سخنرانی است.

۷- ابو احمد عبد العزیز جلودی بصری- در گذشته به سال ۳۳۲- نیز چنانکه در " معانی الاخبار = آنچه از گزارش ها در می یابیم "آمده از همین بازگو گران است ۸- ابو جعفر ابن قبه شاگردابو القاسم بلخی که نامش را بردیم در نگارش خود " الانصاف = داد دهی " این سخنرانی را آورده چنانکه ابن ابی‌الحدید در شرح خود- ج ۱ ص ۶۹- و نیز ابن میثم در شرح خود- او را باز گو گران شمرده اند.

[صفحه ۱۸۴]

۹- حافظ سلیمان پسر احمد طبرانی نیز که در سال ۳۶۰ در گذشته- بر بنیاد آنچه‌در زنجیره قطب راوندی در گزارش او بر "نهج البلاغه = شیوه ی شیوا گوئی " آمده- از همین باز گو گران است.

۱۰- ابو جعفر ابن بابویه قمی در گذشته در سال ۳۸۱ در دو نگارش خود " علل الشرایع " و " المعانی الاخبار " این‌سخنرانی را آورده است.

۱۱- ابو احمد حسن پسر عبد الله عسکری در گذشته در سال ۳۸۲، که پیشوای ما صدوق در دو نگارش بالا این سخنرانی را به یاری گفته های وی گزارش کرده است.

"نگاهی به دیگر سوی "

سرور دانشور، شهرستانی در " ما هو نهج البلاغه = نهج البلاغه چیست؟ ص ۲۲" این مرد را از بازگو گران شقشقیه شمرده و در گذشت او را در سال ۳۹۵ دانسته و در ص ۲۳ که او را یاد کرده وی را از مردم سده سوم شناخته که نه سخن نخستینش رسا و نه این یکی درست است زیرا از دیده ی وی پوشیده مانده که حسن پسر عبد الله عسکری- بازگو گر شقشقیه- همان ابو احمد نگارنده " الزواجر = بازدارنده ها " است که در سال ۳۸۲ در گذشته و در ۲۹۳ زاده شده، ولی شهرستانی پنداشته که وی ابو هلال حسن پسر عبد الله عسکری- نگارنده " الاوائل = آغازها " و شاگرد ابو احمد عسکری- است و سالی هم که یاد کرده نه سال مرگ او- بلکه سالی است که نگارش " الاوائل " را به پایان برده است و زندگی نامه هر دو حسن عسکری را در " معجم الادباء = فرهنگ نامه ی سخنوران " می توان یافت- ج ۸ ص ۲۳۳ تا ۲۶۸- و نیز در " بغیه الوعاه = آرزوی سخن پذیران " ص ۲۲۱.

۱۲ - ابو عبد الله مفید در گذشته در سال ۴۱۲ استاد شریف رضی در نگارش خود " الارشاد = رهنمائی " ص ۱۳۵ آن را آورده است.

۱۳- قاضـی عبدالجبار معتزلی در گذشته در ۴۱۵ در نگـارش خود " المغنی " به گونه ای دلخواه خویش به روشـنگری پـاره ای از فرازهای این سخنرانی برخاسته

[صفحه ۱۸۵]

و رنـگ بیرونی آن را ندیـده گرفته و نمی پـذیرد که در لابلای آن نکوهش کسـانی باشـد که پیش از فرمانروای گرونـدگان جای پیامبر نشستند و با این همه پای هیچگونه چون و چرائی را در اینکه سخنرانی از علی است به میان‌نمی کشد.

۱۴- حافظ ابوبکر مردویه در گذشـته در سال ۴۱۶ بر بنیاد آنچه در زنجیره روانـدی در " شـرح النهـج " آمده از همین بازگو گران است.

۱۵- وزیر ابو سعد آبی در گذشته در سال ۴۲۲ در نگارش خود " نثر الدرر و نزهه‌الاداب = گوهرهای پراکنده و گردشگاه فرهنگ و سخنوری " آن را آورده است.

۱۶- شـریف مرتضی برادر بزرگتر شریف رضی که در سال ۴۳۶ درگذشـته پـاره ای از آن را در " الشافی = درمانگر- " ص ۲۰۳- آورده گوید: آوازه ای بلند دارد و در ص ۲۰۴ نیز آغاز آن را یاد کرده می نویسد: گفتار بنام است.

۱۷- پیشوای گروه ما طوسی در سال ۴۶۰ درگذشته- آن را در " تلخیص الشافی = فشرده درمانگر " آورده است- نیز در ص۳۲۷" امالی " خود از راه خزاعی ها واز زبان سـید ابو الفتـح هلال پسر محمدپسر جعفر حفار که زندگی- نامه اش درج ۳ ص ۵۰۹ از" مستدرک " به خامه دانشور نوری یاد شده است.

۱۸- ابو الفضل میدانی در گذشته به سال ۵۱۸ در "مجمع الامثال = گرد آمده ای از گفته هائی که زبانزد مردم است " ص ۳۸۳ می نویسد: و فرمانروای گروندگان‌علی- خدا از وی خشـنود باد- سـخنرانی‌ای دارد که شقشـقیه نامیده شده زیرا پسر عباس- که خدا از هر دو خشـنود بـاد- چـون علی سـخنش را بریـد به وی گفت: ای فرمـانروای گرونـدگان چه شـود دنبـاله سـخن را از همـان جـا که رساندی بگیری گفت: پسر عباس چنین کاری دور است، شقشقه ای بود که بانگی چند کردو به جای خویش برگشته آرام گرفت.

[صفحه ۱۸۶]

۱۹- ابو محمـد عبـد الله پسـر احمـد بغـدادی- نـامبردار به ابن خشـاب- که به سال ۵۶۷ درگـذشت و ابو مصدق واسـطی‌نحوی این سخنرانی را بر وی خوانده و پس از این، گفتار او را در این باره‌می آوریم.

۲۰- ابو الحسن قطب الدین‌راونـدی که به سال ۵۸۳ در گذشـته در " شـرح نهج البلاغه " این سخنرانی را ازراه دو حافظ دیگر- ابن مردویه و طبرانی- آورده و می نویسد: می گویم: این سـخنرانی را در دو جا نوشته یافتم که روزگاری چند پیش از زاده شدن رضی نگـارش داده بودنـد یکی در پیوست هـای کتاب " الانصاف " از ابو جعفر ابن قبه شاگرد ابو القاسم کعبی- از اسـتادان معتزلیان که پیش از زاده شـدن رضـی در گذشـته- و دیگری در دست نوشـته ای که ابو الحسن علی پسـر محمد پسـر فرات دسـتور المقتدر بالله عباسـی، شـصت و اند سال پیش از زاده شدن رضی، چیزی بر آن نگاشته بود و گمانی نیرومند دارم که آن دست نوشته، روزگاری چند پیش از آنکه ابن فرات پای به جهان نهد نگارش یافته بود.

۲۱- ابو منصور طبرسـی (یکی از استادان‌ابن شهر آشوب که در سال ۵۸۸ در گذشته) در نگارش خود " الاحتجاج = گفتاگوها ص ۹۵ " آن را آورده و می نویسد: گروهی از بازگو گران از راه های گوناگون از پسر عباس آورده اند که...

۲۲- ابو الخیر مصدق پسر شبیب صلحی نحوی در گذشته در سال ۶۰۵ این سخنرانی را بر ابو محمد ابن خشاب خوانده و گوید: چون آن را بر استادم‌ابو محمد ابن خشاب خواندم و رسیدم به‌آنجا که پسر عباس گفته: هرگز بر هیچ چیز چنان افسوس نخوردم که بر بریدن و دنبال نکردن علی سخن خود را،ابن خشاب گفت اگر من آنجا بودم به پسر عباس می گفتم: مگر چیزی هم ماندکه عمو زاده ات در دل نگاهداشته و دراین سخنرانی نیاورده باشد؟ او که به‌راستی نه برای پسینیان و نه برای پیشینیان چیزی به جا نگذارد مصدق گفت:وی شوخ بود و من به او گفتم سرور من شاید که این سخنرانی ساختگی بوده و آن‌به دروغ بر علی بسته باشند گفت نه به‌خدا سوگند، من می دانم این گفتار از اوست چنانکه می دانم تو مصدقی گفت گفتم: مردم

[صفحه ۱۸۷]

آن را به شریف چسبانده اند گفت نه به خدا، رضی کجاو این شیوه گفتار؟ ما سروده ها و نوشته های او را دیده ایم و به این سخنرانی نزدیک نیست و در رشته آن، سازمان نیافته سپس گفت به خدا من این سخنرانی را در نگاشته هائی دیدم که دویست سال پیش از پدید آمدن رضی نگارش یافته بود و هم آن را در دست نویس هائی دیدم که همه آنها را می شناسم و می دانم به خامه کدام یک از دانشمندان و سخن پردازانی است که پیش‌از زاده شدن ابو احمد نقیب- پدر رضی- می، زیسته اند بنگرید به " شرح ابن میثم " و " شرح ابن ابی الحدید ج۱ ص ۶۹"

۲۳- مجد الدین ابو السعادات ابن اثیر جزری در گذشته به سال ۶۰۶ در " النهایه- ج ۲ ص ۲۹۴ " در واژه شقشق با سخنی کوتاه از آن یاد کرده و می نویسد: از همین ریشه است گفتار علی در آن سخنرانی وی: آن شقشقه ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت.

۲۴- ابو المظفر دختر زاده ابن جوزی در گذشته به سال ۶۵۴ در ص ۷۳ از " تذکره = یاد آور " خویش این سخنرانی را از راه استادش ابو القاسم نفیس انباری با زنجیره وی عباس بازگو کردهو می نویسد: آن را به نام شقشقیه می شناسند و پاره ای از آن را گرد آرنده " نهج البلاغه " آورده و پاره ای دیگر را انداخته و من همه آن را می آورم، سپس با جدائی هائی در واژه ها یادآوری آن می پردازد.

۲۵- عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی درگذشته به سال ۶۵۵ در " شرح النهج = ج۱ ص ۶۹ " گوید بسیاری از فرازهای این‌سخنرانی را در نگاشته های پیشوایمان ابو القاسم بلخی دیدم که راهبر آموزشگاه بغدادیان- یکی از دو شاخه معتزله- بود و به روزگاری دراز پیش از آن که رضی جامه هستی بپوشد در فرمانروائی المقتدر می زیست و هم بسیاری از آن را در نگارش ابو جعفر ابن قبه دیدم که خود یکی از عقیدت شناسان امامی بود و نگاشته وی کتاب" الانصاف " نام دارد، این ابو جعفر بر استاد ابو القاسم بلخی- خدای برتر از پندار بیامرزدش = شاگردی کردو در همان روزگار و پیش از آن که رضی- خدای برتر از پندار

[صفحه ۱۸۸]

او را بیامرزد- پای به جهان هستی نهد در گذشت.

۲۶- کمال الدین ابن میثم بحرانی در گذشته به سال ۶۷۹ این سخنرانی را از روی نبشته ای کهن آورده‌است که بن فرات دستور عباسیان و در گذشته به سال ۳۱۲ چیزی بر آن نگاشته بوده نیز ابن میثم آن را از نامه " الانصاف " به خامه ابن قبه آورده و سخن ابن خشاب را درباره آن، که ما هم نوشتیم- و هم این را که ابو الخیر آن را بر وی خوانده- یاد کرده است.

۲۷- ابو الفضل جمال الدین ابن‌منظور افریقائی مصری که در سال ۷۱۱ در- گذشته در نگارش خود " لسان العرب = زبان تازیان" ج ۱۲ ص ۵۳ زیرواژه شقشق می نویسد: در گفتار علی-خدا از وی خشنود باد- در لابلای یک سخنرانی از او آمده است ": آن شقشقه‌ای بود که بانگی چند کرد سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت"

۲۸- مجد الدین فیروز آبادی در گذشته به سال ۸۱۶ یا ۸۱۷ در کوتاه سخنی از آن یاد کرده و در ج ۳ ص ۲۵۱ از " القاموس = دریا " می نویسد: آن سخنرانی علی رااز این روی شقیقه خوانده اند که چون پسر عباس به وی گفت: چه شود اگر دنباله سخن را از همان جا که رساندی بگیری پاسخ پسر عباس چنین کاری دور است، شقیقه ای بود که بانگی چند کردسپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت.

[صفحه ۱۸۹]

عربده های سخنسرای نیل

و از همه این ها نیز که چشم بپوشیم باز چه توانم گفت؟ آن‌هم پس از آن که سراینده امروز نیل باعربده های خود، آتش های رو به خاموشی را دامن

[صفحه ۱۹۰]

می زند و آن تبهکاری‌های فراموش شده را (نه خدا را- هرگز از یاد نمی رود) تازه در برابردیدگان می آرد و آن را ستایشی برای پیشینیان پنداشته و پس از گذشتن سده هائی دراز بر آن بزهکاری ها بانگ خود را بلند ساخته با سرافرازی و شادمانی در چکامه ای که درباره ی عمر سروده، زیر نشانی " عمر و علی" گوید:

"و سخنی هست که عمر به علی گفته

چه ارجمند شنونده ای و چه بزرگ گوینده ای!-

که اگر دست فرمانبری ندهی، خانه ات را می سوزانم

و نمی گذارم در آن زنده بمانی هر چند دختر پیامبر برگزیده در آن باشد

هیچ کس جزعمر سخنی را بر زبان نمی آورد

- آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان و پشتیبانان او "-

و چه بگویم پس از آن که مردم مصر در آغاز سال ۱۹۱۸ م بزمی برپا ساختند تا در انجمنی که فراهم آمده اند این چکامه ستایش نامه‌عمر را که سروده های یاد شده در میان‌آن ها بر خوانند؟ و نامه های روزانه‌و ماهانه شان آن را در کرانه های جهان بپراکنند و مردان بزرگ مصر- همچون احمد امین و احمد زین و ابراهیم ابیاری و علی جارم و علی امین و خلیل مطران و مصطفی

[صفحه ۱۹۱]

دمیاطی بک و جز آنان می آیند و می پردازند به پراکندن دیوانی که سروده اش این است و به آفرین گفتن سخنسرائی که خرد وی در این پایه است و به این گونه در تنگنای گرفتاری ها و در روزگار سختی که به آن دچاریم نمک بر زخم دل ها می پاشند و با این هیا بانگ هائی که جز دسته بندی های ناپسند انگیزه ای ندارد سرچشمه پاك آشتی و سازش را در جهان اسلام گل آلود می سازند، سنگر یکپارچه مسلمانان را دستخوش پراکندگی می نمایند و می پندارند کار نیکوئی انجام می دهند.

و می بینیم دیوان این سخنسرا- بویژه چکامه اش درباره عمر- را پی در پی از نو چاپ می کنند و روشنگر آن دمیاطی نیز زیرنویسی برای دومین بیتش به این گونه نگاشته:

"می خواهد بگوید: این که دختر پیامبر برگزیده در این خانه جای دارد، علی را از گزند عمر بر کنار نمی دارد ".

و در ص ۳۹ از روشنگی خود گوید: در سخنی که پسر جریر طبری نوشته گوید ": جزیر از مغیره از زیاد پسر کلیب آورده که عمر پسر خطاب به خانه علی آمد، طلحه و زبیر و نیز مردانی از آن کسان که همراه با پیامبر به مدینه کوچیدند در آنجا بودند، پس گفت: به خدا سوگند خانه بر شما می سوزانم مگر اینکه به در آئید و دست فرمانبری بدهید، زبیر با شمشیر کشیده به سوی او بیرون شد، ولی تیغ از دست وی بیفتاد و به سویش جسته وی را دستگیر کردند " که اگر این زیاد همان ابو معشر کوفی حنظلی باشد باید سخن او را پشتوانه گرفت و چنانچه بر می آید، حافظ خدا بیامرز همین گزارش را در پیش چشم

[صفحه ۱۹۲]

داشته که چنان گفته.

و می بینیم در ستایش این سراینده و چکامه چنان تند می روند که گویا برای توده انبوهی از دانش یا برداشتی تازه و شایسته به ارمغان آورده یا چنان برتری چشم گیری در عمر سراغ کرده که توده و پیامبر پاکشان از آن شادمانه می گردند، پس مژده و بلکه هزاران مژده باد به‌بزرگترین پیامبر که جگر گوشه راست روا و در نزد کسی که آزمندانه آن سخن‌را بر زبان می راند کوچک ترین ارج و ارزشی نداشته و بودن او در خانه ای که خدا، خداوندان آن را از هر گونه لغزشی بر کنار شناخته نمی توانسته آنان را از گزند وی به دور نگهدارد که خانه را بر ایشان نسوزاند پس آفرین و باز هم آفرین بر گزینشی که این سان باشد به به از فرمانروائی ای که با این بیم و هراس ها گردن به آن نهند و سرانجامش دهند و به این بی‌پایگی ها پایان پذیرد!

که به همه ی این ها نمی خواهیم بپردازیم زیرا با بررسی در زندگی نخستین خلیفه دیده ایم که او- پیش از اسلام آوردن و پس‌از آن- سرمایه ی روانی اش با دیگر مردم عادی یکسان بوده و تنها بر گزیده شدنش به جانشینی پیامبر او را بزرگ کرده و بس و اکنون تنها می خواهیم در دو زمینه به پژوهش پردازیم. ۱- برتری هائی که برای او شمرده اند ۲- منش های روانی اش.

برتری هایی که برای بوبکر شمرده اند

آیا از بزرگ ترین پیامبران- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- به راستی سخنی که نمایشگر برتری او باشد رسیده؟ و آیا آن همه گزارش های بسیاری که در ستایش او آورده اند درست است؟ ما در اینجا اندیشه را به ژرف نگرف‌وا می داریم و مانند همه کسان که در جستجوی برداشتی درست هستند داوری خود را بر پایه هیچ سخنی استوار نمی گردانیم مگر آنچه از پیشوایان هنر حدیث- که میان درست و نادرست آن جدائی می نهند- می آوریم سپس آن را با ارزیابی

[صفحه ۱۹۳]

و نگرشی که یاری اش دهد دنبال می کنیم.
فیروز آبادی در پایان نگارش چاپ شده اش " سفر السعاده " می گوید: در پایان نگارش، هم زمینه هائی را که که حدیث هائی درباره آن ها آمده و چیزی از آنها درست نیست سر بسته یاد می کنیم و هم آنچه را نزد دانایان حدیث شناس، چیزی از آن ها به روشنی شناخته نگردیده. سپس چند زمینه را می شمارد، تا جائی که می نویسد:
زمینه برتری های بوبکر راست رو- خدا از وی خشنود باد-: از میانه همه آنجه در این باره ساخته اند بلندآوازه تر، این حدیث است که: خداوندبرای مردم به گونه ای همگانی روی می نماید و برای بوبکر به گونه ای ویژهو نیز این که: خداوند هیچ چیز در دلو سینه من نریخت مگر در سینه بوبکر هم ریخت. و نیز این که: پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- چون کشش و گرایش به بهشت بر او چیرگی‌می یافت ریش بوبکر را می بوسید. و نیز این که: من و بوبکر همچون دو اسبی هستیم که مردم بر سر برنده شدن یکی از آنها گرو بندی کنند. و نیز این که: چون خداوند، روان ها را برگزید روان بوبکر را برگزید. و مانند های این بافته هاو دروغ ها که خرد هر کس- بی هیچ روشنگری نادرست بودن آن ها را می شناسد.
و نیز عجلونی در نگارش خود" کشف الخفا = پرده برداری از نهفته هاص ۴۱۹ تا ۴۲۴ " صد زمینه از زمینه های فقه و جز آن را شمرده و می نویسد ": در این باره هیچ حدیثی به پایگاه‌درستی نرسیده " یا ": در این باره هیچ حدیث درستی نیست " یا سخنانی نزدیک به این دو فراز و در ص ۴۱۹ می نویسد: برتری های بوبکر راست رو -خدا از او خشنود باد-: از میان همه‌آنچه در این زمینه ساخته اند بلند آوازه تر این حدیث است که: خداوند برای مردم به گونه ای

[صفحه ۱۹۴]

همگانی روی می نماید و برای ابوبکر به گونه‌ای ویژه تا پایان سخن فیروزآبادی که‌آوردیم.
و سیوطی در " اللئالی المصنوعه = مروارید های ساختگی = ج ۱ص ۱۸۶ تا ۳۰ " ۳۰۲ حدیث از بلند آوازه ترین آنچه در برتری های بوبکر رسیده آورده و آن را ساختگی وهمچون درم های ناسره و ناروا شناخته و برداشت پاسداران حدیث را درباره آن ها یاد کرده، با اینکه در سده های نزدیک ما، نگارندگان، همان ها رااز حدیث هائی پنداشته اند که در درست انگاری آن ها هیچکس سر ناسازگاری ندارد و- بی پروا و بی یادی از زنجیره اش- چنان آن را گزارش کرده اند که گویا همگان راستی آن را پذیرفته اند.
البته بر سیوطی نیز که نرم و نیکو در پی این گروه راه می سپرده گران و دشوار می آمده که از میان این سی حدیث یکی را هم درست نشمارد و در ص ۲۹۶ این سخن را که به پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- بسته اند گزارش کرده ": مرا که به آسمان ها بالا بردند بر هیچ آسمانی نگذشتم مگر یافتم که در آن نوشته بودند محمد برانگیخته خدا است و ابوبکر جانشین من" سپس به داوری نشسته و آن را ساختگی می شمارد چرا که " در زنجیره گزارش آن عبد الله حدیث ساز پسر ابراهیم هست که استاد وی عبد الرحمن پسر زید را نیز همگان نکوهیده اند. "
با همه این هاسرانجام می نویسد:
"می گویم: برای داوری درباره این حدیث، استخاره کرده و از خداوند نیکوئی خواستم تا دریافتم که نه ساختگی است و نه از آن گونه که نتوان شالوده‌نگرش گردانید بلکه حدیثی خوش و حسن است چون گواه بسیار دارد " سپس گواه های خود را با زنجیره هائی یاد می کند که هیچ یک از آنها درست نیست و

[صفحه ۱۹۵]

در هر کدام، یک حدیث ساز یا دروغگو می توان یافت یا کسی که همه اورا نکوهیده اند یا ناآشنائی که شناخته نشده و از ناشناسی همچون خود گزارش می کند، سیوطی این اندازه ندانسته که استخاره و نیکوئی خواستن از خداوند، بدی را نیک نمی گرداندو گزند رسیده را دست نمی کند و ناشایسته و نشناخته را به گونه ای پسندیده و آشنا بر نمی گرداند.

"درجستجوی شادابی جوانی به سراغ گلاب فروشان رفته

و مگر آن چه را گذشت روزگار تباه کرده گلاب فروش می تواند چاره ای بیاندیشد "؟

خداوند پاک در بیهوده نمودن راه نیکوئی که نشان داده به گزاف نمی رود و گواه های دروغین، بی پایگی یک گزارش را از میان نمی برد آن هم پس از آن که پاسداران حدیث- آشکار- می نویسد هریک از میانجی های گزارش یا حدیث سازند یا نکوهیده و این هم زنجیره های آن گواه ها:

۱- زنجیره سخنور بغدادی که در جلد پنجم ص ۳۲۵ و ۳۰۳ از چاپ سوم گذشت.

۲- زنجیره بزار در " مسند " خویش که عبد الله حدیث ساز پسر ابراهیم غفاری از میانجی های آن است و استاد وی عبد الرحمن پسر زید که همه او را نکوهش کرده اند چنانچه در " تهذیب التهذیب = پیراستن درست نامه ج ۶ ص ۱۷۸ " و " اللئالی المصنوعه ج ۱ ص ۲۹۶ " آمده.

۳- زنجیره ابن شاهین در " السنه = شیوه و آئین " که همان راه سخنور بغدادی و داستان او است و چنانچه در جلد پنجم گذشت- بر بنیاد داوری ذهبیو ابن حجر- درست نیست.

۴- راه دارقطنی در " الافراد = گزارش هائی با یک بازگو گر " که سیوطی در " اللئالیج ۱ ص ۲۹۷ " پس از یادآوری آن می نویسد: دار قطنی گفته: این را تنهامحمد پسر فضیل از زبان ابن جریج گزارش کرده و جز این دو هیچکس را

[صفحه ۱۹۶]

نمی شناسم که آن را باز گفته باشد و نگارنده از راه سری آن را از سخنان بی پا شمرده و گفته: درست نیست و ابن حبان نیز گفته: با سخن سری پسر عاصم نشاید به گفتگو پرداخت.

امینی گوید: سری پسر عاصم گزارشگراین حدیث یکی از دروغگویان است که سر گذشت وی در جلد پنجم ص ۲۳۱ از چاپ دوم گذشت و دار قطنی زنجیره دیگری هم‌دارد که عمر پسر اسماعیل پسر مجالد -یکی از دروغگویان- از میانجی های آن‌است و سیوطی در اللئالی ج ۱ ص ۳۰۹ " این زنجیره را یاد کرده و گفته: درست نیست و گزند آن زیر سر این عمر دروغگو ایست.

۵- زنجیره دیلمی در مسند " الفردوس " که گذشته از مردان ناشناخته ای که در آنند از میانجیان آن ابو الخیر عبد المنعم پسر بشیر و همان دروغ پرداز حدیث ساز است که دویست حدیث دروغ گزارش کرده و دیگری عبد الرحمن پسر زید پسر اسلم که چنانچه گذشت هیچکس را در نکوهیدگی وی‌جای چون و چرا نیست.

۶- زنجیره ختلی در " دیباج = دیباج " خود از نصر پسر حریش از ابو سهل مسلم خراسانی از عبد الله پسر اسمعیل از حسن بصری آورده که گفت ": برانگیخته‌خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: بر زانوی تخت گاه جهان نهان نگاشته‌شده که خدائی جز خدای یکتا نیست، انباز ندارد، محمد فرستاده خدا است و ابوبکر راست رو و عمر که میان نیک و بد جدائی می نهد هر دو دستور اویند ".

چنانچه در " تاریخ بغداد " ج ۳ ص۲۸۶ آمده دار قطنی می گوید: این زنجیره گزارش سست است و درستی آن را روشن نمی کند زیرا ابو سهل و نصر پسرحریش نکوهیده اند و چنانچه در " لسان‌المیزان = زبانه ی ترازو ج ۳ ص ۲۶۰" آمده

[صفحه ۱۹۷]

حدیث های عبد الله پسر اسماعیل را ناشایست شمرده و چیزی ازحدیث او را پیروی نکرده اند و تازه پس از این ها یکی از میانجی های گزارش حدیث یاد نشده زیرا حسن بصری خود نمی تواند چیزی از برانگیخته خدا شنیده و گزارش کرده باشد چون او را ندیده، سخنور بغدای نیز زنجیره ای برای همین گزارش دارد که واژه های" بازو، دو دستور اوپند " در آن نیست و یکی از میانجیان آن احمد پسر رجاء پسر عبیده است است که خود بغدادی در ج ۴ ص ۱۵۸ از تاریخش می نویسد: نشناخته مانده و نمی دانیم کیست.

۷- زنجیره ابن عساکر که عبد العزیز کتابی از میانجی های آن است و بر بنیاد آنچه در " لسان المیزان ج ۴ ص ۳۳ " آمده ذهبی وی را نکوهیده و یکی دیگر هم حارث پسر زیاد محاربی است که‌چنانچه در " لسان ج ۲ ص ۱۴۹ " آمده ذهبی و جز او می گویند ناشناس است و گزارش وی را شالوده روشنگری نمی- توان گرفت برخی از دیگر میانجیان آن نیز ناشناسند و سرگذشت آنان را در فرهنگ نامه نمی یابیم.

ابن عساکر زنجیره دیگری هم دارد که محمد پسر عبد پسر عامر از میانجی های آن است و او در حدیث سازی آوازه ای بلند دارد و تازه‌آن را از زبان عصام پسر یوسف بازگو می کند که- چنان چه در " لسان المیزان ج ۴ ص ۱۶۸ " آمده- به گفته ابن سعد، نکوهیده و به داوری ابن حبان لغزش کار است و به گفته ابن عدی، حدیث های وی را در خور پیروی نیافته اند.

برای آن که دریابید سخن‌فیروزآبادی و عجلونی درست است بنگرید به آنچه در جلد پنجم- ص ۲۹۷ تا ۳۳۲ از چاپ دوم- روشن کردیم و باداوری پیشوایان و پاسداران حدیث پنبه‌صد برتری دروغینی را زدیم که برای بو بکر و دار و دسته ی او ساخته و بر فرستاده خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- بسته اند. و به همین‌گونه ناروا بودن چهل و پنج گزارش ساختگی را درباره جانشینی

[صفحه ۱۹۸]

پیامبر از ص ۳۳۳ تا ۳۵۶ از چاپ دوم نمودیم و همه این ها را نیز با داوری‌مردان این هنر به انجام رساندیم همانند ابن عدی، طبرانی ابن حبان، نسائی، حاکم، دار قطنی، عقیلی، ابن مدینی، ابو عمرو، جوزقانی، ابن عمرو، محب طبری، سخنور بغدادی، ابن جوزی، بوزرعه، ابن عساکر، فیروزآبادی، اسحاق حنظلی، ابن کثیر، ابن قیم،ذهبی، ابن تیمیه، ابن ابی الحدید،ابن حجر هیثمی، ابن حجر عسقلانی، حافظ مقدسی، سیوطی، صغانی، ملا علی قاری، عجلونی، ابن درویش الحوت‌و جز آنان.

و گواه بر نادرستی انبوه‌این گزارش ها در برتری خلیفه نخست، نبودن آن ها است در کتاب های شش گانه "صحیح " و " سنن " و در مسندهای کهن‌که اگر گردآرندگانش کمترین نشانه ای از درستی در آن ها می یافتند و- بلکه اگر چیزی از آنها به گوششان خورده بود- همگان در رها کردن و نیاوردن همه آن ها با یکدیگر همداستان نمی شدند و کسانی که در جستجوی گزارش ها به هر گوشه سر می کشیدند و آنچه را هم در دل خاک پوسیده بود بیرون می آوردند البته گزارش های یاد شده را هم از پشت ابرهای فراموشی به در می کردند و گردهائی را که بر روی آن ها نشسته و همه را از دیده و یاد مردم برده بود می ستردند تا آشکار

شود، و این می رساند که تاریخ زاده شدن این گزارش ها هم پس از روزگاری بوده که نگارند گان شش "صحیح " و "سنن" می زیسته اند و برای پستی و خواری آن همین اندازه بس. هر چند در آن شش نگاشته نیز سخنانی که پس از روزگار بزرگترین‌پیامبران- درود و آفرین خدا بر وی وخاندانش- ساخته و زائیده شده اندك نیست.
و تازه اگر خود خلیفه، آگاهیو باور داشت که چیزی- هر چند هم کم- از آن سخنان در برتری وی بر زبان پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- گذشته، البته‌کسی مانند بو عبیده جراح را که یک گور کن بیشتر نبود- برای جانشینی پیامبر- شایسته تر از خویش نمی انگاشت و او را بر خود پیش نمی انداخت و هنگامی

[صفحه ۱۹۹]

که بیش همیشه نیاز به رو کردن آن ها داشت ازاین کار باز نمی ایستاد چرا که گفت وشنید بر سر جانشینی پیامبر در آن روز به جائی سهمناك رسیده و هر کس برتری هائی دارا بود آن ها را شالوده بگو مگو به سود خویش گردانید تا بازار کشمکش چنان داغ شد که چیزی نماند کاربه زد و خورد کشد و گرمای گیر و دار همه‌را به سرسختی دچار ساخته بود ولی این مرد و پاسدار درشت خوی اش هیچ سخنی به‌سود وی نداشتند جز اینکه بگویند یا غار پیامبر خدا است- که درود آفرین خدا بر وی و خاندانش- و یکی از دو تن که در آنجا بوده و سالمندترین مردان گروه- با اینکه خواه ناخواه پدرش سالخورده تر از او باید باشد- و دسته ای که او را برگزیدند و پس از آن کوفتن و شکستن و آن گیر و دار برای او دست فرمانبری از مردم گرفتند پشتوانه شان مانده های همین چیزهائی بود که نه دست افزاری استوارمی تواند باشد و نه هیچ خردمندی در برابر آن سر فرود می آرد و نه کار توده با آن به راهی شایسته می افتد ونه پراکنده گی به همداستانی می انجامد و نه با آن به پایان درست خودنزدیک می شود.
آری گزارش کرده اند که بوبکر در هنگام بگو مگو به سود خویش سخنانی به یادها آورده که بازگو گران همه را انداخته اند و- از آن میان- تنها این را

[صفحه ۲۰۰]

یادداشت کرده اند که او نخستین مسلمان است و نخستین نمازگزار. از ابو سعید خدری آورده اند که بوبکر گفت آیا من سزاوارترین مردم به فرمانروائی نیستیم؟ آیا من نخستین کسی نیستم که‌اسلام آورد؟ آیا من دارنده چنان برتری نیستم؟
آیا من دارنده چنین برتری نیستم؟ و از ابو نضره آورده اندکه چون مردم در گردن نهادن به فرمان روائی بوبکر کندی نمودند گفت: کیست که برای این کار سزاوارتر از من باشد؟ آیا من نخستین کسی نیستم که نماز گزارد؟ آیا نیستم؟ آیا نیستم؟ آیا نیستم؟ و کارهائی که همراه باپیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- به انجام رسانده بود یادآوری کرد
ماز برتری های پنداری وی یا آنچه را بر او بسته و خود در اینجا انداخته اند چیزی نمی دانیم زیرا می شود- چنین هم شده- که او چیزی نگفته باشدو آنان گزارش را به این رنگ درآورده‌اند تا دیگران را به پندار افکنند که‌وی در آن روز برتری هائی داشته که جای هیچ چون و چرا نبوده است ولی اکنون نگاهی می اندازیم به تنها برتری ای که خود در آنجا یاد کرده و آن این است که خلیفه نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته یا نخستین کسی که نماز گزارده، با این که چنین نبوده و این سخن، با داوری بزرگ ترین پیامبران و گفتار روشن یارانش ناسازگار است و ما در جلد سوم ص ۲۱۹ تا ۲۴۳ از چاپ به گستردگی در این باره سخن راندیم و صد گفتار آشکار آوردیم چه از پاك ترین پیامبران و چه‌از فرمانروای گروندگان- درودهای خدابر آن دو و خاندان آن

دو- و چه

[صفحه ۲۰۱]

از نخستین یاران پیامبر و چه از شاگردان نیکوکار ایشان و همه در این باره که نخستین کسی از مردان که اسلام آورد و نماز گزارد سرور ما فرمانروای گروندگان- درود بر وی- است وآنجا روشن کردیم که بوبکر نخستین کسی که اسلام آورد یا نماز گزارد نیست و چنانچه در گزارش درست طبری آمده وی پس از بیش از پنجاه مرد دیگراسلام آورده (برگردید به همانجا)
واگر یاران پیشین پیامبر چیزی از آن همه گزارش های ساختگی در برتری وی رامی دانستند البته در آن روز که مردم را به فرمانبری از او می- خواندند به جای آن که برای رام شدن و سر فرودآوردن آنان از ترساندن و بیم و هراس دادن کمک بگیرند با گفتگو در پیرامون‌همان ها خیلی هم آسان تر کار را از پیش می بردند و آنگاه عمر پسر خطاب نیز در برتری هائی که در روز سقیفه برای او شمرد به این اندازه بسنده نمی کرد که بگوید: کیست که مانند این سه برتری را داشته باشد ": یکی از آن دو تن که در غار بود "، " هنگامی که به دوست همراهش گفت اندوه مخور " ". به راستی خداوند با ما است ".
و بگوید سزاوارترین مردم به کارپیامبر خدا، دومین از آن دو تن است که در غار بودند که ابوبکر همان پیشاهنگ سالخورده باشد.
و در روزی که از توده برایش دست فرمانبری می گیرد بگوید: به راستی بوبکر یار برانگیخته خداست و دومین از آن دو تن‌که در آن شکاف کوه بودند
و همچنین سلمان به یاران پیامبر نمی گفت: آن را که سالمندتان بود برگرفتید و خاندان پیامبرتان را فرو گذاردید
و همچنین عثمان- پسر عفان در خواندن مردم به فرمانبری از بوبکر،

[صفحه ۲۰۲]

به این بسنده نمی کرد که بگوید: به راستی بوبکر راست رو، سزاوارترین مردم است به آن، او صدیق(- راست رو) است و دومین از آن دو تن و یا همراه برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی-
و همچنین مغیره پسر شعبه این سخن را رو در روی بو بکر و عمر بر زبان نمی آورد: عباس را ببینید و برای او بهره ای در این کار بگذارید تا برای خود و آیندگانش بماند و به این گونه او را از علی جدا کنید زیرا اگر عباس به شما آرد در برابر علی پیش مردم دست آویزی نیکوخواهید داشت.
و همچنین بوبکر و عمرو بوعبیده و مغیره شبانه بر عباس در نمی آمدند و بوبکر به وی نمی گفت: مابه سراغ تو آمدیم و می خواهیم برای تو در این کار بهره ای بگذاریم تا برای تو و آیندگانت بماند زیرا تو عموی برانگیخته خدا هستی.
و همچنین کار بوبکر به این گونه به انجام نمی‌آمد که تنها دو کس- عمر و بو عبیده- دست فرمانبری به وی دهند یا چهار تن- آن دو با اسید و بشیر- و یا پنج کس- که اینان همراه با سالم برده ابو حذیفه- چنانکه به گستردگی بیاید.
همچنین سران مهاجر و انصار از این که دست فرمانبری به او دهند خودداری نمی کردند مانند: علی و دو پسرش- دو دخترزاده پیامبر- و عباس و فرزندانش از میان هاشمیانو سعد پسر عباده و فرزندان و تیره اوو حباب پسر منذر و پیروانش و زبیر و طلحه و سلمان و ابوذر و مقداد و خالد پسر سعید و سعد پسر ابو وقاص و عتیبه پسر ابو لهب و براء پسر عازب و ابی‌پسر کعب و ابوسفیان

[صفحه ۲۰۳]

پسر حرب‌و جز آنان

و همچنین جائی برای آن نبود که محمد پسر اسحاق بگوید: توده‌مهاجران و بیشتر انصار چون و چرائی نداشتند که پس از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- علی به کار بر می خیزد- شرح ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۸-

و همچنین عتیبه پسرابو لهب آن روز در برابر کسی که لاف آن برتری ها را برایش می زنند نمی گفت:

"نمی پنداشتم که این کار

از دودمان هاشم و سپس از علی روی بگرداند

از همان کس که در گرویدن به پیامبر و پیشینه ی نیک از همه جلو بود

و دانش او به نامه خداوند و شیوه‌های پیامبر از همگان بیشتر

و کسی که دیرتر از همه از پیامبر خدا جدا شد

وکسی که در شستن پیکر پیامبر و جامه مرگ پوشاندن بر او جبرئیل کمک کارش بود

و کسی که هر برتری در آنان است در او هم هست و آنان به او نرسند

زیرا نیکوئی هائی که در او بود در آن‌گروه یافت نمی شد

چه چیز شما را از سوی او باز گرداند؟ بدانیم

هان، این گونه دست فرمانبری دادن، آغاز آشوب است "

همچنین قصی در آن روز نمی‌گفت:

[صفحه ۲۰۴]

"ای دودمان هاشم! نگذارید مردم، چشم بدوزند که شما رازیر دست کنند.

- به ویژه تیره تیم پسر مره- نیای بوبکر- و تیره عدی- نیای عمر- کار سرپرستی جز در میان‌شما و به سوی شما نخواهد بود

و جز ابو الحسن علی کسی شایسته آن نیست

ای ابوالحسن برای رسیدن به آن با دور اندیشی میان را ببند

زیرا به راستی تو- برای کاری که امید می رود- سزاوار هستی

و البته کسی که قصی را پشتیبان خود دارد

کسی را یارای دست درازی به پایگاه او نیست

و زادگان غالب نیز از آن به دورند ".

منش ها و مایه های روانی اش

اشاره

می پردازیم به نگریستن در منش های خلیفه و آن چه‌در لایه های هستی- اش ریشه دوانیده چه از دانش ها چه از مایه های روانی، تا ببینیم آیا آنها میان او و برتری‌ها پیوندی پدید می آرند؟ و آیا پایگاه او را به جائی می رسانند که شایسته آن گزارش ها باشد؟ یا مرزی برای او می نمایـد که اگر انـدیشه ای آن را نپـذیرفت بر وی سـتم کرده و آنچه را از آن اوست از وی دریغ ورزیـده و پایگاه راستینش را درهم کوبیده باشد؟ یا اگر پای را از آن فراتر نهادیم به تندروی افتاده باشیم؟

دربـاره پینش از مسـلمانی اش سـخنی بر زبـان نمی‌رانیم زیرا اسـلام، روزگـار پیش از خود را ندیـده می گیرد و بر این بنیـاد، کاری نداریم که عکرمه- خدای برتر از پندار از وی خشنود باد- گفته: بوبکر- خدا از وی خشنود باد-

[صفحه ۲۰۵]

با ابی پسـر خلف و دیگر بت پرسـتان قمار بازی می کرد و این پیش ازآن بود که قمار بازی ناروا شناخته شود و این گزارش را امام شعرائی نیز در نگارش خود " کشف الغمه = اندوه زدائی ج ۲ ص ۱۵۴ " آورده است.

و هم امام ابوبکر جصاص رازی حنفی در گذشته به سال ۳۷۰ در " احکام القرآن ج ۱ ص ۳۸۸ " می نویسد: هیچکس از دانشوران در این زمینه سر ناسازگاری ندارد که قمار بازی ناروا و گرو بندی نیر قمار است پسر عباس گفته گرو بندی قمار است و مردم پیش از اسـلام که در نادانی می زیسـتند بر روی دارائی و زن‌خویش گرو بنـدی می کردنـد و این کار روابود تا دسـتور به ناروا بودن آن رسـید چنـانکه بوبکر راست رو با بت پرسـتان گرو بنـدی کردی و کی؟ همانگاه که این فراز از نامه خداونـد فرود آمـد: الم رومیان شکست یافتند...

به همین گونه کار نداریم که ابوبکر اسـکافی در نگارش خود که در خرده گیری از نگاشـته‌جاحظ " العثمانیه " پرداخته می نویسد: ابوبکر پیش از آنکه اسـلام آرد از سـران نامور و بلنـد آوازه بود مردم مکه در گرد او انجمن می کردنـد، به خوانـدن سـروده ها می پرداختند، گزارش‌ها را به یادها می آوردند و باده گساری می نمودند، او نشانه های پیامبری و نمونه های برانگیختگی را شنیده بود در شهرها به گردش رفت و گزارش ها دریافت.

و فـاکهی در " کتـاب‌مکه = مکه نـامه " بـا زنجیره خود از ابو القموص آورده که ابوبکر- پیش از اسـلام در روزگـار نـادانی- بـاده گساری کرد و این سروده ها را بر زبان‌آورد:

[صفحه ۲۰۶]

"به مادر بکر درود فرست و خوش آمدبگوی

آیا پس از بستگان تو من با تندرستی خواهم ماند "؟

تا پایان سروده ها

این رویـداد به گوش برانگیخته خـدا- درود و آفرین خـدا بروی رسـید، برخاست و چنان خشـمگین بود که دامن جامه اش بر زمین کشـیده می شد،بر وی درآمد عمر که با ابوبکر بود او را دیدار کرد و چون دید رخسارش برافروخته است گفت: از چشم برانگیخته خـدا- درود و آفرین خـدا بر وی- به خـدا پنـاه می برم و به خـدا سوگنـد که دیگر هرگز بویش نیز به بینی ما نخواهـد خورد " و او نخستین کسی بود که نوشیدن می را بر خویش ناروا شناخت.

حکیم ترمذی نیز در " نوادر الاول = بنیادهای کمیاب " ص ۶۶ آن را آورده وسپس گفته ": این از گزارش هائی است که دل ها را

نمی پسندد " که گویا حکیم دیده است این داستان زبانزد همگان است ولی دل ها آن را پسندیده نمی دارد.
و هم ابن حجر در " الاصابه = راست آوری " ج ۴ ص ۲۲ آن را یاد کرده و گفته: نفطویه بر همین گزارش انگشت نهاده و گفته پیش از آن که باده گساری ناروا شناخته شود بو بکر می نوشید و در سوگ کسانی از بت پرستان که در جنگ بدر کشته شدند سخنسرائی کرد.
داستان ابو القموص را طبری در ج ۲ از تفسیر خود- ص ۲۰۳ و در یک چاپ هم ص ۲۱۱- آورده و از زبان که؟ ابن بشار و او از عبد الوهاب و او از عوف و او از ابو القموص زید پسر علی که گفت: خدای بزرگ و گرامی سه بار،

[صفحه ۲۰۷]

فرازهائی درباره می فرو فرستاد و نخستین فرازی که فرود آمد همانجا بودکه خداوند گفت ": درباره می و برد و باخت از تو می پرسند بگو در آن دوگناهی بزرگ است- و نیز سودهائی برای‌مردم- که گناه آن دو از سودش بزرگتراست " با این همه، کسانی از مسلمانان آن را می نوشیدند تا دو مردباده گساری کرده به نماز ایستادند و از سر مستی پریشان گفتند- که عوف به‌یادش نمانده- پس خدای بزرگ و گرامی در این باره چنین فرو فرستاد ": ای کسانیکه (به آئین راستین) گرویده اید هنگامی که مست هستید نزدیک نماز نشوید تا بدانید چه می گوئید " و این بود که هر کس می خواست می نوشید ولی نزدیک به نماز از آن پرهیز داشتند تا به گمان ابو القموص یک بار مردی باده گساری کرد و به خواندن سروده هائی پرداخت در ماتم کسانی از بت پرستان که در جنگ بدر کشته شده بودند:

"ما در عمر را به تندرستی درود فرست
آیا تو پس از بسگانت تندرست خواهی ماند؟
مرا بگذار- تا در آغازروز- باده بامدادی را سرکشم
زیرا من مرگ را دیدم به جستجوی هشام برخاسته
و زادگان مغیره آرزومندند که کاش می شد
با دادن هزاران از مردان یا چارپایان خویش جان او را بخرند
گویا آن چاه- چاه بدر- پیش چشم من است
که- با ریختن کشته ها در آن- همچون کوهان شتر بالا می آید.
گویا آن چاه- چاه بدر- پیش چشم من است
که جوانان را با جامه های بزرگ منشانه ایشان در آن سرنگون می سازند. "

[صفحه ۲۰۸]

گفته: این گزارش به برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- رسید، بی تابانه بیامد چندانکه دامن جامه‌اش از سر بی تابی بر زمین می کشید، چون خود را به آنان رساند و آن مرد وی را بدید برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- آن چه را در دست داشت بلند کرد تا بر وی بزند و او گفت‌از خشم خدا و برانگیخته او به خدا پناه می برم و به خدا سوگند که دیگر هرگز مزه می را نیز نخواهم چشید آنگاه خداوند- با فرستادن این فراز- ناروا بودن این کار را باز نمود: ای آنانکه (به آئین راستین) گرویده‌اید جز

این نیست که باده گساری و بردو باخت و بت پرستی و تیرهای گروبندی پلید است- تا آنجا که می گوید- آیاشما از آن دست بردار هستید عمر پسر خطاب- خدا از وی خشنود باد- گفت: دست شستیم، دست شستیم.
و هم بزار از انس پسر مالک آورده که گفت من آن روز ساقی آن گروه بودم و باده انگور و انجیر را به هم آمیخته و در میان گروه مردی بود که او را ابوبکر می گفتند پس چون نوشید گفت:
"مادر بکررا با درود خویش خوش آمد می گویم.
و مگر تو پس از بستگانت تندرست خواهی زیست؟
برانگیخته خدا به ما می گوید که دوباره زنده خواهیم شد
چگونه آن کس که ریشه کن شده زندگی را باز خواهد یافت " و
در همین هنگام که اینان سرگرم نوشانوش بودند مردی از مسلمانان

[صفحه ۲۰۹]

بر ما درآمد و گفت‌چه می کنید؟ براستی که خداوند بزرگ و برتر از پندار دستور به ناروا بودن‌باده گساری را فرو فرستاده است. تا پایان داستان

بررسی گزارشی که می رساند بوبکر هرگز می گساری نکرد

و هم ابن حجر در " فتح الباری = گشایشی از سوی آفریدگار- " ج ۱۰ ص ۳۰ و عینی در " عمده القاری = پشتوانه خوانندگان- ج ۲۰ ص۸۴- می نویسند از شگفتی ها آن است که ابن مردویه در تفسیر خود از راه عیسی پسر طهمان و او از انس گزاراش کرده که بوبکر و عمر هم میان‌آنان بوده اند و این گرچه زنجیره گزارشی پاکیزه ای دارد ناپسند است و جز به نادرستی آن نمی توانم داوری کنم.
زیرا بو نعیم در " حلیه " در زندگی نامه شعبه از داستان عایشه گزارش کرده که بوبکر چه هنگام مسلمانی و چه پیش از آن در روزگار نادانی از باده گساری خودداری می کرد و آن را بر خویش ناروا می شناخت
و شاید گزارشی که با میانجیان شایسته‌پشتگرمی رسیده و با برتری یافتنش زبانزد گردیده به این گونه بوده که بوبکر و عمر در آن روز به دیدار بو طلحه رفته ولی در می نوشی با آنان همراهی نکرده بودند ولی سپس به گونه ای دیگر گزارشی از راه بزار خواندم که انس گفت من در آن روز ساقی آن گروه بودم و در میانشان مردی بود که او را بوبکر می گفتند و چون باده نوشید گفت ": ام بکر " مادر بکر " را به تندرستی درود فرست "...
این هنگام مردی از مسلمانان بر ما درآمدو گفت: دستور به ناروا بودن می گساری فرود آمده است تا پایان داستان‌و این بوبکر را ابن شغوب می گفتند

[صفحه ۲۱۰]

و برخی پنداشته اند که بوبکر صدیق است و چنین نیست ولی اینکه نام عمر هم در میانه هست می رساند که در نشان کردن او با

نام صدیق لغزش روی نداده و به این گونه می توانیم هر ده‌تن را که در آنجا بوده اند نام ببریم.
امینی گوید: می بینی؟ ابن حجر در یادآوری گزارش درنگ می کند،نه مهری که به خلیفه دارد می گذارد آن را بپذیرد و نه درستی آن راه می دهد که از آن چشم بپوشد پس نخست آمده و آنرا مایه شگفتی می شمارد و سپس با اینکه زنجیره گزارشی آن را پاکیزه می خواند مایه اش را ناپسند می انگارد گاهی گمان می برد نادرست باشد و یک جا هم می نویسد "چون میانجیانی شایسته پشتگرمی دارد با برتری یافتنش زبانزد گردیده "و سر انجام راستی و درستی گزارش، او را از پا در می آرد و این گونه گریبان خود را رها می کند که ": چون نام عمر هم در میانه هست از همین نشانی باید گفت بوبکر یاد شده همان صدیق است،" پس آن دو را نیز از آن یازده تن‌می شمارد که در خانه بو طلحه به باده گساری پرداخته اند.
ابن حجر خود می داند که آنچه بو نعیم از داستان عایشه در " حلیه " آورده نمی تواند در برابر این گزارش استوار و روشن بایستد که با زنجیره های درست باز گو شده- آن هم از زبان مردانی که نگارندگان " شش صحیح " سخنان آنان را سرمایه نگاشته هاشان می گیرند، بو نعیم در حلیه ج ۷- ص ۱۶۰ از راه عباد پسر زیاد ساجی و او از پسر عدی و او از شعبه و او از ابو الرجال محمد پسر عبد الرحمن و او از مادرش عمره و او از عایشه این گزارش را آورده آنگاه گفته: گزارشی شگفت است جز از داستان عباد پسر ابو عدی آن را ننوشتم پایان.
و تازه یکی از میانجی‌های زنجیره، عباد پسر زیاد ساجی است‌که متهم است بر آئین قدریان بوده و موسی پسر هارون گوید: گزارش های او را رها

[صفحه ۲۱۱]

کردم و ابن عدی گفته او از آن مردمان کوفه است که در راه شیعیگری، تند می رفتند و در برتری های این و آن گزارش هائی ناپسند آورده.
"تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۹۴ "
و هم در زنجیره یاد شده می بینم که این گزارش را شعبه از زبان محمد پسر عبد الرحمن- ابو الرجال بازگو کرده با آن که خطیب گوید این پنداری نادرست است زیرا شعبه چیزی از ابو الرجال گزارش نکرده، کسانی هم که می‌گویند این گزارش را شعبه از محمد پسرعبد الرحمن از مادرش عمره گزارش کرده‌سخنی بی پایه بر زبان آورده اند (چون ابو الرجال، کنیه- نام سر پوشیده- ی همان محمد است). تهذیب التهذیب ج ۹ ص ۲۹۵.
و هم ابن حجر و عینی گویند: نزد عبد الرزاق- از معمر پسر ثابت و از قتاده و جز آن دواز زبان انس- گزارشی هست که حاضران در آن انجمن یازده تن بودند
این باده گساری در سالی روی داد که پیامبر مکه‌را گرفت و این هنگام از کوچیدن او به‌مدینه شکوه یافته هشت سال می گذشت، بزم آن در خانه بو طلحه زید پسر سهل برپا شد و پیاله گردانی با انس بود چنانچه در " صحیح بخاری " بخش تفسیر آیه خمر از سوره مائده- آمده- نیز در " صحیح مسلم " بخش اشربه- نوشیدنی ها- باب ناروا بودن باده گساری، و سیوطی در " الدر المنثور = گوهرهای پراکنده ج ۲ ص ۳۲۱ " گوید این گزارش را عبد پسر حمید و ابو یعلی و ابن منذر و ابو الشیخ و ابن مردویه از انس آورده اند.
احمد نیز در مسندخود- ج ۳ ص ۱۸۱ و ۲۲۷- آن را گزارش کرده- همچنین طبری در تفسیر خود ج ۷ ص ۲۴، و بیهقی در" السنن الکبری =

[صفحه ۲۱۲]

بزرگ ترین آئین نامه ها " ج ۸ ص ۲۹۰ و ۲۸۶ و ابن کثیر در تفسیر خود- ۲ ص ۹۳ و۹۴.
چنانچه از زبان معمر و قتاده گزارش شده کسانی که در آن بزم بوده اند به یازده مرد می رسند که ابن حجر در " فتح الباری " ج ۱۰ ص ۳۰ نام ده کس ازآنان را آورده و چنانچه در ص ۲۱۰ گذشت می گوید ": می توانیم ده تن ازآنان را نام ببریم " و ایشان:
۱- بوبکر پسر بوقحافه که در آن روز ۵۸ ساله بوده
۲- عمر پسر خطاب که در آن‌روز ۴۵ ساله بوده
۳- بو عبیده جراح که در آن روز ۴۸ ساله بوده
۴- بو طلحه زید پسر سهل که میزبان بوده و ۴۴ سال داشته زیرا ابن جوزی در " الصفوه " ج ۱ ص ۱۹۱ گوید: در سال ۳۴پس از هجرت در هفتاد سالگی درگذشت
۵- سهیل پسر بیضاء که یکسال پس از این رویداد در سالخوردگی درگذشت
۶- ابی پسر کعب
۷- ابو دجانه سماك پسر خرشه
۸- ابو ایوب انصاری
۹- ابوبکر پسر شغوب
۱۰- انس پسر مالک که در بزم ایشان پیاله گردانی می کرده و آن روز- بر بنیاد درست ترین گزارش ها- ۱۸ سال داشته و در گزارش درست مسلم آمده (بنگرید به بخش ناروا بودن باده گساری در باب نوشیدنی ها و به سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۹ (که انس گفت من کوچک ترین آنان بودم و ایستاده پیمانه در دستشان می نهادم.
یازدهمین کس این گروه از دیده ابن دیده ابن حجر پوشیده مانده و او- بربنیاد

[صفحه ۲۱۳]

آنچه در داستان قتاده از زبان انس آمده- معاذ پسر جبل استو این داستان را ابن جریر در تفسیر خود- ج ۷ ص ۲۴ آورده و نیز: هیثمی در " مجمع الزوائد " ج ۵ ص ۵۲ و عینی در " عمده القاری " ج ۸ ص ۵۸۹ و سیوطی در " الدر المنثور- " ج ۲ ص ۳۲۱ به گزارش از ابن جریر و ابو الشیخ و ابن‌مردویه- و نووی در گزارش صحیح مسلم که در کنار " ارشاد " از قسطلانی چاپ‌شده ج ۸ ص ۲۳۲.
معاذ در آن روز ۲۳ ساله بوده زیرا در سال ۱۸ هجری در گذشته و به گفته ابن جوزی در " صفه الصفوه " به هنگام مرگ ۳۳ سال داشته است.
نامبردگان پس از آنکه دو آیه در ناروا بودن باده گساری فرود آمد با تفسیرهای نادرست و با دیگرگون شناختن آنچه باید از آن دریافت باز هم دست به کار می زدند- چنانکه در ج ششم ص ۲۵۱ از چاپ دوم گذشت- تا آیه مائده فرود آمد: ای کسانیکه (به آئین راستین) گرویده اید جز این نیست که باده گساری و برد و باخت و بت پرستی و تیرهای گرو بندی کاری پلید و اهریمنی است- تا آنجا که خدای برتر از پندار می گوید- پس آیا شما از آن دست می کشید؟ این رویداد در همان سال بود که پیامبر مکه

را گرفت و آنان چون خشم برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- را دیدند- همچنین از سومین آیه- دانستند که دستور به پرهیز و هراس دادن آنان از این کار رسیده این بود از آن دست شستند و عمرگفت دست شستیم دست شستیم.

آلوسی در تفسیر خود- ج ۲ ص ۱۱۵- گوید": پس از فرود آمدن دستور به پرهیز از باده گساری در سوره بقره، بزرگان یاران پیامبر خدا از آنان خشنود باد باز هم آن را می نوشیدند و می گفتند ما تنها آن چه را برایمان سودمند باشد می آشامیم و از این کار باز نایستادند تا دستور سوره مائده فرود آمد ".

ابن ابی حاتم از داستان انس آورده که او گفت: ما باده گساری می‌کردیم که این فراز فرود آمد: از تو درباره باده گساری و برد و باخت می پرسند- تا

[صفحه ۲۱۴]

پایان آیه. ما گفتیم آنچه از آن را برایمان سودمندباشد می نوشیم پس در سوره مائده این فراز فرود آمد: باده گساری و برد و باخت و بت پرستی و تیرهای گرو بندی به جز کارهائی اهریمنی، هیچ نیستندتا پایان آیه، گفتند خدایا از آن دست شستیم.

باده گساری از چه هنگامی ناروا شناخته شد؟

و عبد پسر حمید از زبان عطا گزارش کرده که او گفت نخستین فراز که در ناروا شمردن باده گساری فرود آمد این بود ": از تو درباره باده گساری و برد و باخت پرسش می کنند " تا پایان آیه پس برخی از مردم گفتند ما برای سودهائی که در آن می یابیم آن را می نوشیم و دیگران گفتند آنچه در آن گناه باشد نیکوئی در آن نیست آنگاه این فراز فرود آمد ": ای آنان‌که (به آئین راستین) گرویده اید هنگامی که مست هستید نزدیک نماز نشوید "... تا پایان آیه، پس برخی از مردم گفتند ما آن را می نوشیم و در خانه هامان می نشینیم و دیگران گفتند آنچه ما و نماز گزاردن همراه مسلمانان جدائی بیاندازد نیکو نیست پس این فراز فرود آمد ": ای آنان که(به آئین راستین) گرویده اید باده گساری و برد و باخت "... تا پایان آیه و این هنگام همه از آن دست شستند.

و چون فرازهای چندی درباره باده گساری رسیده و گذشتگان- در زمینه آن- برداشت های گوناگونی نموده و گروهی‌از ایشان، دو فراز از آن میان را -که در دو سوره بقره و نساء آمده- از گونه برونی اش بگردانیده اند، بر این انگیزه در این که از چه سالی می خوارگی، ناروا شناخته شده سخنانی ناساز با هم در میانه هست:

۱- برخی آمده اند و همان گزارشی را گرفته اند که طبرانی از راه معاذ پسرجبل آورده، و بر بنیاد آن ": نخستین چیزی که پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- در هنگام برانگیختگی، مردم را از آن باز داشت، باده

[صفحه ۲۱۵]

گساری بود ودشمنی و کشمکش و دشنام میان مردان " پس اگر هم نگوئیم ناروا شناختن باده گساری، از نخستین دستورهائی بوده که‌پس از برانگیختگی پیامبر رسیده باید آن را از نخستین دستورهائی بشماریم که پس که از کوچیدن او به مدینه داده‌شده، آن چه گزارش بالا را یاری می دهد، این سخن است که بودن آن را از پیامبر،- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- درست می دانند: بزرگ ترین گناهان بزرگ، باده گساری است،همچنین نگاه در آیه هائی که پیرامون باده گساری است گام ما را در این برداشت،

استوارتر می دارد زیرا نخستین آیه آن در سوره بقره یا همان نخستین سوره ای است که در مدینه فرودآمده و آیه دوم نیز در سوره نساء یا همان سوره ای که در آغاز کوچیدن از مکه فرود آمده

و شاید برداشت کسانی هم که ناروا بودن باده گساری را بر شالوده آیه ی بقره نهاده اند همین باشد، عایشه گفته: چون سوره بقره فرود آمد، دستور به ناروا بودن باده‌گساری نیز در لا به لای آن فرود آمد وبرانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- مردم را از آن باز داشت زیرا- بر بنیاد آنچه در جلد ششم ص ۱۹۷ گذشت- سوره بقره پس از همسر شدن عایشه با پیامبر فرود آمد.

جصاص نیز- چنانچه در جلد ششم ص ۲۵۴ از چاپ دوم سخن وی را آوردیم- ناروا بودن باده گساری را بر شالوده همان فراز از سوره بقره استوار می داند و قرطبی‌در " تفسیر " خود- ج ۳ ص ۶۰- گوید: گروهی از اندیشمندان گفته اندباده گساری با همین آیه- که در سوره بقره آمده- ناروا شناخته شده ورازی در ج ۲ ص ۲۲۹ از تفسیر خود گوید ": این آیه که در سوره بقره آمده -

[صفحه ۲۱۶]

ما را به ناروا بودن باده گساری، راه می نماید " در ص ۲۳۱ نیزنشانه هائی بر این راهنمائی می آرد

۲- چنانچه در ص ۱۹۳ از " الامتاع = برخورداری دادن " به خامه مقریزی آمده بلاذری بر آن است که فرمان پرهیز، چهار سال پس از کوچیدن پیامبربه مدینه بوده، و ابن اسحاق گوید که‌به سخن درست تر این پیش آمد در سال چهارم و در گیر و دار با نضیریان روی داده و هم ابن هشام در " سیره " ی خود- ج ۲ ص ۱۹۲- می نویسد: در ربیع الاول از سال چهارم پیامبر بر سر نضیریان فرود آمد و شش شب راه ها را بر آنان بست و در همین میان دستور به ناروا بودن باده گساری فرود آمد. ابن سید الناس نیز در " عیون الاثر =نمونه های برجسته " ج ۲ ص ۴۸ این گزارش را یاد کرده است.

این برداشت را نیز گزارش ابن مردویه از زبان جابر یاری می دهد که او گفت باده گساری پس از رویداد احد ناروا شناخته‌شد و چون نبرد احد در سال سوم پیش آمد، واژه ی " پس از "...را کم و بیش می توانیم برای همان سال چهارم بکار بریم.

۳- چنانچه در " فتح الباری " ج ۱۰ ص ۲۴ و " عمده القاری " ج ۱۰ ص ۸۲ آمده دمیاطی بی چون و چرا بر آن رفته که دستور به پرهیز ازباده گساری در سال ششم یعنی همان سالی داده شده که رویداد حدیبیه را به خود دیده است.

۴- برداشت دیگر آن است که این دستور هشت سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه یا همان سالی‌رسیده که مکه را گشود، و همان روز که بزم یاد شده در سرای بو طلحه بر پا گشت و یک فراز از سوره مائده فرودآمد که باده گساران از کیفر کارشان هراسانده و پرهیز می دهد، تا عمر و کسانی که با وی در آن بزم بودند از نوشانوش باز ایستادند و او گفت: دست‌شستیم، دست شستیم.

[صفحه ۲۱۷]

این برداشت، را با هیچگونه روشنگری نمی توان پشتوانه بخشید زیرا تنها انگیزه‌اش، آن است که باده گساری مردان نامبرده از یاران پیامبر را درست بشمارد و پیش از ناروا شناختن این کار بنماید، که می بینی کسی مانند ابن حجر بی آن که داوری خود را با یکدندگی بر آن استوار سازد از نمای گزارش احمد چنان برداشتی می کند و درج ۸ ص ۲۷۴ از " فتح الباری " می نویسد: آنچه بر می آید این است که ناروا شناختن آن در سال هشتم یا همان سالی بوده که مکه گشوده شد زیرااحمد از راه عبد الرحمن پسر و عله آورده است که او گفت از پسر عباس در باره خرید و فروش باده بپرسیدم و او گفت برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر

وی- را دوستی از تیره ثقیف یا دوس بود که در سال گشودن مکه او را دیـدار کرد و یک مشک می برای او ارمغان آورد برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: بابا فلان،مگر نمی دانی خداوند نوشیدن آن را ناروا شمرده؟ آن مرد روی به برده خویش کرد و گفت پس برو آن را بفروش، برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بروی- گفت بابا فلان چه دستوری به او دادی؟ گفت دستور دادم برود آن را بفروشد، گفت آن که نوشیدن آن را گناه شمرده فروختن آن را هم گناه شناخته، پس مرد فرمان داد تا آن را در آبرفت شنی ریخت.

که تازه اگر هم خیلی بخواهیم به این گزارش پشتگرم باشیم باید بگوئیم دستور به پرهیز ازباده در سال گشودن مکه به این مرد رسیده نه اینکه خود دستور در این هنگام داده شده زیرا این مرد از جائی که پایگاه رسیدن فرمان ها به شمار می‌رفته دور بوده و در بیابان ها میان چادر نشینان می زیسته و چنان پرت می رفته که راه دوستی و نشست و برخاست با مردم را نیز نمی دانسته و گواه این سخن آنکه آمده است و می را به برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بروی و خاندانش- پیشکش می کند، با این که اگر هم گرفتیم می تا آن هنگام‌ناروا نبود باز این چیزی نیست که آن را برای کسی همچون پیامبر- درود و آفرین

[صفحه ۲۱۸]

خدا بر وی و خاندانش -ارمغان بیارد ولی مرد از میان بی سر و پاها برخاسته و رفتاری به آن گونه نموده که از لات ها چشم داشت.

بوبکر در باز نمودن واژه های قرآن (ابا – کلاله) در می ماند

اشاره

ولی از او " بو بکر " در روزگار مسلمانی نیز نه دانش‌آشکاری سراغ داریم و نه پیشگامی برای نبرد و تلاش در راه خدا و نه نمایی از خوی های پسندیده و نه سر سپردگی به کار خدا پرستی و نه استواری بر یک‌بنیاد گرایشی.

از دانش آشکارش در روشنگری قرآن بشنوید که چیز به درد خوری در این زمینه اروی نرسیده، اینک تو و نگارش هائی که در این مایه و هم‌در پیرامون حدیث ها- فراهم آمده که در میان آن ها چیزی از او نمی بینی که بتواند تشنگی کسی را فرو بنشاند یا پاسخگوی خواهنده ای باشد، آری آورده اند که او نیز با دو دستش- عمر پسر خطاب- در ندانستن معنی اب برابر بود، با آن که هر تازی رگ و ریشه داری- حتی تازیان چادر نشین- آن را می دانستند و دور نیست که مردم‌پس افتاده نیز آن را بدانند زیرا آن هم، همسنگ دیگر واژه های تازی است که تازیان- از شهرنشین و بیابان گرد- همیشه آن را بر زبان می آورده اند و واژه ای بیگانه نیست که به زبان ایشان راه یافته و اگر کسی آن را ندانست باکی بر او نباشد و از واژه هائی هم که بسیار اندک به کار میرود شمرده نشده که توده ی تازیان کمتر آن را بر زبان آرند و شناخت آن دور از دریافت برخی باشد.

اگر شگفت می‌آئی، شگرف تر از این، بهانه ای است که کسانی تراشیده

[صفحه ۲۱۹]

و گفته اند: او در روشنگری قرآن به راه احتیاط می رفته و از این روی از باز نمودن معنی اب پرهیز کرده است ولی هر خردمندی

می دانـد جائی بایـد احتیاط نمود که بخواهیم آن چه را در درون لایه های قرآن بزرگوار نهفته، باز نمائیم و خواست آن را روشـن ساخته، آن‌چه را سر بسته آمده آشکار کنیم و آن چه را بر لایه برونی پشت گرم نتوان بود بر لایه های درونی استوار داریم و نیز در جاهائی از این گونه که شتابزدگی و نایستادن و درنگ نکردن -از دیدگاه آئین ما- ناروا است ولی کسی که واژه های تازی آن را به یاری سـرشت و پرورش خود دریافته و- در این‌زبان- رگ و ریشه ای به هم رسانـده کـدام احتیاط او را از باز نمودن آن ها برای دیگران باز می دارد؟

گرفتیم که‌این مرد از زبان توده اش نیز آگاهی نداشته ولی آیا در قرآن فرزانه و در دنباله همین فراز ارجمند از آن هم نیندیشیده که خـدای پـاک می گویـد: که این کالائی است برای شـما و چارپایانتان؟ که این جا دو واژه (فاکهه =) میوه و (اب) را که پیشترآمـده روشن می کنـد: زیرا پاک خداونـد برتر از پنـدار، نیکی های خود بر مردم را گوشـزد می کند: میوه برای آن‌که خودشان بخورند و اب برای چراندن چارپایانشان، پس، از همین دنباله سخن می توان دریافت که یکی میوه است و دیگری علف.

ابو القـاسم بغوی از زبـان ابن ابی ملیکه آورده که از بوبکر درباره یک آیه پرسشـی کردنـد و او گفت: کـدام زمین مرا در خود می گنجاند و کدام آسمان بر سرم سایه می افکند اگردرباره نامه خداوند، سخنی بر زبان آرم که خود چنان چیزی نخواسته بگوید؟

و ابو عبیـده از ابراهیم تیمی گزارش‌کرده که از ابوبکر درباره این سـخن خـدای برتر از پنـدار پرستشـی کردند که " و فاکهه و ابا" گفت کدام آسمان برسر من سایه می افکند و کدام زمین مرابر می دارد اگر چیزی که نمی دانم

[صفحه ۲۲۰]

درست است درباره نامه خداوندی‌بر زبان آرم؟

قرطبی سـخن وی را به این گونه آورده: کدام مرا در سایه خویش می گیرد و کدام زمین مرا بر می دارد و کجا بروم و چه کنم اگر در پیرامون حرفی از نامه خداوند سخنی برزبان بیارم که از- بزرگ و برتر از پندار است- به جز آن را خوسته بگوید؟

بگـذریم، این گزارش را قرطبی در تفسیر خود- ج ۱ ص ۲۹- آورده- نیز ابن تیمیه در " مقـدمه اصول التفسیر =پیشـگفتار شالوده های روشنگری قرآن " ص ۳۰، زمخشـری در " الکشاف = پرده برداری ها " ج ۳ ص ۲۵۳، ابن کثیر در "تفسیر " خود ج ۱ ص ۵ که در ص ۶ نیزجـداگانه داوری خود را به درست بودن گزارش گنجانـده، ابن قیم در " اعلاـم الموقعین " ص ۲۹ که نیز جداگانه داوری خود را به درست بودن گزارش گنجانده، خازن در " تفسیر " خود ج ۴ص ۳۷۴، نسفی در " تفسیر " خود که کنار " تفسیر "رازی چاپ شده ج ۸ ص ۳۸۹، سیوطی در " الدر المنثور " ج ۶ص ۳۱۷ به گزارش از ابو عبیده در نگاشـته خود " فضائل " و از عبـد پسـر حمید، ابن حجر در " فتح الباری " ج ۱۳ ص ۲۳۰، ابن جزی کلـبی نیز در ج ۴ ص ۱۸۰ از " تفسـیر " خود سربسته پیش آمد را بازگو کرده است.

کلاله (= برادر و خواهر تنی یا پدری)

باز می بینیم که خلیفه در نشـناختن واژه کلاله که در آیه تابسـتانی انجام سوره‌نساء فرود آمده با دوستش همرنگ است:از تو درباره کلاله پرسـش می کننـد بگو خداوند چنین فرمان می دهد که اگرکسـی بمرد و فرزند نداشت ولی وی را خواهری بود پس نیمی از آن چه بر جای نهاده از آن او است تا پایان آیه.

پیشوایان حـدیث با زنجیره هائی درست که‌میانجیان آن مردانی شایسـته پشت گرمی انـد از شـعبی گزارش کرده انـد گفت: بوبکر- خدا از وی خشنود باد- را از کلاله بپرسیدند و او گفت: من با اندیشه خود در این زمینه سخن می رانم

[صفحه ۲۲۱]

اگر درست باشد از خدا است و گرنه از من است و از اهریمن، و خداوند و برانگیخته او از آن بیزارند، چنان می بینم که کلاله بستگان بیرون‌از میان فرزندان و پدر باشند، و پس از آن چون عمر- خدا از وی خشنود باد- به جانشینی پیامبر نشست گفت: من از خدا شرم دارم که ابوبکر چیزی بگوید و نپذیرم.

این گزارش را سعد پسر منصور آورده است. و هم عبد الرزاق و ابن ابی شیبه و دارمی در " سنن " خویش ج ۲ ص ۳۶۵ و ابن جریر طبری در " تفسیر " خود ج ۶ ص ۳۰ و ابن منذر و بیهقی در " السنن الکبری " ج ۶ ص ۳۲۳ و سیوطی نیز در " الجامع‌الکبیر "آن را از زبان ایشان گزارش کرده چنانچه از " تربیت = تدوین یافته " نگاشته او ج ۶ ص ۲۰- نیز برمی آید، و باز ابن کثیر در " تفسیر " خود ج ۱ ص ۲۶۰ آن را آورده و خازن در " تفسیر " خود ج ۱ ص ۳۶۷ و ابن قیم در اعلام الموقعین " ص ۲۹

امینی گوید: این برداشت دوم او است ولی نخست بر آن بوده که کلاله تنها بستگانی هستند که فرزند نباشد و در این نگرش نیز عمر پسر خطاب با وی همداستان بود سپس هر دو به برداشتی که‌پیشتر شنیدی گرویدند آنگاه هر کدام راه جداگانه ای رفتند، پسر عباس گفت‌من بازپسین کسی بودم که با عمر پسر خطاب به سخن پرداختم و او گفت من و بوبکر درباره کلاله برداشتی ناساز با هم داشتیم و سخن همان است که من گفته ام و در گزارش درست بیهقی و حاکم و ذهبی و ابن کثیر از زبان پسر عباس آمده که گفت: من بازپسین کسی بودم که با عمر

[صفحه ۲۲۲]

به سخن پرداختم و شنیدم می گفت، سخن همان بود که من گفتم پرسیدم چه گفتی؟ پاسخ داد: کلاله از آن کسی است که او را فرزندانی نباشند.

این سخن را عمر پس از زخم خوردن به زبان رانده وگرنه با نشستنش به جای بوبکر گفت من‌شرم با او در این باره ناسازگار نمایم- که گذشت- و پس از آن نیز یک‌بار گفت: روزگاری بر من آمد که نمی دانستم کلاله چیست تا پی بردم کلاله آن است که کسی نه فرزند داشته باشد ونه پدر و پس از همه این ها با بینائی‌بر آنچه می گفت، گفت آنچه گفت.

من نمی دانم آن احتیاط کاری که خلیفه بر خویشتن بایسته شناخته بود- آن هم‌با سختی و تندی ای که از گفتن معنی اب باز ایستاد- اکنون کجا گریخته؟ و کدام آسمان سایه بر سرش افکند و کدام‌زمین او را در برگرفت و کجا رفت و چه کرد در اینجا در زمینه کیش خداوندسخنی گفت که درستی آن را از گمراه کننده بودنش باز نمی شناخت و نمی دانست آیا از خداست یا از خودش و از اهریمن؟ و چگونه آیه تابستانی بر اوپوشیده ماند؟ با آنکه- بر بنیاد آنچه در ج ۶ ص ۱۲۷ از چاپ دوم گذشت - پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- همان فراز را برای شناختن کلاله بس می شمرد و باز چگونه این سخن- از خدای برتر از پندار- از دیده وی پنهان ماند که: اگر نمی دانستید از کسانی که یادآورد خدا رامی شناسند بپرسید؟ و چرا نپرسید و نیاموخت و روی به کسانی نیاورد که نامه یادآور خدا را می شناختند با آنکه خواه ناخواه می دانست آنان کیانند، روشن وی چنان می نماید که فرمان های آئین، مرزبندی شده و در بسته نیست وگویا بستگی دارد به دریافت ها و بهره‌ها، و هر کس می تواند به برداشت خودپشتگرم باشد، که اگر این پندارها رادرست انگاریم هر کس را می رسد که چون‌در زمینه نامه خدا و برنامه پیامبر سخنی از او

[صفحه ۲۲۳]

بپرسند پاسخی از سر نگرش خود بدهد و بگوید اگر درست باشد از خداوند است وگرنه از من و از اهریمن.

مجتهدان بزهکار

آری این دستورهائی که برداشت های ویژه، پشتوانه آن است نیاز به آن دارد که کسی در برابر خداو برانگیخته او به گستاخی پردازد و آن هم برای هیچ کس دست نمی دهد و ناگزیر ویژه گروهی خواهد بود- و نه برای همگان- که پنداری اجتهاد (= تلاش برای پی بردن به دستورهای‌خدا) در نزد این گروه برابر با همین‌شیوه بوده است نه این که فرمان های یاد شده را از راهنماهای گسترده و جداگانه آن- نامه خدا و برنامه پیامبر- به در آرند و از این جا است‌که می پندارند کسانی همچون:

عبد الرحمن پسر ملجم کشنده سرور ما فرمانروای گروندگان

و ابو الغادیه کشنده یار بزرگوار پیامبر عمار پسر یاسر- درود خدا بر او-

و معاویه پسر ابو سفیان کشنده هزاران از پاکان و بی گناهان

و عمر و پسر نابغه- عاصی پسرعاصی (بزهکار پسر گنهکار)-

و خالد پسر ولید که بیدادگرانه مالك را کشت‌و با همسرش پلیدکاری کرد.

و طلحه و زبیر شورش کنندگان بر پیشوای راستین- که پیشوائی او هم با گزینش مردم و هم با دستور پیامبر استوار گردیده.

و یزید باده گسار و تبهکار که نامه زندگی اش پر از برگ های سیاه و

[صفحه ۲۲۴]

سراسر آن تیره ترین روزها است برای‌مردمان

آری همه ایشان مجتهدان اند که در راه کیش خداوند به تلاش برخاسته اند و درآن برداشت های ناساز با دستوراسلام- و با راه درست- به گونه ای روشنگری از سخن خدا پشت گرم بوده و برای ستم های کین توزانه شان شایسته بسی پاداش های نیکو بند.

ابن حجر در "اصابه " می نویسد- ج ۴ ص ۱۵۱ "-: گمان بر آن است که یاران پیامبر در همه آن جنگ و کشمکش ها با یکدیگر به گونه ای روشنگری از سخن خدا پشتگرم بوده اند و چون هر کس اجتهاد کند و در راه کیش خدا به تلاش برخیزداگر چه به راه نادرست افتد پاداش نیکو می گیرد و هنگامی که این برداشت درباره تك تك از انبوه مردم به استواری‌پذیرفته آید پذیرش آن درباره یاران پیامبر بسی سزاوارتر است. "

آفرین و باز هم آفرین به این کیش و به به که مجتهدان و تلاش کنندگان در راه خدا از میان توده محمدیان- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- چه بسیار شده اند تا جائی که آشوبگران شام و مردم پشت و بی خرد و فرومایگان‌تازی و سبك سرانی که به زبان پیامبر با یکدیگر همدسته شدند و زادگان طلقا همه مجتهد به شمار می روند و به گونه ای روشنگری از سخن خدا پشتگرم گردیده اند

و زهی زهی بر آنان که جامه اجتهاد و تلاش در راه خدا را به‌نادرست بر کسانی می پوشانند که پیکره‌های تباهی اند و کشندگان برگزیدگان ونیکان، و تاخت کنندگان بر آئین اسلام و بر آستان پاك برانگیختگی و بیرون شدگان از مرز نامه خدا و برنامه پیامبر،

گروه بیدادگر و نافرمان، و خو گرفتگان به بد کنشی و تبهگاری و کینه ورزی با تبار پاک پیامبر آن هم در زیر درفش آزاد شده

[صفحه ۲۲۵]

پسر آزاد شده و نفرین شده پسر نفرین شده به زبان بزرگ ترین پیامبران

برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- چه راست گفت که: آسیب کیش ما از سوی سه کس است: دانشمند تبهکار، پیشوای بیدادگر و تلاش کننده و مجتهد نادان.

و همین ننگ و کاستی برای اسلام بس که چنین برجستگانی دارای این برداشت های گمراه کننده و خامه های زهر آگین دارد که دامن بزه پیشگان را از پلیدی تبهکاری و دو روئی پاک می نمایند و نیکوکار و بدکار و راست رو و گمراه و پاک و پلید را در کنار هم می نهند و با یک چوب می رانند و- با مانند های این سخنان ناچیز و این لاف های میان تهی و برداشت های کم خردانه- توده را از راه راست پرت می نمایند وتبهکاری های بزرگی را که بر خداوند -و برانگیخته او- و نامه اش و برنامه‌اش و جانشینش و خاندانش و دوستان ایشان- روا داشته شده در دیده توده‌دینداران، کوچک می نمایند، گران است سخنی که از دهان ایشان بیرون می آید و چیزی جز دروغ نمی گویند پس هر که کاری نیکو کند- هر چند هم بسیار اندک باشد- پاداش آن را می بیند و هر که کاری بد انجام دهد- هر چند بسیار اندک- سزای آن را خواهد دید.

چون و چند آگاهی بوبکر از نامه خدا

و نخستین کسی که- به این گونه- دروازه های اجتهاد را گوشه و لایه نهانی دستورها را پشتوانه گرفت و با آن دو دست آویز، دامن تبهکاران را پاک نمایش داد و مردان بزه پیشه کنش را یاری رساند، خلیفه نخست بود که با همین بهانه ساختگی، دامن خالد پسر ولید را از چرک گناهان سهمناکش شستشو داد و کیفری را که می بایست بروی بچشاند از او دریغ داشت- چنانکه اگر

[صفحه ۲۲۶]

خدای برتر از پندار بخواهد- به گستردگی آن را خواهیم آورد.

این نمونه ای بود از پیشرفت های خلیفه در روشنگری قرآن، و تازه آن چه از وی در این زمینه گزارش شده بسیار اندک است چنانچه حافظ جلال الدین سیوطی در " الاتقان = استوار کاری " ج ۲ ص ۳۲۸ می نویسد:

"ده تن‌از یاران پیامبر- در روشنگری قرآن -آوازه به هم رسانده اند: خلیفه های چار گانه، پسر مسعود، پسر عباس، ابی پسرکعب، زید پسر ثابت، ابو موسی اشعری‌و عبد الله پسر زبیر، از میان خلیفه‌ها نیز بیشتر از همه از علی فرزند ابو طالب گزارش رسیده و آنچه از سه تن دیگر آورده اند بسی ناچیز است و این هم انگیزه ای ندارد جز این که زودتر در گذشته اند چنانکه همین انگیزه را نیز می توان در پاسخ کسی آورد که بپرسد چرا ابوبکر- خدا از وی خشنودباد- حدیث های کمتری بازگو کرده و من در دانش روشنگری قرآن جز سخنانی بسیار اندک- که از ده فراز هم نمی گذرد- چیزی از ابوبکر- خدا از وی‌خشنود باد- به یاد ندارم.

ولی از علی سخنان بسیاری در این زمینه رسیده‌و معمر از وهب پسر عبد الله و او از ابو الطفیل آورده که دیدم علی سخنرانی می کرد و می گفت از من بپرسید که به خدا سوگند درباره چیزی‌از من پرسش نخواهی کرد مگر شما را آگاه می کنم، از من درباره نامه خداوند بپرسید که به خدا سوگند هیچ فرازی از آن نیست مگر می دانم در شب فرود آمده یا در روز و در کوه یا بر زمین

هموار.

و بو نعیم در " حلیه" از پسر مسعود گزارش کرده که گفت قرآن‌بر هفت حرف فرود آمده که هیچ حرفی از آن نیست مگر پوسته ای برونی دارد و لایه ای نهانی و به راستی که نزد علی- پسر ابیطالب- از پوسته برونی‌تا لایه نهانی آن، همه را می توان یافت.

و هم سیوطی از زبان ابوبکر پسر عیاش- و او از نصیر پسر سلیمان احمسی

[صفحه ۲۲۷]

و او از پـدرش- آورده‌که علی گفت: البته و به خـدا سوگنـد هیـچ آیه ای فرود نیامـد مگر دانسـتم درچه باره فرود آمد و کجا فرود آمد و به راستی پروردگارم دلی در یابنده به‌من بخشید و زبانی پرسنده. "

امینی گوید: این سـخنان بی اندیشه ای که سـیوطی پیاپی می نگارد از چیست؟ آیا کسی نیست از این مرد بپرسد، چگونه آمدی ای و کسـی را میـان یـاران پیـامبر در روشـنگری قرآن، بلنـد آوازه می شـماری که خـودت بـا آن همه دانش و پژوهشـگری می گـوئی سخنـانی که در این باره از زبان وی یافته ام به ده فرازنیز نمی رسـد؟ آری خوش دارد که میان او و سـرور ما فرمانروای گرونـدگان جـدائی ننهد که در این باره از زبان وی گزارش شده است آنچه شده است و فراموش می کند که خدای برتر از پندارمی گوید: آیا کسانی که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟

پیشوای خلیفه در باز نمایی برنامه پیامبر

اشاره

درایـن زمینه نیز همه آن چه که احمـد رهبـر حنبلیـان در " مسـند ج ۱ ص ۲ تا ۱۴ از زبـان وی آورده هشـتاد حـدیث می شود که مکررات آن به بیست می رسد و آن چه می ماند از نزدیک شـصت حدیث نمی‌گذرد با اینکه احمد، این نگارش خویش را از میان بیش از پنجاه هزار و هفتصد حدیث دست چین کرده و خود هزار هزار حدیث از بر می دانسته

و ابن کثیر نیزپس از تلاش های سخت، حـدیث های بو بکر را در ۷۲ شـماره فراهم کرده و گردآورده خود را " مسـند الصدیق" نامیده

و پس از ابن کثیر، جلال الدین سیوطی‌با آن همه دانش و احاطه ای که

[صفحه ۲۲۸]

در حدیث داشته از اندیشه فراوان و بالا و پائین نگریستن بسیار، دنباله‌کار را گرفته و این دسته حدیث ها را به ۱۰۴ شماره رسانیده و همه را در ص ۵۹ تا ۶۴ از " تاریخ الخلفاء " آورده‌است.

و هم گوینـد که ابوبکر ۱۴۲ حـدیث گزارش کرده که بخاری و مسـلم در بازگو گری ۶ از آن میان همداسـتانند چنانچه یازده تا از آن ها را نیز تنها بخاری گزارش کرده و یکی را تنها مسلم.

بررسی در زنجیره حدیث هایی که از زبان ابوبکر بازگو شده

و پژوهشگران را می رسد که در زنجیره‌یا در زمینه و مایه بسیاری از آن حدیث ها به چون و چرا نشینند چرا که پاره ای از آن میان را حدیث نمی توان شمرد بلکه سخنی است که خود بو بکر بر زبان آورده همچون این گفتار وی به دختر زاده پیامبر- حسن درود خدا بر او-: پدرم برخی این باد که به پیامبر می ماند و به علی مانند نیست.

و این گفتار وی: پیامبر خدا در کار جنگ به مشورت پرداخت.

و این گفتار وی: برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- شتری به بوجهل ارمغان داد.

و پاره ای دیگر از آن میان‌را نیز در هنگام داوری باید ساختگی شمرد، یا با نامه خداوند و برنامه پیامبر ناسازگار است یا خرد و منطق وطبیعت، دروغ بودن آن را در می یابد همچون این سخنان که از زبان وی بر فرستاده خدا بسته اند:

۱- اگر من در میان شما برانگیخته نمی شدم البته عمر برانگیخته می شد.

۲- خورشید بر هیچ مردی بهتر از عمر نتابید

۳- اگر زندگان بر مرده بگریند آب جوشان دوزخ بر وی ریخته می‌شود

۴- داغی دوزخ بر پیروان من بیش از گرمای گرمابه نیست

که فراز نخست زنجیره های چندی دارد که هیچ کدام درست نیست، زنجیره نخستین از پسر عدی است و میانجیان گزارش آن:

[صفحه ۲۲۹]

۱- زکریا پسر یحیای و کار یکی از بزرگ ترین دروغ پردازان است که سرگذشت وی در میان دروغ پردازان در جلد پنجم ص ۲۳۰ از چاپ دوم گذشت

۲- بشر پسر بکر که به گفته ازدی: دانسته نیست کیست و گزارش وی را نکوهیده می شمارند " لسان المیزان " ج ۲ ص ۲۰

۳- بوبکر پسر عبد الله پسر ابو مریم غسانی، احمد گفته نکوهیده است و عیسی پسر یونس به سخن وی خرسندی نمی داد و هم از راه ابو داود از احمد گزارش شده که او بی ارزش است و ابو حاتم گفته از ابن معین درباره او بپرسیدم پس وی را نکوهید و ابو زرعه گفته: نکوهیده است و حدیث او ناپسند و ابو حاتم گفته: حدیث وی نکوهیده است و میانجیان زنجیره او دزدانی اند که کالای وی را گرفتند تا دچار آشفتگی گردید و جوزقانی گفته: گزارش وی نیرومند نیست و نسائی گفته: نکوهیده‌است و ابو سعد گفته: حدیث های فراوان دارد ولی نکوهیده است و دار قطنی گفته: او از کسانی است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی، هم با بنیادهای شناخته شده ناساز است و هم جز از راه وی دریافت نشده

زنجیره دوم نیز از پسر عدی است و میانجیان آن:

۱- مصعب پسر سعید، ابو خثیمه مصیصی، پسر عدی گفته: وی‌گزارش ها را دیگر گونه می گردانید و از زبان مردانی که سخن آنان را پشتوانه توان گرفت حدیث هائی ناپسند بازگو می کرد و هم گفته: نشانه های ناتوانی و نااستواری در گزارش های او آشکار است و ابن حبان گفته وی کاستی زنجیره حدیث ها را پنهان می داشته و آن ها را دگرگون می نموده، صالح جزره گفته پیرمرد کوری بوده که‌نمی دانسته چه می گوید و ذهبی حدیث هائی از زبان او آورده و آن گاه

[صفحه ۲۳۰]

گفته: این ها را جز گرفتاری هائی ناپسند برای خود نتوانیم شمرد.
۲- عبد الله پسر واقدی: پسر عدی و جوزقانی و نسائی گویند: وی از کسانی‌است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی، هم با بنیاد های شناخته شده ناساز است و هم جز از راه وی دریافت نشده، دیگران هم گویند او راارج نباید نهاد و ازدی گفته: وی حدیث هائی نکوهیده دارد و احمد گفته بگمانم وی کاستی حدیث ها را پنهان می‌داشته و آن را دیگرگون می نموده و ابو زرعه گفته: گزارش وی ناپسند است و چیزی از زبان او نشاید بازگو کرد وبخاری گفته حدیث وی نکوهیده است چون از کسانی است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی، هم با بنیاد های شناخته شده ناساز است و هم جز از راه‌وی دریافت نشده و ابن حبان گفته: درگزارش های او سخنانی ناپسند راه یافته و از این روی روا نیست آن را پشتوانه بگیریم و صالح جزره گفته: نکوهیده و اندک خرد است و ابو احمد حاکم گفته: گزارش وی استوار نیست ۳.- مشرح پسر عاهان: پسر عدی و ابن حبان گفته اند: سخن وی را نشاید پشتوانه گرفت و دیگران گفته اند: اززبان عقبه حدیث هائی نکوهیده باز گفته و او و عقبه را سزاوار پیروی نباید دانست دیگران گفته اند: گزارش‌هائی را که تنها او آورده باید رها کرد. ابن جوزی هم در " الموضوعات = ساخته ها " حدیث یاد شده را با همین دو زنجیره آورده و گفته ": این حدیث‌را درست نیست که از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- بدانیم زیرا یک میانجی زنجیره نخستین زکریا پسر یحیی است از دروغ پردازان بوده وبه گفته ابن عدی از پیش خود حدیث می ساخته

[صفحه ۲۳۱]

و در زنجیره دوم نیز عبد الله پسر واقد است که احمد و یحیی گفته اند سخن وی ارزش ندارد و نسائی گوید: وی از کسانی است که به دروغگوئی شناخته شد و حدیث وی، هم با بنیاد های شناخته شده ناساز است وهم جز از راه او دریافت نشده و ابن حبان گفته: بر شیرازه دفترهایش داغ‌ننگ چسبانیدم، پس بیهوده است که کسی‌گزارش وی را پشتوانه خود گرداند. "
زنجیره سوم از ابو العباس زوزنی است در نگارش او " شجره العقل = درخت‌خرد " و با این پرداخت: عمر اگر من برانگیخته نمی شدم، تو برانگیخته می‌شدی، از میانجیان این زنجیره نیز:
۱- عبد الله پسر واقد است که سخن درباره وی را در بررسی زنجیره دوم آوردیم.
۲- راشد پسر سعد پسر حمصی، چنانکه حاکم یادآوری کرده دار قطنی‌او را نکوهیده می شمرده، و به همین گونه ابن حزم نیز او را نکوهیده می شناخته و به گفته بخاری وی در نبرد صفین از همراهان معاویه بوده پس به یاری گفته ای آشکار از بزرگ ترین پیامبران، وی را از گروه بیداد گران‌می دانیم، و چنانچه در " کشف الخفاءج ۲ ص ۱۶۳ " آمده صغانی این گزارش رااز این راه یاد کرده و گفته: ساختگی است.
زنجیره چهارم از دیلمی است که به ابو هریره می رسد و با این پرداخت: اگر من در میان شما برانگیخته نمی شدم البته عمر برانگیخته می شد خداوند عمر را با دو فرشته یاری کرده‌که او را پیروز گردانیده و در راه راست استوار می دارند و چون بلغزد روی او را بر می گردانید تا به راه راست آرند.
یکی از میانجیان این زنجیره، ابو صالح اسحاق پسر نجیح ملطی ازدی است که به گفته احمد از دروغ پردازترین مردم است و ابن معین گفته‌او دروغ پرداز و دشمن خدا و مردی بد کنش و پلید است، گروهی در بغداد بودند که حدیث

[صفحه ۲۳۲]

بافی می کردندو اسحاق ملطی از آنان است ابن مریم نیز درباره او گفته: از کسانی است که در دروغ پردازی و حدیث سازی آوازه‌ای بلند دارند، علی بن مدینی گفته ارجی به او نباید نهاد و نکوهیده استو گزارش هائی شگفت انگیز باز گو کرده. و عمر پسر علی گفته: دروغ پرداز بوده و حدیث سازی می کرده و جوزقانی گفته نه کسی است که به گزارش او پشتگرمی می توان داشت و نه در نگهداری گزارش ها درستکاری را پیشه گردانیده و هم گفته: او دروغ پرداز و حدیث ساز است که پذیرفتن گزارش وی روا نیست و نشاید حدیث او را پشتوانه گرفت و باید کار او را روشن ساخت. جهضمی و بخاری نیز گفته اند گزارش وی‌نکوهیده است و نسائی گفته دروغ پردازو از کسانی است که به دروغگوئی شناخته گردیده و حدیث وی، هم با بنیاد های شناخته شده ناساز است و هم‌جز از راه او دریافت نشده و گزارش های وی را رها کرده اند و ابن عدی گفته: گزارش های وی سخنانی ساختگی است که از خودش درآورده و انبوه آنچه را باز گو کرده به ابن جریح بستهو هر گزارش نکوهیده ای را به دروغ اززبان وی آورده، پایگاهش در میان نکوهیدگان روشن است و او از آنان بوده که حدیث می ساخته اند و ابن حبان گفته: دجالی از دجال ها است که آشکارا حدیث بافی می کرده، برقی گفته: او را دروغگو می شمارند و ابو سعید نقاش گفته: در حدیث سازی آوازه ای بلند دارد و گفته: ابن طاهر گفته که او دجال و دروغ پرداز است و ابن جوزی گفته: همه همداستانند که او حدیث بافی می کرده است.

دیلمی پس از آن که حدیث را با زنجیره یاد شده آورده گوید: راشد پسر سعد نیز از مقدام پسر معدیکرب و او از ابوبکر راست رو همین حدیث را آورده اند- و خدا داناتر است.-

امینی گوید: در بر رسی زنجیره سوم، نکوهیدگی راشد را دانستی و صغانی

[صفحه ۲۳۳]

این گزارش اورا ساختگی شمرده چنانچه عجلونی نیز داوری او را در " کشف الخفاء- " ج ۲ ص ۱۶۳ و ۱۵۴ به زبان آورده و این گزارش‌را همچون درم ناسره شمرده به همین گونه خود سیوطی در " اللئالی المصنوعه- " ج ۱ ص ۳۰۲- آن را از گزارش های ساختگی شمرده و البته خود وی در " تاریخ الخلفاء " همین گزارش را که زنجیره ای به اینگونه دشوار و نه چندان نیکو دارد از حدیث های بو بکر شمرده با آن که سرگذشت گزارشگران آن که کسانی همچون اسحاق ملطی اند بر وی پوشیده نبوده ولی چه باید کرد خوش داشته هر چند با مانندهای این سخن هم شده حدیث های او را افزون تر بنماید زنجیره آن را نیز نیاورده که خوانندگان، ساختگی و من در آورد بودن آن را در نیابند و ندانسته که خداوند از پی او است و وی‌را به پای شمارشگری خواهد خواست.

برویم سراغ دومین حدیث

که آن را حاکم‌در " مستدرك " ج ۳ ص ۹۰ با میانجیان خود آورده است- از زبان عبد الله پسر داود واسطی خرما فروش و او از عبد الرحمن برادرزاده محمد پسر منکدر و او از جابر- خدا از وی خشنود باد- که گفت: یك روز عمر پسرخطاب به ابوبکر راست رو- خدا از آندو خشنود باد- گفت: ای بهترین مردم‌پس از برانگیخته خدا بوبکر گفت اگر تو چنین گفتی من از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- شنیدم می گفت‌آفتاب بر هیچکس بهتر از عمر نتابید.

ذهبی در " تلخیص المستدرك " دنباله این گزارش را گرفته و گفته: می گویم‌این عبد الله را که میانجی گزارش استنکوهید می شمارند و در پیرامون عبد الرحمن نیز سخن ها است و این حدیث به‌بافته ها می ماند. و در " میزان الاعتدال " ج ۲ ص ۱۲۳ می

نویسـد: این گزارش را عبـد الله پسـر داود خرما فروش گزارش کرده و او از کسانی است که با کیش بد و ناشایست نابود شده و عبد الرحمن برادرزاده محمد منکدر نیز شناخته نیست و از حدیث وی پیروی نباید کرد و ترمذی گفته: زنجیره او بی پایه است.

[صفحه ۲۳۴]

امینی گوید: از عبد الله پسر داود خرما فروش بگوئیم که به گفته بخاری در او جای سخن است و ابو حاتم گفته: در کار خود استوار و نیرومنـد نیست و گزارش های او سـخنان نکوهیـده است و حاکم ابواحمـد گفته: در نزد حدیث خوانان به اسـتوار شـناخته نشده و نسائی گفته: نکوهیـده است و ابن حبان گفته گزارش های بسیار ناپسـندیده ای دارد و گزارش‌های نکوهیـده را از زبان کسانی که آوازه ای دارند بازگو می کند و روا نیست که حدیث وی را پشتوانه گیریم، دار قطنی هم او را نکوهیده شمرده است.
درباره عبد الرحمن نیز بشـنوید که یحیی پسر معین گفت کسـی به این نام نمی شـناسم و چون ابراهیم پسـر جنید این حدیث بر وی خواند یحیی گفت: عبدالرحمن را نمی شناسم و حدیث را ناشناخته و نکوهیده شمرد.
و این ها بود تا در سده هشـتم حریفش دانا بیامدو در ص ۳۸۸ از نگاشته خود " الروض الفائق = گلزارهای برتر " داستانی ساختگی جـای داد در برتری سـرور مـا فرمـانروای گرونـدگان و بوبکر- هر دو- و آن را گزارشـی در برتری بوبکر اززبان علی- درود بر او- شمرد. به این گونه: بو هریره گفت بوبکر راست‌رو و علی پسر ابیطالب- خـدا از آن دو خشـنود باد- روزی به خانه برانگیخته خدا- درود و آفرین خـدا بروی- شدند علی به بوبکر- خدا از آن‌دو خشـنود باد- گفت: تو پیش بیفت‌و نخستین کسـی باش که در را می کوبـد،در ایـن بـاره نیز پافشـاری کرد ولی بـوبکر گفت علی تـو پیش بیفت، علی گفت من بر مردی پیش نمی افتم که دربـاره او از برانگیخته خدا- درود و آفرین‌خدا بر وی- شـنیدم می گوید: پس از من، خورشـید بر هیچ مردی نتافت و از کسی روی بر نتافت که برتر از بوبکرراست رو باشد، بوبکر گفت من بر مردی گفت من بر مردی پیش نمی افتم که‌از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدابر وی و خاندانش- شنیدم درباره اومی فرمود:

[صفحه ۲۳۵]

بهترین زنـان (= فاطمه) را به بهترین مردان دادم تاپایان داسـتان که در آن، شـش برتری وبرجسـتگی برای بوبکر شـمرده- آن هم به زبـان علی- و به همین گونه از زبـان بوبکر برای علی- که هیـچ فرازی‌از آن را سـیوطی در حـدیث های بوبکرنیاورده با آن که زور می زده هر چه بیشتر می تواند برشـماره این حدیث ها بیفزاید و چشم پوشـی او از این داسـتان، انگیزه ای نداشته جز همین که دروغ بودن آن بسـیار نمایان است و شیوه سخن پردازی اش زشت، و نشانه های ساختگی بودن ازپوسته برونی و لایه درونی اش روشن، و چنانچه در فرازهای آن می بینی کسـی آمده است و آشکارا و پیاپی سخنانی بی‌اندیشه بر زبان رانده آری هر یک از حدیث تراشان در گزارش بافی شیوه ای دارند و هر کدام را راه و روشی ویژه است و کارشان به یکسان نیست!
بپردازیم به بررسی در حدیث سوم:
که ناپسـند بوده آن نیز هویدا است و همانند حدیثی است که در جلد ششم ص ۱۶۲ از چاپ دوم از زبان عمر آوردیم وبر بنیاد آن: مرده را برای گریسـتن زنـده بر وی شـکنجه می دهند و عایشه دربرابر او این حدیث را ناپسـند شـمرد و تازه با نامه بزرگوار خداوند ناسازگار است که می گویـد: بار گناه هیچکس را بر دوش دیگری ننهنـد وماننـده های این فراز، که در جلد پیشـین در این باره به گسترده گی سخن راندیم- برگردید به همانجا ص ۱۵۹ تا ۱۶۷ از چاپ دوم.

گذشته از آنکه با دادگری خداوند ناسازگار است زیرا اگر هم پنداشتیم که این گریه نا رواست باز شکنجه کردن کسی برای گناهی که دیگری انجام داده دور از آئین دادگری خداوندی است و خردهای درست آن را نپذیرفته هر دانائی گوینده این سخن را در خور سرزنش می شمارد. بسی برتر است خداوند از آنچه ایشان می گویند.

[صفحه ۲۳۶]

بپردازیم به بررسی در حدیث چهارم:

داغی دوزخ بر پیروان من همچون گرمابه خواهد بود.

که این نیز از هر چیز به دروغ های بی خردان یا کسانی می ماند که بخواهند کار خدای پاک- را که چنان سترک است- خرد نمایند یا ساده دلان توده را بفریبند که خود را در دامن گناهان پرتاب کنند به پندار این که سوزش سر سخت دوزخ- که خدای سختگیر و داد خواه ستمدیدگان برای همه بزهکاران برافروخته- به مسلمانان آسیبی نمی رساند و تنها برای مردمان پیشین و کسانی از توده کنونی است که اسلام راگردن نگرفته اند و تو اگر اندیشه کنیدر آتش سوزان خداوند که شرار آن در دل ها زبانه می کشد و هیزمش از تن مردم است و از سنگ و آن هم روزی که در آتش دوزخ گداخته شوند و پیشانی و پهلوی آنان را به آن داغ کنند و آن هنگام که دوزخ را سخت بیفروزند و دوزخ برای بینندگان آشکار شود و شراره هائی بیافکند که هر زبانه اش به یک کاخ می ماند و به شتران زرد موی و هرگز و با هیچ بها از آن نرهند که آتش دوزخ بر آنان دامن می کشد و سر و چهره و اندام را یکسره می سوزاند همان روز که آنان را به رو درآتش کشند که هان اکنون شکنجه دوزخ را بچشید و چه می دانی دوزخ چیست شرار آن چیزی را بر جا نمی گذارد و رها نمی کند، بر آدمیان روی می نماید و نوزده تن کارگزار آنند گویند چه چیز

[صفحه ۲۳۷]

شما را به دوزخ در افکند؟ باسخ دهند ما از نماز گزاران نبودیم و مستمندان را خوراک ندادیم و کسانی را که با بیهودگی به سر می بردند همراهی کردیم و به راستی درخت زقوم دوزخ خوراک گنهکاراناست که در شکم هاشان چون مس در آتش گداخته می جوشد، آن سان که آب- بر روی آتش- جوشان است. و باز اگر بیندیشی در سخن رمز آمیز خداوندگار پاک در آن جا که سستی کنندگان در رهسپار شدن به سوی نبرد در راه خدا در گرمای تابستان را می هراساند می گوید: بگو آتش دوزخ داغتر است اگر بیندیشند و آن جا که خورندگان دارائی های پدر مردگان را بیم می دهد و گوید: جز این نیست که آتش در شکم هاشان فرو می برند و زود است که به دوزخ و در آتش سوزان در افتند و بسیاری مانند های این سخنان جای دو دلی نمیگذارند که همه گروه ها در برابر آن یکسان اند بلکه روی سخن در این گفتارها به سوی مسلمانان- یا همان امست مرحومه (= گروه آمرزیده)- است که خدا می خواهد آنان را پیراسته‌گرداند پس اگر آنان را با بیم دادن ازانجام گناه باز دارد سزاوارتر است تا گروه های از میان رفته ای را که بر سر آنان گذشت آنچه گذشت- چه از فرجام خوش فرمانبری و چه از سرانجام‌بد فرمانی که همه در گرو کارهای خویش رفته اند- خداوند با این سخنان خواهد مهربان خود را به مسلمانان هر چه رساتر نماید و پرورش آنان را از نیکوئی بیشتری برخوردار سازد زیرا این فرازها شایسته مردان را به گریه می افکند و دل پرهیزکاران را به دردمی آرد و سرشک از دیده دوستان خدا روان می دارد و سرور آنان فرمانروای گروندگان را به روزی می نشاند که در دل شب سیاه همچون مار گزیده به خویش بپیچد، و موی چهره خویش به دست گرفته اندوهگنانه

[صفحه ۲۳۸]

بگریـد و بگوید: پروردگار ما پروردگار ما و پس از آن که زاری ها کرد روی به گیتی‌آرد که آیا فریفته من شده ای؟ آیا آرزویت را در نزد من می جوئی؟ دور است دور است دیگری را بفریب که من سه‌بـار از تو بریـدم (و چونـان زنی شـناختم که سه بار از وی جدا شده ام)زندگی تو کوتاه است و انجمنت ناچیز وآبرویت اندک، آه آه از کمی توشه ودوری سفر و سهمناکی راه!

آنگاه چه همانندی هست میان این شـراره های سـر گردان کننده با یک گرمابه که گرمای آن بهداشتی است، و به یاری آن چرک ها سترده می شود و

[صفحه ۲۳۹]

تن به عرق‌می نشیند و رنـج های آن از میان می رود و پیکر آدمی آسوده می گردد؟ آیابه همین گونه می هراساننـد آدم گنهکاررا که سـتمگر و نـادان آفریـده شـده و چنان در راه هوس افتاده که بازگشـتنی‌نیست؟ و همان آدمی را که خرد و راه یافتن و داسـتان و حدیث وی چنین است؟

[صفحه ۲۴۰]

فراوانی آئین نامه های پیامبر و سنجش بوبکر با دیگران در آگاهی از آئین نامه ها

این بود بالاترین مرزی که کوشـش پژوهشـگران می توانـد آنان را به‌آگاهی خلیفه از آئین نامه پیامبر راه بنماید و این بود گنجایش دانش هـای وی‌در ایـن زمینـه، و اگر مـا ۱۰۴ یا ۱۴۲ حـدیثی را که- درست یـا نـادرست- از زبـان خلیفه بـازگو کرده انـد- چه در روشـنگری قرآن و چه دربـاره دسـتورهای‌آئین و سود رسـانی های دیگر- همه را بگـذاریم در برابر گزارش هائی که برنامه ارجمند پـاک ترین پیـامبران را می نمایـد آنگـاه می بینیم همچون چکه ای است از دریای بی کران، که به یاری آن نه پایه ای اسـلام را می تواناسـتوار داشت و نه هیچکـدام از بنیادهـای کیش ما را پشـتوانه می شود بخشـید و نه تشـنه دانش را سـیراب شایـد کرد و نه گره کاری دشوار را توان گشود، اکنون بنگریـد که بو هریره و انس پسـر مالک و عبـد الله پسـر عمر و عبد الله پسـر عباس و عبد الله پسـر عمر و پسر عاص وعبد الله پسـر مسـعود و و و، هزاران گزارش از سخنان و برنامه پیامبران آورده اند که تقی پسر مخلد در " مسند" خود- از راه ابو هریره تنها- پنج‌هزار و سیصد و اندی حدیث آورده است با این که بو هریره بیش از سه سال باپیامبر نبود.

و این احمـد پسـر فرات است که یـک ملیون و پانصـد هزار حـدیث نگـاشت و از آن میـان سـیصد هزار را که‌در روشـنگری قرآن و دستورهای آئین و سود رسانی های دیگر بود گلچین کرد " خلاصه التهذیب ص ۹"

[صفحه ۲۴۱]

و این بو حفص حرمه پسـر یحیی مصری یار شافعی‌است که تنها از راه پسر وهب صد هزار حدیث گزارش کرده " خلاصه التهذیب

ص ۶۳ "

و این بوبکر باغندی است که درباره سیصد هزار پرسش در زمینه حدیث- های برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- پاسخ می داده " تاریخ طبری " ج ۳ ص ۲۱۰

و این حافظروح بن عباده قیسی است که بیش از صد هزار حدیث دارد " میزان الاعتدال " ج ۱ ص ۳۴۲

و این حافظ مسلم نگارنده " صحیح " است که نزد وی نشان سیصد هزارحدیث شنیده شده را توان گرفت " طبقات‌الحفاظ " ج ۲ ص ۱۵۱

و این حافظ بو محمد عبدان اهوازی است که صد هزار حدیث از بر دارد " تاریخ ابن عساکر " ج ۷ ص ۲۸۸

و این حافظ بوبکر ابن انباری است که سیصد هزار بیت از سروده های تازیان را که در خور گواه آوردن برای شیوه و گفتار قرآن است ازبرداشته و ۱۲۰ نگارش را که در روشنگری قرآن بوده با زنجیره های آن از برداشته " شذرات الذهب = خرده پاره های‌زر" ج ۲ ص ۳۱۶

و این حافظ بو زرعه است که صد هزار- و به گفته برخی ۷۰۰هزار- حدیث را چنان از بر می دانسته که دیگران قل هو الله احد را (= بگواو- خدا- یگانه است... (بنگرید به " تاریخ ابن کثیر " ج ۱۱ ص ۳۷"، تهذیب التهذیب " ج ۷ ص ۳۳

و این حافظابن عقده است که درباره سیصد هزارحدیث از حدیث های هاشمیان و خاندان پیامبر- درود بر ایشان- به پاسخ می‌پرداخته و دار قطنی نیز آن ها را از زبان او باز می گفته " تذکره الحفاظ " ج ۳ ص ۵۶

و این حافظ ابو العباس احمد پسر منصور شیرازی است که از راه‌طبرانی تنها ۳۰۰ هزار حدیث نگاشته است " تذکره الحفاظ " ج ۳ ص ۱۲۲

[صفحه ۲۴۲]

و این حافظ ابو داود سجستانی است که ۵۰۰۰۰۰ از حدیث های پیامبر- درود خدا بر وی و خاندانش- را به خامه آورده است" تذکره الحفاظ " ج ۲ص ۱۵۴

و این عبد الله پسر پیشوای حنبلیان احمد است که صد هزار و اندی حدیث از پدرش شنیده " طبقات الحفاظ ج۲ ص ۲۱۴ "

و این ثعلب بغدادی است که ۱۰۰۰۰۰حدیث از قواریری شنیده " طبقات الحفاظ ج ۲ ص ۲۱۴

و این ابو داود طیالسی است که صد هزار حدیث از بر دیکته می کرده " شذرات الذهب " ج ۲ ص ۱۲

و این بوبکر جعابی است که ۴۰۰۰۰۰ حدیث را با زنجیره و زمینه‌آن ها از بر داشته و درباره ۶۰۰۰۰۰ حدیث به گفتگو می نشسته و نزدیک به همین اندازه نیز گزارش هائی از گفتار و کردار شاگردان پیامبر و از حدیث هائی از بر داشته که زنجیره میانجیان آن ها افتادگی دارد " تاریخ ابن کثیر " ج ۱ ص ۲۶۱ و

این پیشوای حنبلیان احمد است که نزد وی بیش از ۷۵۰۰۰۰ حدیث سراغ توان کرد بنگرید به پایان جلد نخست از " مسند " وی

و این حافظ ابو عبد الله ختلی است که ۵۰۰۰۰ حدیث را از بر گزارش‌می کرده " تاریخ ابن کثیر " ج ۱۱ ص ۲۱۷

و این یحیی بن یمان عجلی است که از راه سفیان چهار هزار حدیث تنها درروشنگری قرآن از برداشته " تاریخ طبرای " ج ۱۴ ص ۱۲۱

و این حافظ ابن ابی عاصم است که پس از نابود شدن نگاشته هایش ۵۰۰۰۰ حدیث از بر گزارش می کرده " تذکره الحفاظ " ج ۲ ص ۱۹۴

و این حافظ ابو قلابه عبد الملک است که ۶۰۰۰۰ حدیث از بر گزارش‌کرده " طبقات الحفاظ " ج ۲ ص ۱۴۳
و این ابو العباس سراج است که هفتاد هزار مساله برای مالک نگاشت " تاریخ بغداد " ج ۱ ص ۲۵۱

[صفحه ۲۴۳]

و این حافظ ابن راهویه است که ۷۰۰۰۰ حدیث از بر دیکته می کرده " تاریخ ابن عساکر " ج ۲ ص ۴۱۳
و این حافظ اسحق حنظلی است که ۷۰۰۰۰ حدیث از بر داشته "تاریخ خطیب " ج ۶ ص ۳۵۲
و این اسحاق پسر بهلول تنوخی است که ۵۰۰۰۰ حدیث از بر بازگو می کرده " تاریخ خطیب " ج ۶ ص ۳۶۸
و این محمد پسر عیسی طباع است که نزدیک به ۴۰۰۰۰ حدیث از بر داشته " تاریخ بغداد " ج ۲ ص ۳۹۶
و این حافظ ابن شاهین است که‌پس از نابود شدن نگاشته هایش بیست یاسی هزار حدیث از بر می نوشته " تاریخ بغداد " ج ۱۱ ص ۲۶۸
و این حافظ یزید پسر هارون است که ۲۴۰۰۰ حدیث با زنجیره ه های آن از برداشته " شذرات الذهب " ج ۲ ص ۱۶
و اکنون با من بیائید تا بنگریم اسلامی که زمینه دانش آن به این پهناوری است و برنامه‌ها و آئین نامه هایش به این فراوانی و دانستنی ها و هنرهایش به این سر شاری، و پیامبری که این ها گفتار و روش او است- و سپرده هایش برای کشاندن مردم به راه شایسته- و بزرگانی که نگاهبان دانش و کیش اند پایگاهشان در این مرز است و پاسداران‌برنامه ارجمند پیامبر سرگذشتشان چنان است، پس جانشین آن پاک ترین پیامبران چگونه می سزد به جامه های دانش هائی آراسته باشد که نامه خداوند و آئین نامه پیامبر را باز می نمایند؟ و چه سان می شاید گران بار دانستنی ها و نشانی هائی را بر دوش کشد که پایگاه جانشینی پیامبر نیازمند آن است؟ و چگونه می باید گزارش ها، شیوه ها، بزرگواری ها و سرافرازی های او را همچون مرده ریگ ببرد؟ آیا می شود به۱۰۴ حدیث بسنده کند؟ آیا توده بیچاره می پذیرند و آیا این اندازه ناچیز،کسانی را که از همه سوی باید برخورداری یابند بی نیاز می دارد و آن زمینه تهی شده را می سازد؟ و آیا آن

[صفحه ۲۴۴]

انبوه دانش های اسلامی رامی تواند کسی بنماید که کار و روزگارو نشان نمایانش این است و سرگذشت و برنامه و دانش و بازگو گری اش آن؟ آیا می توان بهانه کسی را پذیرفت که در این جا به پشتیبانی خلیفه برخاسته و گفته ": این که وی کمتر به بازگو گری حدیث ها پرداخته انگیزه‌اش آن است که روزگاری دراز در سمت جانشینی نبوده است ". چه پیوندی هست‌میان آن که کسی پس از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- زندگی‌کوتاهی داشته باشد با این که گزارش های او اندک بشود؟
مگر در روزگار خودپیامبر، کسی را از بازگو گری گفته هایش باز می داشتند و زبان یاران نخستین وی را بسته و تا آن گاه که پاک ترین پیامبران خود زنده بود دهان‌هیچکس را دوخته بودند تا از پراکندن دانش هائی- در زمینه نامه خداوند و گفتار پیامبر- باز بمانند؟ و مگر کسانی که گزارش های بسیار بازگو می کرده اند کارشان را پس از مرگ او- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- آغاز نموده اند " پس اندک بودن گزارش‌های این مرد انگیزه ای ندارد جز همان‌کمی نیروی گیرنده و کوتاهی در یادگیری‌و نگاهداری "، از کوزه همان برون تراود که در اوست " و هر پیمانه ای چون لبالب شد لب پر می زند.
وانگهی چگونه خلیفه به سادگی می پذیرد که گرانبار جانشینی پیامبر بر دوش او سنگینی کند و پرسش ها و زمینه های پیچیده او

را به ستوده آرد و او تنهابه پناه این گونه پاسخ ها برود که ": کدام آسمان بر سر من سایه می افکند "...یا بگوید ": من با برداشت خودم در این زمینه سخن می گویم " یا پس ازانـدک روزی از جانشینی یافتنش به سخنرانی نشیند و چون می بیند پیش آمدهای گوناگون کار را بر او دشوار ساخته برای آنکه گریبان خود را از چنگ آن ها برهاند بگوید ": من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من بسنده باشد و شما اگر با من بخواهید همچون پیامبرتان- درود و آفرین خدا بر وی- رفتاری کنید، من

[صفحه ۲۴۵]

تاب آن را نـدارم او از دسترس اهریمن بسی دور بود و از آسمان، دستور نهانی بر وی فرود می آمد یا بگوید ": هان به خدا سوگند، من بهترین شما نیستم و البته به راستی من نشستن بر این جایگاهم را ناخوش می داشتم، و دلم می خواست کسی از میان شما به جای‌من برای این کار بسنده می بود، اگر می پنداریـد من در میان شما با برنامه برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- رفتار می کنم اکنون من بر این‌شیوه نتوانم ایستاد، برانگیخته خدا به یاری دستور آسمان از لغزش ها بر کنار می ماند و با او فرشته ای بود ولی من اهریمنی دارم که کار مرا فرو می گیرد، پس چون به چشم آمـدم از من دوری کنیـد تا بر پوست و موی شما جای پائی نگذارم، زنها مرا بپائید، اگربه راه راست رفتم یاری ام کنید و اگرپرت افتادم مرا به راه راست آرید.

"و بر بنیاد فرازی که ابن سعید گزارش کرده ": هان من نه بیش از یک بشر هستم و نه بهتر از هیچ یک از شما، مرا بپائیـد، چون دیدیـد به راه راست می روم از من پیروی کنیـد، چون دیدیـدبر سر خشم آمـدم از من دوری گزینید تادر پوست و موی شما جای پائی نگذارم"

یا بگوید ": من سرپرست شما شده ام و بهتر از شما هم نیستم پس اگر دیدیدمن درستکارم یاری ام دهید وگرنه مرابه راه راست آرید"

[صفحه ۲۴۶]

جدایی برنامه بوبکر از پیامبر

و بر بنیاد فرازی که ابن جوزی در " الصفوه "ج ۱ ص ۹۸ آورده بگوید ": با این که بهتر از شما نیستم سرپرست کار شما شده ام پس اگر راهی نیکو در پیش گرفتم یاری ام دهید و اگر پرت افتادم‌مرا به راه راست آرید. "

آیا سزاواراست که جانشین پیامبر را زیردستان وپیروان او بپایند و سرپرستی کنند و چون به راه پرت و ناسزا افتاد یاری اش دهند و به راه راست و درست کشاننـد؟ چگونه جانشین پیامبر که دانش او همچون مرده ریگی به وی رسیده و انبوه آئین نامه هایش را به گونه باری بر دوش کشیده به همان آئین نامه ها چنگ نمی زنـد و بر بنیاد آن ها گناهان را کیفر نمی گـذارد؟ مگر نه خداوند، در دستوری که نهانی از آسمان برای پیامبرش فرستاده نیازمندی های پیروانش را گنجاینده و کیش خود را رسائی بخشیده و او درود و آفرین خـدابر وی و خانـدانش- همه آنچه را به وی‌خوانـده اند به مردم، رسانیده تا برازنده آن گردیده که ایشان را از برداشت ها و سنجش های خود سرانه در زمینه‌کیش خداونـد باز دارد و بگوید ": هیچ‌چیز از آنچه خداوند، شما را دستور به انجام آن داده بود رها نکردم مگر آنکه بفرمودم تا به جای آریـد و هیچ چیز از آنچه شما را از انجام آن باز داشته بود وا نگـذاردم شما را از به جا آوردن آن پرهیز دادم.

و چون آگاهی خلیفه در دانستی های وابسته به نامه‌خداوند و آئین نامه های پیامبر ناچیزبود، سر تا پا به دامن برداشت های سر خود افتاد و آن هم پس از آنکه بزرگ ترین پیامبران پیروانش را از این کار بازداشت ولی خلیفه را زمینه فراخ دیگری نبود تا به آن پناهنده شود، ابن سعد در " طبقات " و ابو عمر در" کتاب العلم = نامه دانش "ج ۲ ص ۵۱ وابن قیم در " اعلام الموقعین = گمان برندگان برجسته " ص ۱۹ آورده اند که بوبکر با پیش آمد رو برو شد که نه در نامه خداوند شالوه ای برای داوری در پیرامون آن یافت و نه در آئین نامه های پیامبر نشانه ای،

[صفحه ۲۴۷]

پس اندیشه خود را به تلاش افکند و سپس گفت ": برداشت من این است، اگردرست باشد از سوی خداست وگرنه از منو از خداوند آمرزش می خواهم " که این‌گزارش را سیوطی نیز در " تاریخ الخلفاء " ص ۷۱ از زبان ابن سعد یاد کرده است.
و میمون پسر مهران گفت هرگاه کسانی که با یکدیگر کشمکش داشتندبر بوبکر در می آمدند اگر در نامه خداوند چیزی در آن زمینه می یافت یا اگر از برنامه برانگیخته او چیزی می دانست که به یاری آن تواند داوری کندبه داوری می پرداخت و اگر در می ماندبیرون شده از مسلمانان می پرسید و می‌گفت: من با چنین و چنان پیش آمدی درگیرم آیا شما در این باره داوری بر انگیخته خدا را می دانید؟ آنگاه بسامی شد که گروهی در پیرامون او گرد آمده و هر کدام داوری برانگیخته خدا را یاد می کردند و بوبکر می گفت": ستایش، خدای را که در میان ما کسانی نهاد که آئین نامه های پیامبر ما را نگاه دارند " اگر هم دریافتن آئین نامه ای از برانگیخته خدا در می ماندسران و نیکان مردم را فراهم می آورد و با ایشان مشورت می کرد و چون همگاندر یک برداشت همداستان می شدند، آن را شالوده داوری می گرفت.
این بود شیوه خلیفه در دادرسی و چون و چند دانش او در کار بستن برداشت های ناب، با اینکه عمر پسر خطاب گفت": دارندگان برداشت ها دشمنان آئین نامه‌های پیامبر هستند زیرا نتوانستند گزارش هائی را که از پیامبر رسیده درسینه نگاهدارند و از بازگو گری آن ناتوان آمدند، این بود برداشت ها را گرفتند، هان ای مردم به راستی اگر برداشت ها از برانگیخته‌خدا باشد درست است چون خداوند نیز برهمان بوده ولی از ما که باشد بیش از یک پندار ناروا ارزشی ندارد. "
و انگهی کسی که خواهد جای تهی پیامبر را پر کرده و پایگاه او را بگیرد

[صفحه ۲۴۸]

چگونه با سادگی می پذیرد که آئین نامه های ارجمند پیامبر را از مردم بپرسد و آن ها را از کسانی فرا گیرد که خودش برای آنان جانشین پیامبر است و تازه چگونه از همین شیوه خود سر پیچید و درباره " ابا" و " کلاله " پرسش نکره و بی آنکه از یاران پیامبر بپرسد و با آنان به مشورت پردازد تنها به یاری برداشت خود چنان فرمایشی کرد که کرد و آزادانه گفت آنچه گفت؟

برداشت های خودسرانه بوبکر

اشاره

در میان دادرسی هائی که بوبکر به انجام رسانده- گذشته از نمونه هائی که آوردیم- به رویدادهائی بر می خوریم که باهمه کمی تواند در شناسائی اندازه دانش وی ما را بسنده باشد و بی نیاز دارد و این هم نمونه:

برداشت خلیفه درباره بهره مادر بزرگ

از قبیصه پسر ذویب آورده اند که گفت مادر بزرگی به نزد بوبکر راست رو- خدا از وی خشنود باد- آمد و درباره‌بهره خویش از مرده ریگ نواده اش بپرسید، بوبکر وی را گفت ": در نامه خداوند بهره ای برای تو نهاده نشده و نمی دانم در آئین نامه هائی برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- بهره ای برای تو نهاده شده یا نه، اینک برگرد تا از مردم بپرسم " مغیره پسر شعبه گفت من نزد برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بروی- بودم و او شش یک را به مادر بزرگ داد، بوبکر گفت: آیا در این گزارش کسی را برای گواهی داری؟ پس محمد پسر مسلمه انصاری برخاست و همانچه را مغیره گفته بود بر زبان راند و بوبکر- خدا از وی خشنودباد- آن دستور را به کار بست پایان داستان.
دانش خلیفه را بنگر که چه سان پاسخ پرستشی از وی پوشیده مانده که

[صفحه ۲۴۹]

بسیار پیش می آید و پیا پی باید به داوری در زمینه آن پرداخت، تا ناگزیر می شود دست نیاز به سوی گزارش کسی همچون مغیره دراز کند که دروغگوترین توده و روسبی بازترین ثقفیان شمرده شد، دیگر گونی هائی دربرنامه پیامبر داده و آن را بازیچه خود گرفته چندان که نماز ویژه برای چشن قربانی را یک روز پیشتر از آن- در روز عرفه- خوانده از بیم آن که مبادا در سال چهلم از کار برکنار شود و همین مردم که سخن وی را پشتوانه گرفته اند کسی است که هر گاه بر فراز منبر می نشست فرمانروای ایمان آرندگان- درود بر او- را به ناسزا یاد می کرد

برداشت وی درباره بهره مادر بزرگ پدری و مادری

اشاره

از زبان قاسم پسر محمد آورده اند که گفت‌مادر پدر و مادر به نزد بوبکر راست رو- خدای از او خشنود باد- شدند تا بهره خویش را از مرده ریگ نواده به دست آرند وی خواست تا شش یک‌از آنچه را مرده بر جا گذاشته به مادرمادر دهد که مردی از انصار گفت بر این بنیاد تو مادر پدری را بی بهره می گردانی با آنکه اگر این هر دو بمیرند و نواده آن دو زنده باشد مرده‌ریگ مادر پدر به او می رسد، پس بو بکر شش یک را میان آن دو بخش کرد.
"به گونه ای دیگر: "
مادر پدر و مادرمادر به نزد بوبکر راست رو- خدا از وی خشنود باد- شدند و او مرده ریگ نواده را نه به مادر پدر بلکه تنها به مادر مادر داد. عبد الرحمن پسر سهیل- یا سهل که از تیره حارثه بود گفت:ای جانشین برانگیخته خدا تو مرده ریگ‌را به کسی دادی که اگر می مرد و نواده اش زنده بود مرده ریگ وی به او نمی رسید، این بود بوبکر شش یک را میان آن دو بخش کرد.

[صفحه ۲۵۰]

بر گردید به " موطا " از مالك ج ۱ ص ۳۳۵و " سنن بیهقی " ج ۱ ص ۲۳۵ و " بدایهالمجتهد " ج ۲ ص ۳۴۴ و " الاستیعاب" ج ۲ ص ۴۰۰ و " الاصابه " ج ۲ ص ۴۰۲- که می نویسد: به سخن میانجیان این گزارش پشتگرم باید بود "- کنز العمال " ج ۶ ص ۶ که گزارش را اززبان مالك و سعید پسر منصور و عبد الرزاق و دار قطنی و بیهقی آورده است.
امینی گوید: به شگفت نمی آئی که این مرد، آئین وابسته به بهره مادر مادر و مادر پدر از مرده ریگ نواده رانمی دانسته و تا کسی از انصاریان یا از تیره حارثه به خرده گیری او برخاسته شتابزده از برداشت نخستین دست کشیده و با آنکه بر بنیاد این خرده گیری بایـد مادر مادر از مرده ریگ بی بهره گردد آن را میان هر دو بخش کرده و آنگاه فقه خوانان آمـده اند و این را دست افزاری برای فرمان های خویش گردانیده و شالوده این فرمان ازگزارش مغیره گرفته شده که تنها ویژه یک مادر بزرگ است. بنگر و بیاندیش.

فرمان خدا را درباره نوادگان دختری پایمال کردند

آمدیم بر سر سخن آن انصاری که جانشین‌پیامبر را از داوری خود به دور ساخت که آن هم نه در نامه خداوند دست افزاری داشته و نه در آئین نامه پیامبر، بلکه با هر دو ناسازگار بوده و تنها باگفتار آن سراینده هماهنگی داشته که ":فرزندان ما فرزندان پسران مایند ولی فرزندان
دختران ما فرزندان مردان بیگانه اند "
که- با دست آویز سروده- آمده اند و مرزها دستور خدای‌برتر از پندار را هر چه تنگ کرده اندزیرا خداوند من گوید " خداوند در باره فرزندانتان شما را سفارش می کندکه پسران دو برابر دختران از آنچه پس‌از مرگ می گذارید بهره برند " ولی این دسته می گویند زادگان آدمی تنها کسانی انـد که از پشت پسرانش باشند- نه دختران- و بر آن رفته انـد که دستورهای رسیده درباره زادگان- در زمینه مرده ریگ و دیگر جاها- زادگان دختر آدمی را

[صفحه ۲۵۱]

در بر نمی گیرد، بهانه شان هم سخن آن سراینده است.
ابن کثیر در " تفسیر " خود ج ۲ ص ۱۵۵می نویسد: گفته انـد اگر مرد چیزی راارمغان فرزندانش گرداند یا بر آنان وقف کند تنها کسانی بایـد از آن بهره منـد شونـد که یا- بی هیچ میانجی- فرزنـد خودش باشند یا فرزنـد پسرانش، و این دست آویز سخن آن سراینده است که گفته:
"فرزندان ما فرزندان پسران مایند ولی فرزندان
دختران ما فرزندان مردان بیگانه اند ". پایان
و بغدادی در خزانه الادب = گنجینه فرهنگ و سخنوری " ج ۱ ص ۳۰۰ می نویسد: این فراز سروده با همه آوازه ای کهدر نگاشته های نویسندگان دستور زبان و جز ایشان دارد گوینده اش شناخته نیست و عینی گفته: نگارندگان دستور زبان این فراز سروده را گواه آن آورده اند که می توان " گزاره = خبر " را پیش از نهاد- مبتدا " آورد، دانشورانی هم که به بررسی در بهره کسان از مرده ریگ ها می پردازند آن را گواه گرفته انـد هم بر این که پسران پسران بایـد بهره ای داشته باشند و هم‌بر این که پیوند مردمان به پدران استبه همین گونه فقه دانان در بخش " سفارش به سود فرزندان برای پس از مرگ‌خود " از آن سود جسته اند و دانشمندان

معانی و بیان در زمینه همانند کردن دو چیز با این همه ندیدم‌که کسی از ایشان، گوینده آنرا شناسانده باشد.
و باز گوید: در " در شرح کرمانی بر شواهد شرح کافیه از خبیصی (= " نگاشته ای که کرمانی برای روشنگری سروده های گواه برای روشنگری خبیصی از کافیه پرداخته) دیدم می نویسد: گوینده این فراز سروده ابو فراس همام فرزدق پسر غالب است،

[صفحه ۲۵۲]

آنگاه زندگی نامه او را آورده و خداوند از لایه راستین کارها آگاه تراست. پایان
پاک خدایا چه انگیزه ای اینان را چنین گستاخ کرده که برای بدر کردن تبار خداوند از فرزندی بر انگیخته خدا درود و آفرین خدا بر وی این برداشت سیاستمدارانه را در کیش خدا بگنجانند؟ یکی نپرسیده که گفتار یک سراینده چه ارزشی دارد آن هم در برابر سخن خدای برتر از پندار: بگو بیائید تا بخوانیم فرزندان ما و فرزندان شما و زنان ما و زنان شما را و این گفتار -آسکارا و به روشنی- می نماید که دو دختر زاده پیامبر- حسن و حسین- دو پسر پاک ترین پیامبرانند.
و به همین گونه خدای پاک، دختر زادگان نوح را ذریه (= زادگان) او نامیده و ذریه را جز برای فرزندان نمی توان به کار برد- چنانچه در " القاموش " ج ۲ ص ۳۴ نیز آمده- و خدای پاک می گوید: و از ذریه او داود است و سلیمان تا آنجا که گوید- و یحیی و عیسی که عیسی را از ذریه نوح شمرده با آنکه وی پسر دخترش مریم است.
رازی در تفسیر خود- ج ۲ ص ۴۸۸- می نویسد: این آیه- بگو بیائید... نشان می دهد که حسن و حسین- درود بر آن دو -دو پسر پیامبرند- درود و آفرین خدا بر وی- زیرا در اینجا گفته است که پسرانش را بخواند و آنگاه حسن و حسین را خوانده پس باید- آن دو پسر او باشند و آنچه این برداشت را استوار می نماید سخن خدای برتر از پندار است سوره انعام: و از فرزندان او داود است و سلیمان- تا آنجا گوید-: و زکریا و یحیی و عیسی، که می دانیم‌پیوند عیسی با ابراهیم- درود بر او- تنها از راه مادر بود نه پدر و از این جا روشن می شود که پسر دختر را هم می توان پسر نامید- و خدا دانا تر است-

[صفحه ۲۵۳]

و قرطبی در " تفسیر "خود- ج ۴ ص ۱۰۴- می نویسد: از این فراز (بگو بیائید "... باید پی‌برد که پسران دختر آدمی هم پسران او نامیده می شود و در ج ۷ ص ۳۱ می نویسد: اینکه، عیسی از ذریه و فرزندان ابراهیم به شمار آمده (با این که پسر دختر وی بوده) می رساند که فرزندان فاطمه- خدا از وی خشنود باد- فرزندان پیامبراند- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- و همین فراز را کسانی دست افزار گردانیده اند که بر آننـد فرزندان دختر مرد را می توان‌در جرگه فرزندان وی نامید بو حنیفه وشافعی گویند اگر کسی چیزی را بر فرزندانش و بر فرزندان فرزندانش وقف کند همه کسانی که فرزند پسر یا فرزنددختر وی باشند می توانند از این کار او بهره مند شوند- به همین گونه اگر کسی برای پس از مرگ خود سفارشی به سود نزدیکانش کند فرزندان دختر وی را نیز در بر می گیرد و از دیدگاه بوحنیفه،آدمی با هر کس چنان خویشاوندی در بنیادتبارش داشت که نتواند با وی زناشوئی‌کند از نزدیکان وی شمرده می شود- تاآن جا که گوید-:
مالک گفته: فرزندان دختر در جرگه فرزندان در نمی‌آیند که همانند این برداشت نیز در ج ۴ ص ۱۰۴ از شافعی گذشت و دست آویز آن‌دو نیز سخت خدای برتر از پندار است که ": خداوند شما را درباره فرزندانتان سفارش می کند "... که مسلمانان از پوسته بیروانی این فراز چنان دریافتند که تنها فرزندان بی میانجی را در بر می گیرد و فرزندان پسران را- تا آنجا که گوید- ابن قصار

گفته: دست افزار کسانی که فرزندان دختر را نیز از نزدیکان می شمارند سخن پیامبر- درود بر او- است به حسن پسر علی ": این پسر من سرور است " و کسی را نمی شناسیم که به کار بردن نام پسر را بر پسران دختر ناشدنی بداند زیرا آنان نیز پسران پدر مادرشانند و این بنیاد با برداشت ما هماهنگ است زیرا ولد

[صفحه ۲۵۴]

(پسر- زاده) از ریشه تولد (زاده شدن) آمده و خواه ناخواه پسران دختر آدمی نیز از پدر مادرشان زاده شده اند و زاده شدن از سوی مادر همچون زاده شدن از سوی پدر است و قرآن نیز ما را به همین راه نماید که خداوند برتر از پندار می گوید: و از فرزندان او است داود و سلیمان- تا آن جا که گوید: از شایسته مردانند =که عیسی را نیز از فرزندان وی شمرده با اینکه پسر دختر او است. پایان.

دختر زادگان ما فرزندان مایند

و ابن ابی حاتم با زنجیره خود از ابوحرب پسر اسود آورده که حجاج به دنبال‌یحیی پسر یعمر فرستاد و به او گفت ": من رسانده اند که تو می پنداری حسن و حسین از فرزندان پیامبرند- درود وآفرین خدا بر وی و خاندانش- آیا این‌را در نامه خدا یافته ای؟ با این که من‌از آغاز تا انجام آن را خواندم و چیزی در این باره نیافتم ". گفت ": مگر در سوره انعام نمی خوانی که: و از فرزندان او داود است و سلیمان- تا رسید به آن جا که- و یحیی و عیسی "؟ پاسخ داد ". آری ". پرسید " مگر عیسی بی آن که پدری داشته باشد از فرزندان ابراهیم نیست؟ " گفت " راست گفتی ". و همین است که اگر مردچیزی را بر فرزندانش وقف کند یا به آنان ببخشد یا سفارش کند که پس از مرگ وی سودی از آن برند، دختر زادگانش نیز از آن بهره مند توانند شد. تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۵۵
پس ازآن که از یک سوی روشن شد (ذریه =) زادگان آدمی بی چون و چرا و در همه جا (اولاد =) فرزندان او بشمارند واز سوی دیگر دیدیم که دختر زادگان هم‌در جرگه (ذریه =) زادگان در می آیند پس سزاوار نیست زادگان را دارای‌دستورهائی جدا از فرزندان بینگاریم وهیچکس را نرسد بر آن باشد که پسران دختر مرد، فرزندان بیگانگان بوده و به راستی از جرکه فرزندان خودش بیرون‌باشند زیرا دیدیم اینان ذریه (= زادگان) اویند که خداوند آنان را ازاولاد (= فرزندان) وی شمرده است.
گواه ما- در باز نمائی زبان قرآن و بر آن که به راستی پسران یک زن،

[صفحه ۲۵۵]

پسران پدرش نیز هستند-
سخن برانگیخته خدا است-
درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- که: جبرائیل مرا آگاهی داد که این پسر- حسین را می گوید- کشته می شود و در گزارشی دیگر: البته توده من این فرزندم را خواهند کشت.
"طبقات ابن سعد " " مستدرک حاکم " ج ۳ ص ۱۷۷ " اعلام النبوه = درفش های پیامبر " از ماوردی ص ۸۲ " ذخایر العقبی = اندوخته های باز پسین روز " ص ۱۴۸ " الصواعق " ص ۱۱۵.
۲- و نیز سخن وی: این فرزند من در گوشه ای از سر زمین عراق کشته می شود.

"دلائل النبوه = نشانه های پیامبری " از بو نعیم ج ۳ ص ۲۰۲ " ذخائر العقبی " ص ۱۴۶.

۳- و سخن وی به دختر زاده اش حسن: این فرزند من سرور است.

"المستدرك " از حاکم ج ۳ ص ۱۷۵ " اعلام " از ماوردی ص ۸۳ " تفسیر ابن کثیر " ج ۲ ص ۱۵۵.

۴- و سخن وی به علی: تو برادر منی و پدر فرزندانم.

"ذخائر العقبی " ص ۶۶.

۵- و سخن وی: به راستی جبرئیل مرا آگاه ساخت ساخت که البته خداوند بزرگ و گرامی هفتاد هزار کس را به خونخواهی یحیی پسر زکریا کشت و به خونخواهی فرزندت حسین نیز هفتاد هزار کس را خواهد کشت

"ذخائر العقبی " ص ۱۵۰.

۶- و سخن وی: مهدی از فرزندان من است و چهره اش همچون ستاره می درخشد

"ذخائر العقبی "ص ۱۳۶.

۷- و سخن وی: این دو حسن و حسین- پسران منند، هر که دوستشان دارد مرا دوست داشته است

"مستدرک " ج ۳ ص ۱۶۶ "، تاریخ ابن عساکر " ج ۴ص ۲۰۴ " کنز العمال ج ۶ ص ۲۲۱.

۸- و سخن وی به فاطمه راست رو: پسرم را برای من بخوان.

"تاریخ ابن عساکر" ج ۴ ص ۳۱۶

[صفحه ۲۵۶]

۹- و سخن وی به انس: پسرم را برای من بخوان

"تاریخ‌ابن کثیر " ج ۸ ص ۲۰۵.

۱۰- و سخن وی: پسم را بخوانید- که حسن پسر علی بیامد-

"ذخائر العقبی ص ۱۲۲.

۱۱- وسخن وی: خداوندا این- حسن- فرزند من است، من دوستش می دارم تو نیز او را دوست بدار و آنکه را دوستش دارد دوست بدار.

"تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۲۰۳.

۱۲- و سخن وی به علی: پسرم‌را چه نام نهادی؟ که پاسخ داد من در این کار بر تو پیشی نمی گیرم، گفت من نیز بر پروردگارم پیشی‌نمی گیرم پس جبرائیل فرود آمد و گفت ای محمد به راستی پروردگارت تو را درود می رساند و می گوید که علی در کنار تو همچون هارون است در کنار موسی- جز این که پس از تو پیامبری نیست- پس نام پسر هارون را بر این فرزندت بگذار.

"ذخائر العقبی " ص ۱۲۰.

۱۳- و سخن وی: پسرم را بیارید ببینم چه نامی بر وی نهاده اید- این‌را در هنگام زاده شده حسن گفت و سپس در زاده شدن حسین و همچنین در زاده شدن محسن پسر علی.

"المستدرک " ج ۳ص ۱۸۰ " کنز العمال " ج ۷ ص ۱۰۷ و ۱۰۸- از راه دار قطنی و احمد ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن حبان و دولابی و بیهقی و حاکم و خطیب.

۱۴- و سخن وی در هنگامی که حسن و حسین گم‌شده بودند: دو پسرم را بجوئید.

"کنز العمال ج ۷ ص ۱۰۸.

۱۵- و سخن وی درباره حسن و حسین: از همه گیتی، این دو پسرم دو گل خوشبوی منند.

"صواعق " ص ۱۱۴ " کنز العمال " ج ۶ ص ۲۲۰ و ج ۷ ص ۱۰۹

[صفحه ۲۵۷]

۱۶- و سخن وی: پسرم از نزد من رفت.

این گزارش را احمد آورده است و بغوی و طبرانی وحاکم و بیهقی و سعید پر منصور، نیز ابن عساکر در " تاریخ " خود ج ۴ ص ۳۱۷ و ابن کثیر در " تاریخ " خود ج ۸ص ۳۶ و نیز برگردید به " کنز العمال "ج ۶ ص ۲۲۲ و ج ۷ ص ۱۰۹.

۱۷- و سخن وی: دو پسرم را بیارید تا همانگونه آندو را از گزندها به پناه خدا در آوردم که ابراهیم در فرزندش را در آورد.

"تاریخ ابن عساکر " ج ۴ ص ۲۰۹.

۱۸- و سخن وی به انس درباره حسن افسوس بر تو انس فرزند و میوه دلم را رها کن!

"کنز العمال " ج ۶ ص ۲۲۲.

۱۹- و سخن وی: این دو پسرم- حسن و حسین- سرور جوانان بهشتی اند ". صواعق " از ابن حجر ص ۱۱۴.

۲۰- و سخن وی درباره علی: این برادر و پسر عمو و داماد من است و پدر فرزندانم.

"کنز العمال " ج ۶ ص ۱۵۴.

۲۱- و سخن‌وی: این دو پسرم را همسان با نام دوپسر هارون- شبر و شبیر- (حسن و حسین) نام نهاده ام.

"صواعق " ص ۱۱۵ " کنز العمال " ج ۶ ص ۲۲۲.

۲۲- وسخن وی: اگر از گیتی به جز یک روز نماند خداوند آن روز را چندان دراز کند تا مردی از فرزندان مرا برانگیزد که هنمام من باشد. سلمان گفت: ای برانگیخته خدا از کدام فرزندت؟ با دست به پشت حسین زد و گفت از این فرزندم.

"ذخائر العقبی " ص ۱۳۶.

۲۳- و نیز سخن زاده پیامبر- حسن درود خدا بر وی- در یکی از سخنرانی- هایش: منم حسن پسر علی، منم پسر پیامبر، منم پسر نوید آرنده، منم پسر پرهیز و بیم دهنده، منم پسر آن که چراغی فروغ افکن بود و با دستور خدا مردم را به

[صفحه ۲۵۸]

سوی او می خواند.

"مستدرک " ج ۳ ص ۱۷۲ " ذخائر العقبی " ص ۱۳۸ و ۱۴۰ " شرح ابن ابی الحدید " ج ۴ ص ۱۱ " مجمع الزوائد = گرد آمده افزونی ها " ج ۹ ص ۱۴۶ " اتحاف " از شبراوی ص ۵.

۲۴- و سخن وی به بوبکر در هنگامی که بر منبر نیای پاکش بود: از جای پدرم فرود آی و بوبکر گفت: راست گفتی که‌البته این جا از آن پدر تو است، و به گزارشی دیگر: از منبر پدرم به زیر آی و بوبکر گفت آری منبر پدر تواست نه منبر پدر من.

"الریاض النضره " ج ۱ ص ۱۳۹ " شرح ابن ابی الحدید " ج ۲ ص ۱۷ "، صواعق " ص ۱۰۸ "تاریخ الخلفاء " از سیوطی ص ۵۴ "کنز العمال " ج ۳ ص ۱۳۲.

۲۵- و سخن وی برای سفارش پس از مرگش: مرا نزد پدرم- پیامبر برگزیده- به خاک سپارید.

"اتحاف " از شبراوی ص ۱۱.

۲۶- و سخن دخترزاده پیامبر- حسین درود بر او- به عمر: از منبر پدرم فرود آی و عمر گفت آری منبر پدر تو است نه منبر پدر من، چه کسی دستور داده این گونه سخن گوئی؟

"تاریخ ابن عساکر " ج ۴ ص ۳۲۱.

۲۷- و سخن پسر عباس: این دو حسن و حسین- دو پسر برانگیخته خدایند- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش-

"تاریح ابن عساکر " ج ۴ ص ۲۸ ۳۲۲ و ۲۱۲.

۲۸- و سخن زهیر پسر قین در پاسخ حسین: ای پسر برانگیخته خدا سخن تو را شنیدیم

"جمهره خطب العرب = انبوه نامه های تازیان " ج ۲ ص ۴۰.

۲۹- و سخن پیشوای پاک، دختر زاده پیامبر حسن- چنانچه در " اتحاف " شبراوی ص۴۹ آمده-: برگزیده خداوند از میان آفریدگان، پدر من است.

- و البته پس از نیای من- و خود فرزند دو برگزیده هستم

[صفحه ۲۵۹]

سیمی است که‌از زر ریخته شده و من سیمی زائیده دو زرهستم

۳۰- و سخن وی- چنانچه نیز در ص ۵۷ از " اتحاف " آمده-:

منم پسر آن کسی که شما جایگاه او را می شناسید

و چهره حقیقت را گرد و خاکی نپوشانده. مگر برانگیخته خداوند پدرو نیای من نیست؟

"آنگاه که اختران روی پنهان کنند من ماه دو هفته هستم.

۳۱- و سخن فرزدق در ستایش پیشوای سجده کار- علی پسر حسین که درود بر آن دو باد-:

این پسر بهترین کس از همه بندگان خداست.

این است پرهیزگار برگزیده و پاکیزه و برجسته

۳۲- و سخن ابن بشر در ستایش زید پسر حسن پسر علی پسر ابی طالب -درود بر آنان-:

چون این فرزند پیامبر برگزیده به دل تپه ای فرود آید

خشکی و بی گیاهی را از میان می برد و چوب های آن نهال های سر سبز می گردند.

زید- در هر خزانی- بهار مردمان است و کی؟

همانگاه که تندرهاو آذرخش ها بارانی به همراه نیاورند.

۳۳- و سخن ابو عاصم پسر حمزه اسلمی در ستایش حسن پسر زید پسر حسن پسر علی پسر ابیطالب- درود بر آنان -چنانچه در" زهر الاداب " از حصری قیروانی- ج ۱ ص ۸۰- آمده:

ستایش من آهنگ حسن پسر زید دارد.

[صفحه ۲۶۰]

و بر درستی سخنم، گورهائی در صفین گواهی می دهند،

گورهائی که از آن گاه که ابو الحسن- علی-

از آن دور شده، همیشه روزگاران با آن کین توزی می نماید.

گورهائی که اگر پناهندگان به آن به ستوده

ترین پیامبران- احمد- به علی پناه برند، در سایه آن دو پناه خواهند یافت.

آن دو، دو پدر تواند، هر که را به زیر آوردند به سراشیبی کشان

زیرا توبرازنده آنی که هر که را آنان بالا برند به فراز رسانی

۳۴- و سخن ابراهیم پسر علی پسر هرمه که چون نامبرده- حسن پسر زید- وی را اندرزداد- بر بنیاد آنچه در " زهر الاداب "ج ۱ ص ۸۱ آمده- گفت:

پسر برانگیخته خدا مرا از باده گساری پرهیز داد

و مرا به خوی جوانمردان آموخته گردانید.

۳۵- و سخن ابو تمام طائی:

با پسران پیامبر و بستگان او چنان رفتار ناسزائی پیش گرفتید که نادرستی و نیرنگ بازی کمترین نمونه آن است.

۳۶- و سخن دعبل خزاعی:

پس چگونه و از کجا می توان پایگاهی والا و نزدیک به آستان خدا جست؟-

آن هم پس از روزه و نمازها -؟

جز با مهر فرزندان پیامبر و بستگان او؟

و جز با کینه ورزیدن به زادگان زرقاء- مادر کبود چشم مروان -؟

۳۷- و سخن وی:

آیا اندوهگین نمی شوی که زادگان زیاد

[صفحه ۲۶۱]

آنچه را از پیامبر ماند و باید به فرزندانش رسد بربایند؟

۳۸- و سخن‌حمانی: گروهی اند که چون جوانمردی نمایند پرتو سرفرازی ها

پائین و بالای چهره شان را درخشان می سازد

اگر کار به شمارش سر بلندی ها کشد احمد- ستوده ترین پیامبران- را پدرخویش می خوانند

زیرا هر شاخه ای به تنه درخت پیوند می خورد

۳۹- و سخن تنوخی:

از سوی فرزند برانگیخته خدا و فرزند کسی که پس از مرگ سفارش های او را به کار بست

به دشمن تبار پیامبر که انگیزه های تباه سازی را در تار و پود کیش ما گنجانیده است

۴۰- و سخن زاهی:

فرزندان پیامبر برگزیده شما را با شمشیر زور نابود کنند،

و آنگاه بختک ها مرا در خواب، آرام بگذارد که دیده بر هم نهم؟

۴۱- و سخن ناشی:

پسران احمد- ستوده ترین پیامبران- دل من از اندوه شما پاره پاره شده وآنچه را من در ماتم شما می کشم کسی مانند آن نشنیده.

۴۲- وسخن صاحب پسر عباد:

علی والا پایگاه، همانندانی ندارد

[صفحه ۲۶۲]

- نه سوگند به خدائی که جز او هیچ خدائی نیست -

بنیاد او همان بنیاد پیامبر است که می شناسی

و دو پسر او- چون سرافرازی نمایند- دو پسر وی اند.

۴۳- و سخن وی:

آیا سر پسر پیامبر را می برند و آنگاه در میان آفریدگان

گروهی هستند که در پیش روی او جان نباخته اند؟

۴۴- و سخن وی:

سوگند به محمد و به جانشین او و دو فرزندشان

و به آن خداپرست (= زین العابدین) و به باقر و صادق و کاظم

۴۵- و سخن وی:

سوگند به محمد و جانشین او و دو فرزند پاکشان

و به سرور خدا پرستان

۴۶- و سخن صوری:

واز این روی پسران ستوده‌ترین پیامبران- احمد- و پسران علی در گوشه و کنار جهان

به شکار رانده شده می مانند که شکارچی در پی گرفتارکردن آن است.

۴۷- سخن مهیار دیلمی:

با کدام فرمان، پسران وی (پیامبر) از شما پیروی کنند؟

با این که گردن فرازی خود شما در پیروی و همراهی او است؟

۴۸- و سخن وی:

ای فرزند پیامبر روز سقیفه بود

که راه تو را به سوی کربلا هموار ساخت.

۴۹- و سخن ابن جابر: برای فرزندان پیک‌خدا نشانه ای نهادند.

[صفحه ۲۶۳]

به راستی نشانه از آن کسی است که شناخته‌نباشد.

۵۰- و سخن شبراوی:

ای پسر برانگیخته خدا به مادرت زهرای بتول

وبه نیای تو که مردم امید بر وی بسته اند

که تو- ای فرزند پیامبر برگزیده!-

در میان بزرگواران به خرد و روان و سر، می مانی.

بـا این همه پس چگونه می توان کـار خلیفه را درست نمـایش دادکه آمـده و نـامه خداونـد و آئین نـامه پیامبرش را نادیـده گرفته و سخن آن انصاری را به دیده پذیرش نگریسته که با آن نامه و آئین نامه ناساز بوده است؟ و چه دست آویزی دارد آن فقیه یا پاسدار کیش کـه بـا پشـتگرمی به سـخن سـراینده ای ناشـناس، برداشت یکی از انصاریـان را بگیرد؟ بـا آن که در پیش‌روی خـود این همه فرازهای روشنگر، ازقرآن و حدیث و فرهنگ تازی می بیند؟

داوری نادرست بوبکر درباره کیفر دزد

از زبـان صـفیه دختر ابو عبیـده آورده انـد که به روزگار بوبکر- خـدا از وی خشـنود باد- مردی دزدی کرد که یک دستو یک پا نـداشت، پس بوبکر- خـدا از وی خشـنود بـاد- خواست تـا پـای دیگرش ببرد و دست او را واگـذارد که با آن به شسـتشوی خود از آلودگی ها پردازد و اورا سودمنـد افتد پس عمر گفت نه سوگند به آن کس که جانم در دست او است باید دست دیگرش را ببری پس بوبکر- خدا از وی خشنود باد- بفرمود تا دست دیگرش ببریدند.

و از قاسم پسـر محمـد آورده اند که بوبکر- خدا او وی خشـنود باد- خواست تا پس از آنکه یک دست و یک پای کسـی را بریده بودند پای دیگرش راببرند و عمر- خدا از وی خشنود باد -گفت: بر بنیاد آئین نامه- دست او را باید ببری

[صفحه ۲۶۴]

از شـگفتی هـا است که خلیفه کیفر دزد را نمی دانـد با اینکه برای پاسـداری از آسایش همگان و آرامش روزگار و برکنـدن ریشـه تبـاهی، از چشم گیرترین دسـتورهائی که بایـد دانست همین است و باز شـگفت آور آنکه پیش از پیاده کردن برنامه ای که در ص ۲۴۷ گفتیم به وی بسـته انـد شـتابزده به دادرسـی پرداخته، بی آن که در نامه خداوند و آئین نامه پیامبر بنگرد و از یاران وی آگاهی بخواهد و به مشورت پردازد.

و تازه آن کسـی که در این پیش آمد وی را به راه راست آورده چرا خود پس از نشسـتن به جای وی در آغاز کارش همین دسـتور را فراموش کرده و فرمانی همچون فرمان دوستش داده است؟بنگرید به جلد ششم ص ۱۳۶ از چاپ دوم.

برداشت خلیفه درباره بهره پدر بزرگ از مرده ریگ

از زبان پسـر عباس و عثمان و ابو سـعید و پسر زبیر آورده اند که بوبکر بهره پدر بزرگ را با پدر یکسان می دانست به این گونه که

با بودن وی بهره ای به برادران نمی داد و آنان با این انبازنمی ساخت چنانچه اگر کسی پدر داشته باشد از مرده ریگ وی چیزی به برادرانو خواهران نباید داد.

امینی گوید: این برداشت خلیفه، از نامه خداوند وآئین نامه برانگیخته اش گرفته نشده وتا هنگامی که وی زنده بود هیچکس از یاران پیامبر آن را به کار نبست و پیش آمد نکرد که در روزگار وی یک پدربزرگ مرده ریگ بخواهد تا برداشت وی استوار گردد و- و به نوشته بخاری و قرطبی- گویند

[صفحه ۲۶۵]

هیچ یک از یاران پیامبر تا بوبکر زنده بود با این برداشت وی ناسازگاری ننمود و عمر- پسر خطاب- نخستین پدر بزرگ بود که‌در جهان اسلام به مرده ریگ رسید و خواست همه دارائی پسر پسرش را ببرد وچیزی به برادران او ندهد ولی زید و علی به سراغ او آمده و گفتند تو چنین‌کاری نمی توانی بکنی و تنها به اندازه یکی از برادران باید ببری که در این زمینه نیز در جلد ششم ص ۲۱۵ تا ۲۱۸ از چاپ دوم به گستردگی سخن راندیم پس نخستین کسی که در زمینه بهره پدر بزرگ، از راه‌خلیفه بگشت جانشین خودش بود که پس از وی سر کارآمد و عمر و علی و عثمان و عبد الله پسر عمر و زید پسر ثابت و پسر مسعود را برداشتی ناساز با خلیفه بود و می گفتند برادران با بودن پدر بزرگ نیز بهره ای از مرده ریگ می برند و این سخن را مالک و اوزاعی و ابو یوسف و محمد و شافعی و ابن ابی لیلی نیز پذیرفته اند

گروه وابسته به خلیفه بهانه ای برای او تراشیده اند که او پدر بزرگ را به جای پدر می دانسته و به سخن خدای برتر از همه چیز پشتگرم بوده که: از کیش پدرتان ابراهیم پیروی کنید " و نیز آنجا که گوید ": ای پسران آدم "...زیرا به کار بردن واژه پدر را برای پدر بزرگ به درستی استواری بخشیده است. ولی بر هیچکس پوشیده نیست که درستی این گونه به کار بردن نمی تواند شالوده آن باشد که پدر و پدر بزرگ بزرگ را در همه دستورها یکسان بینگاریم، نمی بینی به کار بردن واژه مادر برای مادر بزرگ به راستی درست است و در شناساندن آن نیز گویند ": مادر بزرگ " ولی این نتوانسته دست آویز گردد که بهره او از

[صفحه ۲۶۶]

مرده ریگ با مادر یکسان باشد و با همه آنچه گفتیم، اگر مرده مادر بزرگ‌و برادرانی داشته باشد بیشتر از شش یک مرده ریگ به او نمی رسد و کسی هم در این سخن ناسازگاری ننموده با آنکه‌بهره مادر بر بنیاد آنچه در نامه خداو آئین نامه برانگیخته اش آمده یک سوم است.

و تازه نخستین یاران پیامبرنیز- هر چند به گونه ای سر بسته- این بهانه را نتراشیده اند و اگر برداشت خلیفه ارج و ارزشی دست کم یکی‌از ایشان آن را روا شمرد و آنگاه که علی همراه زید با عمر پسر خطاب ناسازگار نموده و او را از به کار بستن این برداشت رو گردان ساختند، سخنی در خرده گیری بر آن دو به میان می آمد.

بر بنیاد گزارشی که دارمی از حسن آورده برای بهره پدر بزرگ آئین نامه ای- از پیامبر- گذشته بود ولی بوبکر، پدر بزرگ را به جای‌پدر گرفت و مردم در به کار بستن و واگذاردن شیوه او به دلخواه بودند و این سخن، سر بسته می رساند که برای بهره پدر بزرگ، پیامبر آئین نامه ای روشن گذارند که خلیفه با آن ناسازگاری نمود و مردم نیز با خواست و گزینش خود با او ناسازگاری نموده وآن آئین نامه ارجمند را به کار بستند

برداشت خلیفه در فرمانروائی بخشیدن به کهتران

حلبی در " السیره النبویه " ج ۳ ص ۳۸۶ می نویسد: بو بکر- خدا از وی خشنود باد- بر آن بود که کهتران می توانند بر کسی که از آنـان برتر است فرمـانروائی یابنـد ونزد سـنیان درست همین است زیرا گاه می‌شود که کهتران برای برخاسـتن به آنچه شایسـته کیش است توانائی بیشتر دارند و در چاره جوئی برای کارها و برای آنچه روزگار زیر دستان به یاری آن سازمان می یابد آگاه ترند.

[صفحه ۲۶۷]

حلبی این را دست آویزکـار بـوبکر گردانیـده است که عمر پسر خطـاب و ابـو عبیـده جراح را برای جانشـینی پیـامبر بر خـود پیش انداخت و گفت: به هر یک از این دو مرد که خواهید دست فرمانبری دهید.
و باقلانی در " التمهید " ص ۱۹۵ این سـخن را از بو بکر می آرد: سـرپرست شما شدم با آنکه‌بهتر از شما نیستم و آنگاه در پاسخی پیرامون آن می نویسد: می تواند بود که وی باور داشـته در میان توده کسـی برتر از او هست ولی چون در فرمانبری از او همداسـتان تر بودنـد و توده بـا یـاری او در راهی شایسـته تر می افتادنـد، پس این را گفت تـا برسانـد که اگر بر گماشـتن برتران شـدنی ننماید پیشوائی کهتران رواست و به انصار و جز آنان گفت: این دو مرد رابرای شـما پسـندیده ام با یکی از آن دودست فرمانبری دهید یا با عمر پسر خطاب یا بابو عبیده جراح با آن که می دانست برتری های بو عبیده کمتر از او و کمتر از عثمان و علی است ولی چون می دید بر او همداستان می شوند و آشوب با دید وی ریشه کن می گردد به آن گونه گفت، و این نیز سخنی است که پاسخ ندارد.
امینی گویـد: ما بر آنیم که جانشـینی پیامبر نیز- همچون پیامبری- فرمانروائی خدائی است هر چند دسـتور نهانی گرفتن از آسـمان و آئین گـذاری ویژه برانگیخته خداست و کار خلیفه روشـنگری دسـتورها و رساندن آن ها، که آنچه را به گونه ای سـر بسـته آمده با گسترد گی باز گویـد، گره‌ها را بگشایـد و هر واژه را در برابر پدیـده ای از جهان که برای آن آمـده بنهـد، و چنانچه پیامبر به پیکار برخاست تا سـخن خداونـد را با چهره ای که فرود آمده نشان دهد او نیز کار زار کند تا لایه های نهفته در آن را باز بنماید و چشـم اندازهائی را آشکار سازد که

[صفحه ۲۶۸]

پیـامبر نتوانست آوای‌خویش را برای یـادآوری آن هـا بردارد- خواه از این بابت که روان ها هنوز آمادگی پـذیرش نـداشت یا چون می باید روزگاری بگذرد تا هنگام آن فرا رسد یا انگیزه هائی دیگر- پس با آن مهربانی که در خداوند یافته ایم برگزیدن هر کدام از این دو را از بایسته های او می شماریم تا- از آن رهگذر- بندگان را به شاهراه فرمانبری از خود نزدیک کند و از پرتگاه نافرمانی ها به دور دارد- زیرا برای همین بوده که آنان را آفریده و خواسـتار پرستندگی شان شده وآنچه را نمی دانسته اند به ایشان آموخته، و آدمیان را رها نکرده تا همچون چارپایان بخورند و بهره ببرندو با آرزوها سـرگرم شوند بلکه ایشان را آفریده تا وی را بشناسـند و بتواننـد خشـنودی را به دست آرنـد و این‌راه را، هم بـا برانگیختن پیـک ها و فرو فرسـتادن نامه ها هموار ساخته و هم با دسـتورهائی نهـانی که پیاپی و پیوسـته از آسـمان می رسـید. چون از یک‌سوی تا بازپسـین هنگامی که گیتی بر سـر پا است زنـدگی پیامبر دنباله نـداردو سـرنوشت او این نیست که جاودانه پایـدار بمانـد و از سوی دیگر هر کـدام از آئین ها، روزگاری دراز بایـد بپایند- چنانچه

بازپسین آئین، هیچ‌گاه روزگارش سر نمی آید- این است که چون بر انگیخته ای می میرد و آئین وی یکی ازدو ویژگی بالا- را دارد و در میان پیروان آن، کسانی اند که هنوز به رسائی‌خویش دست نیافته اند و پاره ای از دستورهای آن که گذارده شده به مردم نرسیده و هنگام پرداختن به پاره ای دیگر از آن ها هنوز فرا نیامده و سر نوشت چنان خواسته است که پاره ای از آن ها نیز دیرتر زائیده شوند با این‌همه پس خردمندانه نیست که توده را به‌بازیچه رها کنند با آن که آن مهربانی‌که بر خداوند پاک بایسته است است همه‌مردم را یکسان در برمی گیرد پس او- که بزرگی اش ارجمند است- می باید کسی را برانگیزد

[صفحه ۲۶۹]

به با روشنگری خود، آئین را از رسائی بر خوردار گرداند و دروغ های راست نمای‌کسانی را که از کیش خدا برگشته اند آشکار کرده از میان بردارد و تاریکی نادانی را با فروغ دانش خود ناچیز نماید و با تیغ و سر نیزه خود- همچون زره وسپر- زخم های دشمنان کیش را پاسخ گوباشد و با دست و زبان خویش، کژی و کاستی را به راستی و استواری کشد.

و چون خداوندگار- که خوبی هایش بس شکوهمند است- با بندگان خود به دیده مهربانی می نگرد و بر خود بایسته شناخته که رگبارنیکوکاری را بر ایشان فرو فرستد و روی آنان را جز به سوی نیکی و رستگاری ندارد، پس می باید برای آنان کسی را برگزیند که برخاسته و این گرانبار سنگین را بر دوش کشد و در همه وظیفه ها نماینده پیشرو خود که پیک خدا بود باشد، و خدا باید اورا از زبان آن پیامبر برانگیخته اش- با سخن و دستوری آشکار- بنماید و روانیست که راه را از راهبر تهی بگذارد وایشان را به بازیچه رها کند، نمی بینی که پسر عمر- عبد الله- به پدرش گفت: مردم می گویند تو جانشینی‌برای خود بر نمی گزینی با اینکه اگر تو چوپان یا شتر چرانی داشته باشی که او بیاید و آن چه را زیر دستش بوده رها کند می گوئی کوتاهی کرده و کار را به‌تباهی کشانده با اینکه سرپرستی برای مردم دشوارتر از سرپرستی شتر و گوسفند است، اگر خدای بزرگ و گرامی را به گونه ای دیدار کنی که در میان بندگانش جانشینی برای خود نگذاشته باشی به او چه خواهی گفت؟

و هم عایشه به پسر عمر گفت: پسر کم، درود مرا به عمر برسان و به او بگو پیروان محمد را بی سرپرست مگذار، برای خود جانشینی در میان ایشان بر گزین و آنان را به گونه شتران افسار سر خود رها مکن که به راستی من می ترسم آشوبی

[صفحه ۲۷۰]

روی دهد، زیرا اگر مردم را لگام گسیخته رها کنند بیم آن می رود که کارشان به آشفتگی انجامد.

و هم پسر عمر- عبد الله- به پدر گفت: چه شود کسی را به جانشینی خو برگزینی. گفت چه کس را؟ گفت خرد خود را به کوشش وادار تا بدانی زیرا تو پروردگار آنان نیستی، می بینی که اگر در پی سرپرست زمینت بفرستی آیا دوست نداری که کسی را به جای خود بنشاند تا هنگامی که بر سر زمین باز گردد؟ گفت آری گفت: می بینی که اگر به دنبال چوپانت بفرستی آیا دوست نمی داری مردی را به جای خود بگذارد تا بر گردد؟

و این هم معاویه پسر ابو سفیان است که همین دستور خردمندانه و چون و چرا ناپذیر را در جانشینی بخشیدن به یزید دست آویز گردانیده و می گوید من می ترسم پیروان محمد را برای پس از خود همچون‌رمه ای، از میش های بی شبان رها کنم.

کاش می دانستم این گونه روشنگری های خردمندانه را که همه در پذیرفتن‌آن همداستانند چگونه مردم درباره برزگ ترین پیامبران و چانشینی او ندیده گرفتند و او را به چشم پوشی ازآن ها متهم کردند؟ من نمی دانم.

روا نیست این کار را به انبوه توده -یا به کسانی واگـذار کننـد که به گره گشائی و پیونـد زدن گسیخته ها پردازندزیرا خرد راستین می گویـد امام ویژگی‌هائی بایـد داشته باشد که پاره ای از آن ها از سرمایه های نهفته در روان واز منش هائی است که جز خدای آگاه بر نهانی ها آن را نمی داند همچون بر کناری از همه گناهان و پاکی جان و پاکیزگی روان که با یاری آن از هوس و

[صفحه ۲۷۱]

خواهش هـای نـاروا دوری گزینـد- و به همین گونه دانشی که با داشتن آن در زمینه هیچ یک از دستورها به گمراهی نیفتـد و تا برسـد به بسیاری ازمنش هـا که استواری آن در ژرفـای جـان است و تنهـا گوشه هائی از آن در جهان برون آشکار می شود که با دشواری می توان با شماره کردن آنها پرده به آن پهناوری را به روشنی نگریست و پروردگار تو است که آنچه را در سینه ها نهفته اند و آنچه را آشکار می کنند می داند (سوره ۲۸ قصص- آیه ۶۹ (و خداوند بهتر می داند که برانگیختگی خود را به کدام کس وا گذارد.

و توده ای که دانش او به نهانی ها راه ندارد نمی تواند کسی را که آراسته به آن منش ها باشد بشناسد و گزینش او در بیشتر جاها با لغزش همراه است زیرا می بینیم پیامبری همچون موسی- که بر پیامبر و ما خاندانش و بر او درود باد- آنگاه که از میان هزاران تن هفتاد مرد را گلچین کرد سرانجام چون‌به جای راز و نیاز با خـدا رسیـد آنان " گفتند خداوند را آشکار به ما بنما " پس چه گمان می بریـد به این که مردم‌کوچه و بـازار بیاینـد و کسـی را بر گزیننـد و بـا آن که خود در چـار دیوار مـاده گرفتارنـد یکی را گلچین کنند؟ برگزیده ایشان هم جز یکی مانند ایشان نخواهد بود و در نیازمندی به کسی که او را در راه راست بدارد با ایشان برابر است و همه به دنـدانه های‌شانه می مانند و هیچ دور نیست کسی رابرگزینند که خود به سرگردانی افتاده وبه فرجام روی از کار بپیچد یا بر سر این برنامه دچار آشوب گردنـد یا در پی‌کسی بدوند که گندم نمای جو فروش یا نادانی باشد که چون با فرمان ها رو در رو شود راه رهـائی از دشواری ها را نیافته دست به تبهکاری های بزرگ بیالایـد، بزهکاری ها کنـد و ندانسته به پرتگاه گناهان افتـد یا بداند و پروا نداشته باشد که سخن یاوه بر زبان آرد یا با فریفتگی به داوری نشیند و این هنگام از همان جا که خواهند کارها را در راهی شایسته بیاندازند.

[صفحه ۲۷۲]

به تبهکـاری دچـارمی شونـد و ندانسـته در پرتگـاه می لغزنـد که نمونه ای را در آن جا که مردم دست فرمانبری به معاویه و یزیـد و جانشینان امویشان دادند می توان یافت.

پس آفریدگار مهربان که این سرنوشت را بر آفریگانش نمی پسندد نباید در این کار گزینشی برای کسی ازمردم بگذارد چرا که آنـان را نادان و ستمکار آفریـده است، آیا آن که خودآفریننـده است نمی دانـد؟ با آن که ازنهفته ها و ریزه کاری ها آگاه است و پروردگار تو آنچه را خواهـد می آفرینـدو بر می گزینـد و گزینشی برای آنان در کارها نیست و هیچ مرد و زنی را نمی رسد که به آئین ما بگرود و چون خداوند در کاری داوری کرد و آن را گذراند در کار خویش به گزینش پردازد و آن که از فرمان خداوند و برانگیخته‌او سرپیچید به راستی آشکارا دچار گمراهی شده است (سوره- ۳۳- احزاب آیه ۳۶)

بزرگ ترین پیـامبران نیز از نخستین روز که آئین خود را به گروه هـای تازیان پیشـنهاد کرد این گوشه پرده را هم به همه نشان داد، چندان که چون تیره عامر پسر صعصعه را به سوی خدا خواند و سخن او به ایشان رسید گوینده ایشان از او پرسید اگر ما بر سر این

کـار از تو پیروی کنیم و آنگاه‌خداونـد تو را بر کسـانی که با تو ناسازگاری می نماینـد پیروز کرد آیا در دیـده تو شایسـتگی آن را یافته ایم که پس از تو ما سرپرست کار باشیم؟ پاسخ داد راستی کار در دست خداست و آن را هر کجا خود بخواهد می نهد. چگونه مردم به سادگی می تواند در این‌کار گزینشی داشته باشند با آنکه

[صفحه ۲۷۳]

در پیرامون این کـار، گرایش هـاو لاف ها و خواسـته ها و چشـمداشت ها پراکنـده است و تازه با دگرگونی نگرش ها وزد و خورد برداشت ها و باورها درارزیابی سرمایه های روانی مردان و منش های برجسته، و با فراوانی دسته ها و گروه ها و تیره ها و توده هائی که بـا بـدخوئی ناسازگـاری می نماینـد وآن هم با کشـمکش هائی که میان آدم زادگان بیچاره- از نخستین روز پیـدایش- پخش و پراکنده بوده و ریشه آن را در زمینه های وابسته به چند دستگی ها و گروه گروه و تیره تیره شدن‌ها باید جست.
این گزینش از همـان آغازهمراه بوده است با نگاه های پر از خشم، زخم و سیلی زدن به یکـدیگر و بگو مگو و فریاد و دشـمنی، تا گریبـان جامه ها چاک خورد و نوش جای خود را به‌نیش داد و با این گزینش چه بسـیار آبروها بر زمین ریخت، و آنچه را پاک می انگاریم به خواری افتاد، آئین های‌درست روی به تباهی نهاد و آن چه به روشـنی از آن کسـی بود از میان رفت، آنچه بایـد گیتی را به راهی شایسـته انـدازد تباه شـد، شالوده سازش در هم فرو ریخت و راه آشتی بسـته گردید، خون هائی پاک زمین بیامیخت و پیکر اسـلام راستین از هم گسـیخت تا کسانی که شایسـتگی نداشـتند چشم آزمندی به فرمانروائی دوختند، چه آن بازاری جامه فروش یا آن میانجی سوداگران که‌بند و بست های بازار او را سـرگرم ساخته، یا فروشـنده ای که عموزادگان‌خود را بر گردن مردم می نشاند یـا گورکنی که پهنـا و درازای خود را از هم بـاز نمی شـناسد، یـا آزاد شـده ای سـتمگر یا باده گساری مست یا آزمنـدی بی پروا و آشوب انگیز از همان کسان که بنـدگان خـدا را بردگان خویش و دارائی خدا را بخششـی برای خود گرفته و نامه خدا و کیش خدا را دست آویز تباهی و نیرنگ بازی شمردند.

[صفحه ۲۷۴]

جانشین پیامبر برترین آفریدگان است

بر شالوده آنچه با گستردگی روشن کردیم جانشـین پیامبر بایستی در میان همه پیروانش برترین آفریدگان باشد زیرا اگر در روزگار او کسـی در برتری همانند او بود یا از وی افزونی یافت ناگزیر با بر گماشتن او بی هیچ انگیزه کسی را برتر از دیگری انگاشته یا آن را که فروتر است برتر پنداشته‌ایم.
و تازه اگر یک امام چیزی از آن‌ویژگی را کم داشـته باشـد، پیش می آیـد که خود وی نیازمنـد همان زمینه ای بشود که دانش وی راه به آن ندارد یا بینش او از دریافتن آن در می ماندیا نیروی او از کشیدن آن ناتوان است و آن گاه بزرگترین رستاخیز و گرفتاری ها را بایـد نگریست که یا یکسـره به دسـتورهای سـر خود پناه می برنـد و به نگرش های تهی از روشـنگری روی می کنند یا سـخن کسـانی را می پذیرنـد که آنـان را در راه راست اسـتوار می دارنـد، که اگر گونه نخست باشـد کارهـا به سـستی و سـرگردانی و رو گردانی می انجامـد و به گونه دوم نیز پایگاهشـان از چشم مردم می افتـد در امـام بایـد نمونه پیـامبر را جست که همیشه از او فرمان

برنـد- و ما هیـچ برانگیخته ای نفرسـتادیم مگر آنکه با دسـتور خداونـد فرمان او را ببرند- که‌فرمانبری از امام را در کنار فرمانبری از خدا و برانگیخته اش نهاده، همانجا که- خدای برتر از پندار- گفته: خدا را فرمان برید و برانگیخته را فرمان برید و کسانی را از میان شما که سرپرست کار هستند و این برای آن است

[صفحه ۲۷۵]

که بتواند آئین های خداوندی را در مرزهای خود بر پای دارد، و بیهودگی هارا از میان بزداید و چه بسا نادانی او چنان زمینه را تهی و باز بگذارد که مردم در درستی کیشی که آنان را به خود می خواند دو دل شوند زیرا می بینند سرپرستی که دیگران را به پیروی از آن‌آواز می دهد نمی تواند از آن پاسداری‌کند و چون و چراهائی را که روی به آن دارد بزداید.
پس بر بنیاد آنچه گـذشت بایـد منش های برتر را به رساترین گونه ای در خود گرد آرد و بر همگان از توده برتری یابد ": بگو آیا برابرنـد آنان که می داننـد و آنان‌که نمی دانند بگو آیا کور با بینا برابر است و آیا تاریکی با روشـنائی یکسان است و آیا کسـی که مردم را به سوی راستی راه می نماید برای پیشوائی‌سـزاوارتر است یا آنکه تا او را راه ننمایند راه نمی یابد؟ شما را چه شده و چگونه داوری می کنید.

[صفحه ۲۷۶]

جانشینی پیامبر از دیدگاه دیگران

جانشینی پیامبر نزد توده سنیان

اشاره

آری جانشـینی ای که این گروه گویند، همه آن چه را یاد کردیم نمی خواهد زیرا به پندار ایشان جانشین پیامبر هر کسی‌است که بر مردم چیرگی یافته دست دزد را ببرد و آدمکش را به کیفر برسانـد مرزها را پاسـداری کند و آسایش همگان را نگاهدارد- و برنامه هائی از این دست- و اگر هم تبهکاری پیشه کرد نمی توان او را بر کنار ساخت چنانچه برای رفتار زشتی هم که آشـکارا انجام دهد نبایـد خرده ای بر او گرفت، نادانی او را کژی و کاستی نشاید شـمردو لغزش هایش سـزاوار کیفر نیست، نیازی به یافتن هیچ یک از منش های بزرگوارانه در او نداریم، در همه جا باید به او خشنودی داد و هیچ سرزنشی نبیاید کرد.

گفتار باقلانی

اشاره

باقلانی در " تمهیـد ص ۱۸۱ " می نویسـد: یـک بخش هم در منش های امامی که بایـد با او پیمان بست. اگر کسـی بگویـد: ما را آگـاه کنیـد تا بـدانیم امامی که نزدشـما بایـد با او پیمان بست چه منش هائی دارد؟ می گوئیم: از ویژگی های او یکی آن است که بنیاد او باید از تیره قریش بوده و نیز به چنان پایگاهی از دانش برسد که بتواند در جرگه کسانی جای بگیرد که شایسته برای‌داوری

در میان مسلمانانند و بایستی هم در کار جنگاوری و سازمان دهی سپاهیان و نبردها بینا باشد، هم در پاسداری مرزها و پشتیبانی از گروه مسلمانان و نگهبانی توده و کینه جستن‌از بیدادگران و دادن داد ستمدیدگان و رسیدگی به مصالح مردم.

[صفحه ۲۷۷]

و باید از کسانی باشد که در روان گردانیدن کیفرها نرمی و سستی بر او چیره نشود و از گردن زدن و تازیانه کوفتن بی تاب نگردد. و باید در زمینه دانش و دیگر زمینه هائی که با نگرش به آن ها میان دو تن برتری می گذاریم از برجسته ترین توده به شمار آید مگر پیش انداختن آن که برتر است،با مانعی برخورد کند که آن هنگام برگماشتن کهتران روا خواهد بود و هرگز هم نیازی نیست که دامنش از همه گناهان پاک بوده نهانی ها را بداند یا در سوارکاری و دلیری از همه برترباشد یا ننها از میان هاشمیان- و نه‌دیگر تیره های قریش- برخیزد.
در ص ۱۸۵ می نویسد: اگر گویند: آیا مردم‌به دانش امام و روشنگری گوشه ای از آن -که تنها ویژه او باشد- نیازی دارند؟ و نیز به اینکه او بیاید و آنچه را دانش ایشان در نمی یابد آشکار سازد؟پاسخ می دهیم نه، زیرا او و آنان درآگاهی از آئین و در برابر فرمان آن یکسانند، اگر بپرسند پس امام را برای چه می گمارید؟ می گوئیم برای همان چه پیشتر یاد کردیم از: سازمان دادن سپاهیان، پاسداری مرزها، باز داشتن بیدادگران، دادن داد ستمدیدگان، روان گردانیدن کیفرها، بخش کردن درآمدها میان مسلمان و وا داشتن آنان به دیدار از خانه خدا و به جنگ با دشمنان. این است خواست مااز بر گماشتن و روی کار آوردن او. و اگر یکی از گام های این راه را درست نرفن یا شیوه ها را از جای بگردانید، توده پشت سر وی هستند تا او را به شاهراه کشند و به آنچه بایسته او است‌وادار سازند.
در ص ۱۸۶ می نویسد: توده کسانی که خدا را با ویژگی هائی همچون آدمیان می شناسد و به حدیث ها پشتگرمند گویند امام از سمت خود بر کنار نمی شود هر چند تبهکاری و ستمگری کند- چه دارائی های مردم را با زور برباید یا آسیبی به پیکر ایشان برساند یا جان بینگاهان را بستاند و آنچه را از این و آن است تباه ساخته کیفرها را روان نگرداند.که به هیچ روی نباید بر او شورید

[صفحه ۲۷۸]

بلکه شایسته است او را اندرز گویند و بیم دهند و اگر دستوری ناسازبا فرمان خداوند داد به جا نیاورند.این برداشت را بر شالوده سخنانی بسیار و پی در پی استوار داشته اند که از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- و از یاران او رسیده که باید ازامامان فرمانبرداری کرد هر چند بیداد گری نماید و دارائی ها را بربایند و ویژه خود شناسند که به راستی پیامبر- درود بر وی- فرمود: بشنوید و فرمان برید هر چند در برابر برده ای دست و گوش بریده باشید- یا در برابربنده ای حبشی- و پشت سر هر نیکوکارو تبهکار نماز بگزارید و گزارش کرده اند که گفت: فرمانبردار ایشان باش هر چند دارائی ات را بخورندو بر پشتت بکوبند، تا هنگامی که نماز را بر پا می دارند از آنان فرمان برید و به همین گونه گزارش های بسیاری در این زمینه رسیده که همه را در نگارش خود " اکفار المتاولین " یاد کرده ایم و گزارش های ناساز با آن رانیز همراه با نمایاندن لایه درونی آنها به گونه ای آورده ایم که هر کس درآن بنگرد- با خواست خدا- از هر پاسخی بی نیاز خواهد بود.
در ص ۱۸۶ نیز می نویسد: اگر کسی با به دست آوردن برتری هائی چند به پایگاهی والاتر از امام دست یابد انگیزه نمی شود که امام را بر کنار کنیم هر چند که اگر در آغاز که خواهیم پیمان فرمانروائی او را بپذیریم کسی برتر از او باشد بایستی کهتران را وا

گذاریم ولی با افزونی برتری ها که پس‌از آن در دیگری پدید آید پیش آمدی درکیش ما روی نمی دهد و خود به خود انگیزه بر کنار ساختنش نمی گردد و این‌مانند آن سخن است که از یاران هم آئین خویش آوردیم: اگر پس از آنکه پیمان فرمانروائی امام را پذیرفتیم تبهکار گردید این رویداد انگیزه بر کناری اش نیست هر چند که اگر در هنگام‌پیمان بستن به آن گونه بود پیمان به درستی بسته نمی شد و باید به سراغ کسی دیگر رفت.

حدیث سازی برای برده کردن مردم در برابر تبهکاران و بیدادگران

امینی گوید: و این هم نمونه ای از آن گزارش های بسیار که باقلانی سر بسته انگشت بر آن ها نهاده و همه می رساند که باید فرمانبردار امامان بود هر چند

[صفحه ۲۷۹]

بیدادگر باشند و همه دارائی ها را ویژه خود گردانیده دیگران را بهره ندهند و نیز این که اگر امام تبهکار شد بر کنار نمی شود.

۱- از زبان حذیفه پسر یمان آورده اند که: برانگیخته خدا را پرسیدم ما در دامن بدی ها می زیستیم تا خداوند، نیکوئی‌را فرو فرستاد و اکنون ما در پناه آنیم، آیا پس از این نیکی باز هم بدی‌در کار هست؟ پاسخ داد آری پرسیدم آیا پس از آن بدی نیکوئی در کار است؟ گفت آری گفتم آیا پس از آن نیکوئی بدی در کار است؟ گفت آری گفتم چگونه‌می شود؟ گفت پس از من امامانی خواهند آمد که با راهبری من راه نمی یابند و بر شیوه من کار نمی کنند و به زودی مردانی در میان ایشان می ایستند که دل های آنان دل های اهریمنان است در پیکر آدمیان. گفتم ای برانگیخته خدا اگر آن روزگار را دیدم چه کنم؟ پاسخ داد: فرمانروا را فرمان می بری و سخن وی را آویزه گوش می گردانی و اگر دارائی ات را گرفت و پیکرت را در هم کوبید باز هم بشنو و فرمان ببر.

"صحیح مسلم " ج ۲ ص ۱۱۹ و " سنن بیهقی " ج ۸ ص ۱۵۷

۲- عوف پسر مالک اشجعی آورده است که از برانگیخته خدا- درود و آفرین خدابر وی- شنیدم می گفت: بهترین پیشوایانتان آنانند که دوستشان داریدو دوستتان دارند، بر آنان درود فرستید و بر شما درود می فرستند و بدترین امامان شما آنانند که دشمنشان می دارید و دشمنتان می دارند و شما را نفرین می کنند و آنان را نفرین می کنید گفت: گفتیم ای برانگیخته خدا اگر چنین روزی پیش آید کین توزانه از آنان جدا نشویم؟ پاسخ داد تا آنگاه که نماز را در میان شما بر پای می دارند نه. زنهار هر کس فرمانروائی سرپرست وی گردید و دید که او فرمان خدا را زیر پا می نهد باید از انجام آن چه ناساز با فرمان خداست ناخرسند باشد ولی دست خود را از میان فرمانبرداران جدا نسازد

"صحیح مسلم " ج ۲ ص ۱۲۲ " سنن بیهقی " ج ۸ ص ۱۵۹

۳- سلمه پسر یزید جعفی از پیامبر درود و آفرین خدا بر وی- پرسید:

[صفحه ۲۸۰]

ای برانگیخته خدا اگر فرمانروایانی بر سر ما برخاستند که از ما بخواهند آنچه در برابر ایشان به گردن ما است انجام دهیم و آنچه دربرابر ما به گردن ایشان است به جا نیارند، در آن هنگام می فرمائی چه‌کنیم؟ برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- روی از

او بگردانید، و چون دوباره بپرسید، پاسخ داد: سخن شنو و فرمانبردار باشید که آنچه شما را دستور به انجام آن داده اند بر گردن شما است و آنچه ایشان را دستور به انجام آن داده اند بر گردن ایشان.

"صحیح مسلم " ج ۲ ص ۱۱۹ " سنن بیهقی " ج ۸ ص ۱۵۸

۴- از مقدام: به‌راستی برانگیخته خدا- درود و آفرین‌خدا بر وی- گفت: فرمانروایان خود را هر چه باشند فرمان ببرید پس اگر فرمان آنان به شما با سخن من به شما هماهنگ بود هم ایشان از آن راه به پاداش می رسند و هم شما با فرمانبرداری پاداش می یابید و اگر شما را دستور به کاری دادند که شما را به آن دستور نداده بودم گناهش به گردن خودشان است و دامن شما نمی آلاید زیرا هنگامی که خدا را دیدار کنید گوئید پروردگار ما ستمی نیست؟ پس می گوید ستمی نیست پس می گوئید پروردگار ما برانگیختگانی به سوی ما گسیل داشتی و ما به دستور تو از ایشان فرمان بردیم و جانشینانی برای ایشان در میان ما برگزیدی و ما هم به‌دستور تو از آنان فرمان بردیم و فرمانروایانی را فرمانروای ما گردانیدی و ما فرمانبردار ایشان بودیم پیامبر گفت: خدا می گوید: راست گفتید گناه آن بر ایشان است و دامن شما پاک.

"سنن بیهقی " ج ۸ ص ۱۵۹

۵- از سوید پسر عقله آورده اند که گفت: عمر پسر خطاب- خدا از وی خشنود باد- به من گفت: ای ابو امیه شاید تو پس از من بمانی پس امام را فرمان

[صفحه ۲۸۱]

بر هر چند برده ای حبشی باشد، اگر تو را بزند شکیبائی کن و اگر ترا کاری فرماید شکیبائی کن‌و اگر بهره تو را ببرد شکیبائی کن و اگر بر تو ستم ورزد شکیبائی کن و اگرتو را دستور به کاری داد که انجام آن‌از وابستگی تو به کیش خود می کاهدبگو می شنوم و فرمان من می برم و خونم را می دهم- و نه کیش خود را-

با دست آویز همین سخنان بوده که توده می‌گویند اگر امام تبهکاری نماید بر کنار نمی شود، نووی در روشنگری خود بر نگاشته مسلم که در کنار " ارشاد الساری = رهنمای راهروان " ج ۸ ص ۳۶ چاپ شده در زیر حدیث هائی که از " صحیح مسلم " یاد کردیم می نویسد: ازاین گزارش چنین باید دریافت: با کسانی که سرپرستی کارهارا بر گردن دارند در سرپرستی شان به کشمکش نپردازید و بر آنان خرده نگیرید مگر چنان کار بسیار زشتی را از آنان ببینید که می دانید به راستی با شالوده های اسلام ناسازگار است پس اگر چنین دیدید کارشان را ناپسند بشمارید و سخن درست را هر کجا بودید بر زبان آرید، ولی اینکه بر آنان بشورید و پیکار کنید- به برداشت همه‌مسلمانان- نارواست هر چند تبهکار و بیدادگر باشند و در این زمینه که سخن راندیم حدیث ها یکی از پشت دیگری توان آورد و سنیان همداستانندکه سلطان با تبهکاری بر کنار نمی شود- تا آن جا که می نویسد- اگر جانشین پیامبر به ناگهان دست به تباهی آلاید برخی گویند باید او را بر کنار کرد مگر پای آشوب و جنگ در میان آید و توده های سنی از فقه دانان و حدیث خوانان و عقیدت شناسان گویند نباید او را کنار زد هر چند تبهکاری و بیدادگری نماید و هر چه رااز آن مردم است تباه گرداند که با این شیوه نیز بر کنار نمی شود و نباید بر او شورید بلکه باید وی را اندرز و بیم دهند.

امینی گوید: پس عایشه و طلحه و زبیر و پیروان ایشان که پیمان شکستند و از کیش راستین به در شدند با چه دست آویزی بر سرور ما فرمانروای گروندگان

[صفحه ۲۸۲]

شوریدنـد؟گرفتیم که او- درودهای خـدا بر وی -کشـندگان عثمان را پناه داده و آئین های کیفری را به انجام نرسانده بود -که این سخن به خـدا پنـاه می بریم- ولی آنـان چرا این حـدیث هـائی را به کار نبسـتند که- در دیـده توده بیچاره- آئین نامه هائی روشن و نمایاننده کیش خدا است؟ من نمی دانم.

گفتار تفتازانی

تفتازانی در " شـرح المقاصد = روشنگری خواسته ها " ج ۲ ص ۷۱ می نویسد: نیازی نیست به این که امام از میان هاشمیان برخیزد یا دامن وی از همه گناهان پیراسته بوده از زیر دستانش برتر باشد.
و در ص ۲۷۲ می نویسـد: اگر امـام بمیرد و کسـی که ویژگی هـای امـامت را دارد بر سـر کـار بیایـد روا است هر چنـد پیشتر او را به‌جانشـینی نگمارده و مردم نیز دست فرمانبری به وی نـداده باشـند و او با زور بر مردم چیره شود که باز هم بایداو را جانشـین پیامبر بشناسـند که با روشن ترین برداشت ها اگر هم تبهکار یا نادان بود باز دسـتور همین است مگر این هر جا فرمانی ناروا داد انجام نمی دهیم ولی در جائی که دستور امام با داوری آئین ناسازگار نبود بایستی فرمان او را پذیرفت چه دادگر باشد چه ستم پیشه.

گفتار قاضی ایجی

در " مواقف = ایسـتگاه ها " می نویسـد: توده بر آنند که شایسـتگان به امامت برای برخاسـتن به کارهای کیش ما- در زمینه شالوده های آن و هم در آنچه وابسـته به شاخه های آن است- بایـد انـدیشه خود را به کار کشـند و آنچه رابر ایشان بایسـته است دریابنـد، خود دارای برداشت باشـند تـا به کارهـای کشور پردازنـد، دلاور باشـند تا بر نیروی خود از مرزها پاسـداری کننـد و برخی گفته اند نیازی به این ویژگی هانیست زیرا یافت نمی شود پس بایسته شمردن آن ها بیهوده

[صفحه ۲۸۳]

و چنان است که کسـی را به کاری که نمی تواند انجام دهد وا دارند و این برنامه، تباهی هائی پدید می آرد که با بر گماشتن کسی که دارای آن ویژگی ها نباشد می توان آن را چاره کرد.
آری باید دادگر باشد تا سـتم نکند، با خرد باشد تا دست آزیدن او به کارها ناشایسته ننماید، بالغ باشد زیرا خرد کودکان از رسائی برخوردار نیست، مرد باشـد زیرا بهره زنان از کیش و خرد کاستی دارد، آزاد باشـد تا پرداختن به کارهای خداوند او را باز ندارند و در دیده مردم خوار ننماید تا از فرمان او سر بپیچند. پس در اینکه بایدویژگی های بالا را داشته باشد کسی ناسازگار ننموده است.
و این جا ویژگی هائی هم هست که نیازمنـدی به آن جای گفتگو دارد یکی این که از تیره قریش باشـد دوم آنکه از خاندان هاشـم باشـد- و این را شیعه‌می گوینـد- سوم این که پاسـخ هر پرسشـی‌را در زمینه کیش مـا بدانـد- و این رادوازده امـامی ها می گوینـد. چهـارم آنکه بر دست او کـاری آشـکار شـود که دیگران از انجـام آن درمانـده و درسـتی دعوی وی در امـامت و دور بودن از همه گناهان دانسـته گردد- که این را هم تنـد روان می گوینـد،- و برای آن که روشن شود سـخن در نیازمندی به این سه‌ویژگی بیهوده است، ایشان را به ابو بکر راه می نمائیم جانشین پیامبر بودولی نیازی به هیچ یک از آن سه نداشت.
پنجم آن که هیـچ گناهی از او سـر نزده باشـد و این را اسـماعیلیان و دوازده امامیان گفته انـد و برای آن که روشن شود برداشـتشان بیهوده است، می نویسیم: همه گویند ابوبکر نیازی‌به آن نداشته که در همه زندگی گناهی از وی سر نزده باشد

[صفحه ۲۸۴]

گفتار ابو الثناء

در " مطالع الانظار = رخ نماگاه برداشت ها " ص ۴۷۰ می نویسد:۹ منش است که امامان نیازمند آنند: یکی این که در زمینه های وابسته به شالوده های کیش ما- و شاخه های آن -اندیشه را به تلاش واداشته و آن چه را شایسته است خود دریابند. دیگر آن که خود دارای برداشت هائی باشند که برای کارها چاره بجویند و رویدادها را به گردش در آرند خواه آن چه را بهجنگ و آشتی بستگی دارد یا به دیگر کارهای سیاسی. سوم این که دلاور و پر دل باشند که از برخاستن به پیکار نهراسند و از برپا داشتن آئین های کیفری در نمانند و بی باکانه نیز مردم را به کام نابودی نیفکنند. گروهی نیز در این که امام باید سه منش بالا را داشته باشد آسان گیری نموده و گویند اگر هم خودش آراسته بهآن ها نبود کسی دیگر را که با آن ویژگی ها است به نمایندگی خود بر می گزیند.

چهارم اینکه امام دادگر باشدزیرا جان و دارائی و زن مردم زیر دستاو است و اگر ستمگار بود از دست درازی او آسوده دلی نمی توانیم زیست. تا پایان

پنجم خرد، ششم بلوغ، هفتم مرد بودن، هشتم آزاد بودن، نهم از تیره قریش بودن. و برخلاف آنچه اسماعیلیان و دوازده امامیان گفته اند، نیازی به آن نیست که هرگز گرد گناه نگردیده باشد و برای روشنگری در این باره نیز امامت ابوبکر را شالوده پاسخ خود می گردانیم که همه توده بر آنند نیازی به بر کنار بودن از همه گناهان نداشته و البته نمی گویم که او خود از هر لغزشی دوری نمی گزیده است.

پیمان امامت چگونه بسته می شود

اشاره

قاضی عضد ایجی در " مواقف " می نویسد: خواست سوم درباره این که پیمان

[صفحه ۲۸۵]

امامت با چه چیز استوار می شود، استواری آن یا بر بنیاد دستور و سخن آشکاری است که از پیامبر یا از امام پیشین برسد که در این برداشت همه همداستانند و نیز اگر کسانی از مردم که کارشان گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها است دست فرمانبری به کسی دهند پذیرفتنی نماید هر چند شیعهسر ناسازگاری دارند و ما را می رسد که در برابر ایشان امامت بوبکر- خدا از وی خشنود باد- را شالوده روشنگری سازیم که با همین گونه دست فرمانبری دادن استواری یافته است.

وهم نوشته: چون آشکار شد که با گزینشو دست فرمانبری دادن می توان امام رابر گماشت پس بدان که این دو کار نیازمند آن نیست که همه همداستان گردند، زیرا نه خرد و نه دستورهای آئین ما چنین چیزی را بایسته نمی شمارد بلکه یک یا دو تن از کسانی که کارشان گره گشائی و پیوند زدن گسیختهها است برای این برنامه بسنده اند زیرا می دانیم یاران پیامبر- با آن سر سختی که در کیش خود داشتند- همین‌اندازه را بسنده می شمردند چنانچه پیمان فرمانروائی بوبکر را عمر بست و پیمان فرمانروائی عثمان

را عبـد الرحمن پسر عـوف و نیـازی به این ندیدنـد که همگنـانی که در مـدینه انـد انجمن کننـد- چه رسـد به اینکه همه مسـلمانان همداستان گردند و کسی هم این را برایشان ناپسند نیانگاشت و تاکنون نیز همیشه دفتر روزگار به همین گونه ورق خورده است.
برخی از یاران همکیش ما گفته اند: این پیمان باید در برابر گواه راستگو بسته شود تا کسانی نتوانند با این لاف و پندارناسازگاری نماینـد که پیش از آن که شماآشکارا با یکی پیمان امامت بندید ما پنهانی با یکی پیمان بسته بودیم البته این هم زمینه ای است که باید اندیشه را در آن به تلاش واداشت تا به کجا برسد.

[صفحه ۲۸۶]

اگر چنـان پیش آمـد که بـا بیش از یـک تن دست فرمانبری‌دادنـد جسـتجو می کننـد که کـدام یک جلو تر بوده و همان را روا می شناسـند و اگر دیگری در نپـذیرفتن پافشاری کند از گردنکشان است و روا نیست در دو گوشه از زمین که خیلی از هم دور نیافتاده اند با دو امام پیمان بندندولی اگر سـرزمین پهناوری باشد که یک تن نتواند گردش کارهای آن را به گردن‌گیرد آنگاه باید اندیشـه را به کار انداخت تا ببینم می شود دو امام داشته باشیم یا نه.
آن چه در " مواقف " بود پایان یافت و روشـنگران آن- سـید شـریف جرجانی، ملا حسن چلبی، شـیخ مسـعود شـیروانی- نیز همین سخنان را بر زبان خامه آورده اند بنگرید به نگاشته های روشنگرانه شان در پیرامون "مواقف " ج ۳ ص ۲۶۵ تا ۲۶۷.

گفتار ماوردی

ماوردی در " الاحکام السلطانیه = فرمان های شاهی " ص ۴ می‌نویسد: دانشـمندان در این که با همداستانی چند تن می توان پیمان امامت‌را اسـتوار ساخت راه هائی جدا از هم رفته اند گروهی گفته اند: اسـتواری آن تنها در هنگامی است که توده کسانی که‌در هر شهر به کار گره گشائی و پیونـد زدن گسـیخته ها می پردازند انجمن کنندتا آن که را بر می گزینند همگان به او خشـنودی دهند و در فرمانبری از امامت او همداسـتان باشند. در پاسخ به این برداشت نادرست ما جانشینی بوبکر- خدا از وی خشنود باد- را پیش می کشیم که پیرامونیان دست فرمانبرداری به او داده و او را برگزیدند و هیچ هم چشم به راه ننشستند تا آنان که نیستند سر برسند.
گروهی دیگر گفته اند: کمترین شـماره ای که برای بسـتن پیمان امامت نیازمند آنانیم پنج تن اند که بر استوار ساختن آن گرد آیند یا یکی شان‌با خشنودی چار تن دیگر این کار را به‌انجام برساند، زیرا بنیاد این نگرش دو چیز

[صفحه ۲۸۷]

است یکی آن که دست فرمـانبری گرفتن به سود بوبکر- خـدا از وی خشـنود بـاد- بـا یاری پنـج تن بایسـته شـناخته شـد که گرد او انجمن کردند و سپس نیز مردم به دنبال آنان راه افتادند: پسر خطاب، بو عبیده پسر جراح اسید پسر حضیر، بشیر پسر سعد،سالم برده بو حـذیفه- که خـدا از آنان‌خشـنود باد- دیگر آن که عمر- خدا از وی خشـنود باد- شورائی از شـش تن بنیاد نهاد تا یکی شان- با خشنودی ۵ تن دیگر- به جانشین او نشیند (این‌برداشت از بیشتر فقه دانان و عقیدت شناسان بصری است)
دیگران از دانشوران کوفه گویند: این پیمان با دست سه تن بسـته می شود که یکی شان باخرسندی دو تن دیگر به سرپرستی رسد و همچون دادرس باشد در کنار دو گواه چنانکه پیمان زناشوئی با یاری سرپرست دختر و دو گواه انجام می گیرد.
گروهی دیگر گفته اند: این پیمان با دست یک تن هم بسته می شود زیرا عباس به علی- خدا از آن دو خشنود باد- گفت ": دستت

را دراز کن که دست فرمانبرداری به تو دهم و مردم بگویند عموی برانگیخته خدا دست فرمانبری به پسر عموی او داد تا دیگردو تن هم بر سر این کار، راهی جدا از تو در پیش نگیرند ". و هم از این‌روی که پیمان بستن گونه ای داوری است و داوری یک تن پذیرفته و راست. پایان.

گفتار جوینی

جوینی- پیشوای مکه و مدینه- که در سال ۴۷۸ در گذشته در " الارشاد = راهبری " ص ۴۲۴می نویسد: یک بخش هم در گزینش جانشین پیامبر و چگونگی آن و در یاد آوری آنچه در بستن پیمان امامت نیازمند آنیم.
بدانید که در بستن پیمان امامت نیازی به همداستانی مردم‌نیست و اگر چه توده انجمن نکنند پیمان امامت بسته می شود، نشانه اش این که چون پیمان

[صفحه ۲۸۸]

امامت به سود بوبکر بسته شد، وی بشتافت تا فرمان های مسلمانان را بگذارند و درنگ هم نکرد تا گزارش ها پراکنده شود و به کسانی از یاران پیامبر- که‌در دور دست ها بسر می برند- برسد وهیچ کس هم این کار را بر او ناپسند نشمرد و نگفت که اکنون باید درنگ کنی، پس چون- در بستن پیمان امامت- نیازی به همداستانی نداشتیم شماره ای‌ویژه و اندازه ای یاد شده از کسان را نیز بایسته آن نمی انگاریم و داوری درست آن است که پیمان امامت با دست یک تن از کسانی که به کار گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها بر می خیزند بسته می شود.
دیگر آن که: برخی از یاران همکیش ما گفته اند " بستن پیمان باید در برابر گواهان باشدزیرا اگر نیازی به این شیوه نبینیم تواند بود که کسی از لاف زنان بیاید و بگوید پیش از آن که شما این پیمان راستین و روشن و آشکار را ببندید ما پیمانی در نهان بسته بودیم و پایگاه امامت کمتر از زناشوئی نیست، که پیمان آن را آشکارا باید بست " البته این نگرش را هم صد در صد نمی توان باور داشت زیرا گواهی از خرد ندارد وزیر بنیاد استواری هم در گزارش های رسیده از پیامبر و یارانش بر آن نمی توان یافت، پس در جرگه دیگر پرسش هائی جای می گیرد که برای پاسخ به آن باید اندیشه را به تلاش وا داشت تا چگونه داوری کند. پایان
ابن عربی -پیشوای مالکیان- در نگاشته ای که برای روشنگری " صحیح ترمذی به خامه آورده می گوید: ج ۱۳ ص ۲۲۹ برای آنکه به سود امام پیمان بندیم و دست فرمانبرداری بگیریم نیازی به آن نیست‌که همه مردم باشند بلکه دو یا یک تن برای این کار بسنده اند- و البته با ناسازگاری هائی که برخی در این زمینه نموده اند و روشن است.

گفتار قرطبی

قرطبی در " تفسیر " خود- ج ۱ ص ۲۳۰ می نویسد: اگر یک تن از کسانی‌که به کار گره گشائی و پیوند زدن گسیخته ها می پردازند پیمان امامت را ببندد،

[صفحه ۲۸۹]

کار استوار می گردد دیگران نیز باید از او پیروی کنند و این با برداشت برخی از مردم نمی سازدکه گویند " پیمان امامت تنها

هنگامی بسته می شود که گروهی از کسانی که به‌کار گره گشائی و پیوند زدن گسیخته هامی پردازند دست به هم دهند، " برای استوار ساختن برداشت خود کار عمر- خدا از وی خشنود باد- را شالوده پاسخ می آوریم که یک تنه برای بوبکرپیمان بست فرمانبری به او داد و کسی از یاران پیامبر هم این کار را ناپسند نیانگاشت و تازه این هم پیمانی است و باید همچون دیگر پیمان ها برای بستن آن نیاز به شماره ویژه ای از مردم نباشد، پیشوای ما ابو المعالی گفته: کسی که تنها با دست دادن یک تن نیز پیمان امامت به سود وی بسته شود کارش استواری یافته و روا نیست که از کار بر کنار گردد- مکر در کار آئین به نو گرائی ناروا پردازد و دگرگونی پدید آرد- گفت: و در این برداشت همه همداستانند. پایان

امینی گوید: بر بنیاد این سخنان پس چه بگوئیم درباره عبد الله- پسر عمر- و اسامه پسر زید و سعد پسر ابو وقاص و ابو موسی اشعری و ابو مسعود انصاری و حسان پسر ثابت و مغیره پسر شعبه و محمد پسر مسلمه و برخی دیگر از کسانی‌که از سوی عثمان کارگزار صدقات و سمت هائی به جز آن بودند و با آنکه توده مسلمانان دست فرمانی به سرور مافرمانروای گروندگان دادند آنان روی از او بگردانیدند. چگونه دامن آنان را پاک نمائیم و چه بهانه ای به سود آنان بیاوریم که از همراهی با او در جنگ هایش خودداری کردند و میان یاران پیامبر به این گونه شناخته گردیده و چون او دست فرمانبری دادن به علی سر باز زده و گوشه ای

[صفحه ۲۹۰]

گرفتند گوشه گیران (- معتزله) نامیده شدند.

برداشت عمر از جانشینی پیامبر و سخنان او در این زمینه

از زبان عبد الرحمن پسر ابزی آورده اند که گفت: عمر گفت تا هنگامی‌که کسی از جنگاوران نبردگاه بدر زنده باشد این کار در میان آنان می چرخد و سپس تا آنگاه که کسی از جنگاوران نبردگاه احد بر جای باشد در میان آنان و به همین گونه در میان... و در میان... و برای هیچ کدام از آزاد شدگان و فرزندانشان و برای کسانی که پس از گشوده شدن مکه اسلام آورده اند بهره ای از این کار نیست " طبقات‌ابن سعد " ج ۳ ص ۲۴۸ و در سخنی از اوکه ابن حجر در " اصابه " یاد کرده- ج ۲ ص ۳۰۵ ص: این کار در خور آزاد شدگان و فرزندان آزادگان شدگان نیست.

و گفت: اگر یکی از این دو مرد را می یافتم‌این کار را به او باز گذارده و پشتگرم می شدم: سالم برده بو حذیفه و بو عبیده جراح و اگر سالم بود برگزیدن جانشین را به شوری باز نمی گذاشتم.

و چون او را زخم زدند گفت:اگر آن مرد را که پیش سرش کم مو است -علی را می گوید- سرپرست خویش گردانند، آنان را به راه راست کشد، پس پسر عمر به او گفت چه انگیزه ای تو را از این باز می دارد که خود، علی را نامزد پیشوائی بشناسانی؟ گفت‌خوش ندارم که هم در زندگی بار این برنامه را بر دوش کشم و هم پس از مرگ.

[صفحه ۲۹۱]

"الانساب = نژادها " از بلاذری ج ۵ ص ۱۶ " استیعاب " از بو عمر ج ۲ ص ۴۱۹

و هم گفت که اگر عثمان‌را سرپرست کار گردانم البته دودمان ابو معیط (= امویان) را بر گردن مردم سوار می کند و به خدا سوگند که اگر چنین کنم چنان کند و اگر چنان کند به سوی او رهسپار شوند تا سر از تنش جدا کنند. گفتند علی چه؟ گفت

مردی گوشه گیر و ترسو است گفتند طلحه؟ گفت او مردی خودپسند است و خویش را بزرگ می شمارد گفتند زبیر چه؟ گفت این جا نیست گفتند سعد گفت او در پی اسب و کمان است گفتند عبد الرحمن پسر عوف گفت او خیلی تنگ چشم است و این کار تنها بر کسی می برازد که بی ریخت و پاش فراوان ببخشاید و بی آنکه بر دیگران سخت بگیرد از ریخت و پاش خود داری کند.

این گزارش را قاضی بو یوسف انصاری که به سال ۱۸۲ در گذشته در نگاشته خود " الاثار = بر جای مانده ها " از زبان استادش بو حنیفه- پیشوای حنفیان- آورده است.

این گفته ها و آن چه به دنبال آن بیاید زنجیره ای از گرفتاری های تن فرسا است که با برداشت های درست و منطقی نمی سازد ولی ما بزرگوارنه از سر آن می گذریم.

[صفحه ۲۹۲]

از زبان پسر عباس‌آورده اند که عمر گفت: نمی دانم با پیروان محمد چه کنم؟ و این پیش از آن بود که وی را زخم بزنند- گفتم اندوه چه را می خوری با این که کسی رامی یابی که در میان آنان جانشین خویش گردانی؟ گفت آیا دوستتان- علی- رامی گوئی؟ گفتم آری او شایستگی دارد هم برای خویشاوندی اش با پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- و هم از این روی که داماد وی است و چه پیشینه‌ها دارد و چه آزمایش های تن فرسا پس داده عمر گفت: خوی مزه پرانی و بیهوده پردازی اش را نمی پسندم گفتم‌با طلحه چگونه ای؟ گفت: گردن کش و خودخواه است گفتم عبد الرحمن پسر عوف؟ گفت مردی شایسته است و با ناتوانی هائی، گفتم پس سعد گفت او پنجه شیر دارد و در پی کارزار است اگر کار دهکده ای بر دوش او بار شود در می ماند گفتم پس زبیر گفت بسیار آزمند و تنگ چشم است، در هنگام خشنودی خوی گرونده‌گان به کیش ما را دارد و به گاه خشمناکی به بد کیشان می ماند و تنها کسی شایستگی این کار را دارد که نیرومند باشد ولی درشتی نکند، نرم باشد ولی ناتوانی ننماید، بخشنده باشد ولی از رخت و پاش بیهوده بپرهیزد، گفتم با عثمان چگونه ای؟ گفت اگر او به سرپرستی رسد خاندان ابو معیط (= امویان) رابر گردن مردم می نشاند و اگر چنین کند او را خواهند کشت.

این گزارش رابلاذری در " الانساب " ج ۵ ص ۱۶ آورده و در گزارشی همانند آن که در ص۱۷ یاد کرده می نویسد که از عمر در باره طلحه بپرسیدند پاسخ داد بینی اش‌در آسمان است و نشیمنگاهش در آب!

نگاهی به جانشینی پیامبر از دیدگاه این گروه

امینی گوید: این است آن چه‌این گروه از جانشینی پیامبر اسلام و امامت همگان دریافته و بر دیگران می خوانند، که چنانچه می بینی نزد ایشان هیچ نیست مگر فرمانروائی بر همگان برای سازمان دادن سپاهیان و جلوگیری از رخنه دشمن در مرزها و بازداشتن بیدادگر و دادن داد ستمدیده وبر پاداشتن آئین های

[صفحه ۲۹۳]

کیفری وبخش کردن درآمدها میان مسلمانان و وا داشتن آنان به دیدار از خانه خدا و به‌پیکار با دشمن و این ها نیز نیازمند آن نیست که بیش از زیر دستانش دانشی در آو آشکار باشد بلکه او و توده در آگاهی به آئین ها برابرند و همان اندازه دانش برای او

بسنده است که برای یک دادرس- که اینک دادرسان در برابر تواند و از سرمایه دانش ایشان نیک آگاهی و می توانی باریک بینانه از نزدیک در آن بنگری- و اگر هم امام تبهکاری و بیدادگری نماید و بهستم و پلیدی گراید بر کنار نمی شود وتوده باید در همه هنگام فرمان وی را ببرند چه نیکوکار باشد چه تبهکار و هیچکس را نرساند که با او ناسازگاری پیشه کند و در روی او به شورش برخاسته بر سر کارش با او به کشمکش پردازد.

بر بنیاد همین باورها کسانی که- بر آئین گزینش- به جای پیامبر می نشستند در داوری و در دستورهاشان از فرمان آئین نامه پیامبر و نامه خدا دوری می گزیدند و هیچ کس هم نبود تا جلوگیری کند و هرگز کسی یافت نشد که فرمان به کار شایسته دهدو از کردار ناپسند باز دارد، زیرا از آن چه دست سیاست بافته و پوزه بند مردم گردانیده بود می ترسیدند، همچون حدیث عرفجه که زنجیره میانجی های آن تهی از کاستی و افتادگی هم نیست: به زودی رویدادهائی چنین و چنان پیش می آید، پس هر کس خواست کار توده را که همداستانند به پراکندگی کشد با شمشیر بزنیدش- هر که‌خواهد باشد-

و حدیث عبد الله- که زنجیره اش با همان ویژگی است...: پس‌از من روزگاری ناخوش و پیش آمدهائی خواهد بود که ناپسند می دارید گفتند ای پیک خدا اگر کسی از ما در آن هنگام زنده باشد می فرمائی چه کند؟ گفت آنچه را بر گردن شما بایسته است انجام دهید و از خدا بخواهید که آنچه‌سود شما در آن است خود برساند

"صحیح مسلم " ج ۲ ص ۱۱۸

[صفحه ۲۹۴]

و بر همین بنیاد بود که معاویه پسر ابوسفیان توانست در کوفه بنشیند و دست فرمانبری بگیرد و مردم در بیزاری جستن از علی پسر ابو طالب دست فرمانبری به او دهند " البیان و التبیین "ج ۲ ص ۸۵

و بر این بنیاد بود که عبد الله پسر عمر، دست فرمانروائی‌دادن بر یزید باده گسار را می پذیرفت، نافع گفت چون مردم مدینه یزید پسر معاویه را از کار بر کنار شناختند، پسر عمر خانواده و خویشان و دوستان خود را- و به گزارش سلیمان خانواده و خویشان و فرزندانش را- گرد آورد و گفت من از پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- شنیدم می گفت: در روز رستاخیز برای پیمان شکن درفشی‌بر افراشته می دارند. و زهرانی می افزاید که وی گفت: ما بر پیمان خدا و پیک او دست فرنانبری به این مرد داده ایم هیچ پیمان شکنی را بزرگ تر از این نمی شمارم که بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری به مردی دهی و سپس با او در پیکار شوی و هر کس از شما را بیایم که او را کار بر کنار شناخته و دست فرمانبری به دیگری دهد میان من و او داوری خواهد رفت.

و درگزارشی نیز آمده که عبد الله پسر عمر چون دید مردم مدینه با عبد الله پسر زبیر- خدا از آن دو خشنود باد- رو به شورش می شتابند و یزید پسر معاویه‌را از کار بر کنار شناخته اند خانواده خویش را گرد آورد و گفت: مابر پیمان خدا و پیک بر او دست فرمانبری به این مرد داده ایم و من از بر انگیخته خدا درود و آفرین خدا بر وی شنیدم می گفت: البته در روز رستاخیز برای پیمان شکن درفشی برافراشته می دارندو گویند: این است آن چه فلان کس پشت‌سر نهاده- و به راستی- پس از روی گرداندن از یگانه پرستی- از بالا ترین نمونه های پیمان شکنی این است که مردی با کسی بر پیمان خدا و پیک او دست فرمانبری دهد سپس پیمان را بشکند. هیچ یک از شما یزید را از فرمانروائی بر کنار نشناسد و هیچ یک از شما در این کار پا ننهد وگرنه میان من و او شمشیر برپا خواهد شد.

[صفحه ۲۹۵]

و بر همین بنیاد از زبان حمیدپسر عبد الرحمن آورده اند که گفت هنگامی که پسر معاویه- یزید- جانشین او شناخته شد بر یسیر انصاری- از یاران پیامبر- درآمدم و او گفت: می گویند یزید بهترین پیروان محمد- درود و آفرین خدا بر وی- نیست من نیز همین را می گویم ولی اگرخداوند کار پیروان محمد- درود و آفرین خدا بر وی- را به همداستانی کشد بهتر از آن است که به پراکندگی بیانجامد پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- گفت در میان توده جز نیکوئی نخواهی یافت.

و بر این بنیاد بود که‌عایشه به سخن پرداخت که اسود پسر یزید گفت: عایشه را گفتم آیا به شگفت نمی آئی که مردی از آزاد شدگان بر سر جانشینی محمد با یاران او به کشمکش برخیزد؟ گفت چه جای شگفتی است؟ این نیروی شاهی از خداوند است که نیکوکار و تباهی پیشه را از آن بهره‌مند می نماید و فرعون چهار صد سال برمردم مصر پادشاهی کرد

و بر این بنیاداست که سخن مروان پسر حکم انگیزه یابی می شود، گفت " هیچ کس نبود که‌بیش از علی، از عثمان پشتیبانی کند" گفتندش پس چرا بر سر منبرها او رادشنام می دهید؟ پاسخ داد چون کار ماجز با این برنامه استوار نمی گردد.

و بر همین بنیاد است که کشته شده عبدالرحمن پسر خالد، به دست معاویه- در هنگامی که خواست از مردم دست فرمانبری برای یزید بگیرد- روا می نماید. که در میان شامیان به سخنرانی پرداخت و گفت ای مردم شام من‌سالخورده شده ام و مرگم نزدیک است و چنان خواستم که با مردی پیمان فرمانبری بندید تا کار شما را سامان بخشد من نیز تنها مردی از شما هستم ونه بیشتر، پس برداشت هاتان

[صفحه ۲۹۶]

را بنگرید چیست، آنان فراهم آمدند وگفتند ما به عبد الرحمن پسر خالد خرسندی می دهیم این سخن بر معاویه گران آمد ولی آن را در دل بنهفت و سپس چون عبد الرحمن بیمار شد پزشکی یهودی را که نزد خود داشت و توانست به سراغ او رود بفرمود تا نوشابه ای به خورد او دهد و بکشدش، او برفت و چنان کرد تا شکمش بدرید و بمرد و سپس‌برادرش مهاجر با برده خود پنهانی به دمشق آمد و در راه آن جهود بنشستند تا چون شبانه از نزد معاویه بیرون شدبر او تاختن برد و گروهی که با وی بودند بگریختند و مهاجر او را بکشت.

این داستان را ابو عمر در " الاستیعاب " ص ۴۰۸ از جلد دوم یاد کرده و آنگاه می نگارد: این سرگذشت‌او در میان زندگی نامه نویسان و دانشمندان گزارش ها و بر جا مانده هاآوازه ای بلند دارد که فشرده آن را آوردیم، عمر پسر شبه در " اخبار المدینه " و دیگران آن را یاد کرده اند پایان.

ابن اثیر نیز در " اسد الغابه " ج ۳ ص ۲۸۹ آن را نگاشته است.

و بر همین بنیاد، دست آویز شمر پسرذو الجوشن- کشنده پیشوای ما دختر زاده پیامبر- رسا می گردد که ابو اسحاق گزارش کرده و گفته: شمر پسر ذو الجوشن با ما نماز می گزارد و سپس‌میگفت: خداوند به راستی تو ارجمند هستی و ارجمندی را دوست می داری و می‌دانی که من براستی ارجمندم پس مرا بیامرز گفتم چگونه خداوند تو را می آمرزد با اینکه در کشتن فرزند برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- همکاری داشتی؟ وای بر تو پس‌چه کنیم؟ این فرمانروایان ما، دستور کاری را به ما دادند و ما هم سر نپیچیدیم و اگر با ایشان ناسازگاری می نمودیم از این الاغ های‌تیره بخت نیز بدتر بودیم.

[صفحه ۲۹۷]

ودر سخنی دیگر از او: بـار خـدایا مرا بیامرز که البته من بزرگوارم و از فرومایگـان زائیـده نشـده ام. گفتنـدش تو بـد انـدیش و بد برداشت هستی شـتابزده دست به کشتی دختر زاده برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بروی- می آلائی و آنگاه خدا را به گونه می خوانی؟ گفت دور شو از من کهاگر ما چنان بودیم که تو و یارانت می‌خواهید به راستی از الاغ های دره هابدتر بودیم.

و بر این بنیاد بود که بر بوبکر طائی و همراهانش رفت آن‌چه رفت، سلیمان پسـر ربوه گفت من با ده تن از بزرگان- که بوبکر پسـر احمد پسـر سعید طائی از ایشان بود- در مسجد جامع دمشق گرد آمدیم و برتری‌های علی پسر ابو طالب- خدا از وی خشنود باد- را بر خوانـدیم، ناگهان نزیک به صـد کس بر سـر ما ریختنـد و کشان کشان با کتک ما را به نزد فرمانـدار بردند ابوبکر طائی به ایشان گفت: ای سـروان گوش به سـخن ما فرا دهید ما امروز برتری های علی رابر خواندیم و فردا برتریهای فرمانروای گروندگان معاویه- خـدا از وی خشـنود باد- را می خوانیم و اینک سـروده هائی چنـد آماده دارم، می خواهیـد بشـنوید؟ گفتنـد بخوان، او بی‌آن که در مغزش زمینه چینی کند گفت:

"دوستی علی، همه با کتک خوردن همراه است

دل از هراس آن می لرزد

شیوه من مهر ورزی با پیشوای راهنما

-یزید- است و کیشم دشمنی با خاندان پیامبر

و هر کس جز این بگوید مردی است

که نه مغز دارد و نه خرد

مردم چنانند که هر که با خواسته هاشان هماهنگ باشد

تندرست می ماند وگرنه داوری درباره او با یغمای هستی اش همراه خواهد بود "

گفتند: پس ما را رها کردند

"تمام المتون = رسائی زمینه ها " از صفدی ص ۱۸۸

[صفحه ۲۹۸]

و بر همین بنیاد آبروی تبار خداوندی راریختند و آنچه را دودمان راهنمائی پیامبر، پاک می انگاشتند تباه کردند، خون های پاکان و نیکـان را که از خانـدان پـاک پیـامبر پیروی می کردنـد باخاک آمیختنـد و برنامه دشـنام گوئی بر فراز منبرها را در همه جا پخش و پراکنده گردانیدند آنهم به سـروان این‌خاندان و جان پاک ترین پیامبران که زبان خداوند، پاکی او را آشکار نموده است. و امویانی که لاف جانشـینی پیامبر می زدند آن را در همه گوشه و کنارها از جهان اسـلام شیوه ای شایسته پیروی گرفتند تا آن جا که معاویه، سعد پسـر ابو وقاص را نکوهش کرد که چرا از دشـنام دادن به پدر دو فرزند زاده پیامبر و سـرور ما فرمانروای گروندگان خودداری می کند و تا آن جاکه عبد الله پسـر ولید پسر عثمان پسر عفان توانست شامگان عرفه- نهم ماه ذیحجه- و هنگامی که هشام پسر عبد الملک بر سـر منبر بود در برابر او بایسـتد و بگوید: ای فرمانروای گروندگان این همان روزی است که جانشینان پیامبر، نفرین کردن به ابوتراب- علی- را در آن نیکو می شمرده‌اند.

و سـعید پسر عبد الله نیز توانست به هشام پسر عبد الملک بگوید ای فرمانروای گروندگان به راستی خاندان تو در چنین جایگاه های شایسته‌ای همیشه ابو تراب را نفرین می فرستاده اند تو نیز او نفرین فرست.

پیروی سنیان از برداشت بوبکر

اشاره

و بر این بنیادی که از جانشینی پیامبر در می یابیم برداشت خلیفه نخست و پیروان او ستمگرانه نیست و دل‌را نمی سوزانند که می گویند: گزینش کهتران و برتری دادن ایشان بر کسانی که برترند، درست است و آن را که پس تر راه می پیماید می توان بر پیش افتادگان پیشوا گردانید و البته با دست آویزهائی ساختگی و پندارهائی در هم بافته و انگیزه تراشی هائی بی پا و سیاست روز زیرا کاری است که پرداختن به آن نه به نشانه ای از پاکی روان نیاز دارد و نه به منش های برتر و نه

[صفحه ۲۹۹]

به خوی های بزرگوارانه و نه به سرمایه های ارجمند جان و نه به‌نشانه ها و بینش ها و نه به پایگاه هائی والا و برداشتن گام هائی بس بلند در راه خدا، و کاری است که سرپرست آن هر چه به جا آرد بازخواست ندارد، اگر هم دستورهای کیش را به دور افکند و آئین های کیفری را به کار نسبت باز بر کنار نمی شود و تا هنگامی که میان توده خود نماز را بر پای بدارد و از او جدائی نمی گزینند و با وی ستیزه نمی کنند- که گسترده این سخنان را شنیدی- پس چه باز می داردما را که بگوئیم چنین کاری که ویژگی هایش آن است گرانبار سنگینش را بر دوش کسانی همچون آن گور کن- بو عبیده جراح- بنهیم؟ و او را با جامه جانشینی پیامبر بیارائیم؟ و چه‌انگیزه ای از خلیفه نخست جلوگیری می کند که چنین کسی- یا یار همراهش- را در آغاز کار بر خود پیش بیاندازد؟ و چرا نباید کسانی را برگزینیم که‌تنها می توانند آنچه را که اندکی پیشتر نوشتیم به انجام رسانند؟ همانچه امام را برای برپا داشتن آن می گمارند هر چند آنچه را بر گردن اواست با یاری میانجیان و جلو داران خود و کسانی که به کار او می پردازند به جا آرد. و شاید هم کسی که سر سختی و درشتی و تندخوئی و بی پروائی و همانندە های این منش ها را داشته باشد چه بسا اگر سیاست روز بخواهد شایسته تر از دیگران برای کار به شمار رود!
در پیش اندختن کهتر بر برتر، بیشتر کسان از خلیفه پیروی کرده اند قاضی در موافق می نویسد: بیشتر کسان بر آنند که امامت کهتر با بودن‌برتر رواست زیرا شاید برای امامت شایسته تر از برتر باشد چون آنچه درسرپرستی هر کاری نیازمند آنیم یکی شناخت انگیزه هائی است که شایستگی و تباهی کار را در بر دارد و دیگری داشتن نیرو برای برخاستن به آنچه بایسته کار می نماید. و چه بسا کسی که دانش و کردار او کمتر است آشنائی بیشتری با راهبری دارد و بایستگی های‌آن در وی استوارتر باشد، گروهی نیز دو راه گشوده و گفته اند برگماشتن بر تر- اگر آشوبی در بر ندارد- بایسته‌است وگرنه نه و شریف جرجانی گفته نمونه اش در جائی است که سپاهیان، تن به فرمانبری از کهتر بدهند و نه مهتر ". شرح مواقف " ج ۳ ص ۲۷۹

[صفحه ۳۰۰]

امینی گوید: خواست ما از برتر، تنها آن کس است که همه خوی هائی را برای رسا گردانیدن منش خویش در خود گرد آرد که‌فراهم کند آمدن آن ها در آدمی شدنی است- نه تنها برتری در یک خوی را- بر این بنیاد کسی را که بگیریم دانشمندتر باشد در کارهای سیاسی نیز بینائی بیشتری دارد و انگیزه هائی که‌آن ها را تباه یا شایسته می نمایدبهتر می شناسد و در گرداندن آنچه شایسته همگان است پایدارتر و هر جا پای پیکار در میان آید دلاورتر و در دادرسی ها استادتر و در به کار بستن دستور خدا از همه

سرسخت تر و به ناتوانان توده از همه مهربان تر و برانبوه نیازمندانی که پیرو کیش اند از همه بخشنده تر است وماننده های این بایستگی ها و چگونگی ها همه را دارد پس جائی برای سخن نمی ماند که پنداشته اند گاهی کهتران تواناتر و بیناتر و استوارترند الخ و خداوند گار پاک بایستی روزگار را از انسانی- با آن ویژگی ها که شمردیم- تهی نگذارد زیرا ما روشن کردیم که برانگیختن او یکی از نمونه های مهربانی است که بر خداوند پاک بایسته‌است و او همتای قرآن بزرگوار است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر پیامبر در آیند.

این هم‌که سپاهیان و جز آن از وی فرمان نبرندهمانند جائی است که دارنده پایگاه برانگیختگی را فرمان نمی بردند که بااین انگیزه نمی توان کسی را که خداوند برای برخاستن به بالاترین سرپرستی ها بر گماشته بر کنار کرد بلکه دیگر توده باید شورش آنان را به‌همان گونه فرو نشانند که شورش یاغیان‌و از کیش باز گشتگان یا کسانی را که از ایشان می پنداشتند، و باید تیر دیوها را به سوی او پرتاب کنند چنانکه به سوی سر کرده خزرجیان- سعدپسر عباده- پرتاب کردند!

برداشت خلیفه در پیش افکندن کهتران، گریز ناپذیر بود چون آن را تنها از این روی پیش کشید که جانشینی پیامبر را برای خودش درست بنماید و بر کسی پیش بیافتد که خداوندگار پاک در نامه ارجمند خود را پاک شمرده و جان پاک ترین پیامبران دانسته، فرمانبری از وی را فرمانبری از او و سرپرستی وی را سرپرستی او خوانده با دست وی کیش خود را از رسائی برخوردار گردانیده و

[صفحه ۳۰۱]

نیکی خویش را بر بندگان به بالاترین جا رسانده، پیامبرش را فرموده تا همه را از فرمانروائی وی آگاهی دهد، و نگهداری او از گزند مردم‌را نیز بر خویش بایسته شناخته، بازگو گر دستورهای نهانی آسمان آوا برداشته تا سرپرستی وی و سزاوارتر بودنش بر گروندگان را- از خودشان- نیز بنماید و در انجمنی سهمناک میان صد هزار تن یا فزونتر بگوید: هان ای مردم براستی خداوند، خداوندگار من است و من سرپرست گروندگان، و من به ایشان سزاوارترم از خودشان هر که من سرپرست اویم پس علی سرپرست او است، بار خدایا دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن دار آن که او را دشمن دارد.

پدر دو دختر زاده پیامبر، نه‌برتری هایش بر هیچ کس پوشیده بود نه‌منش ها و سرمایه های روانی و پاکی بنیادش، نه پاکیزگی سرشت و پاکدامنی‌زادگاه و بزرگی جایگاهش، نه دیری پیشگامی اش در دور اندیشی و اراده و پیشاهنگی در مسلمانی، و نه جانفشانی‌اش برای خدا و برتری اش در دانش و درهمه برتری ها.

آری از همان نخستین روز، کار گزینش بر بنیاد برداشت خلیفه به پایان آمد و کهتر از برتر پیش افتاد و ابوبکر را با پیمان دو تن که جز عمر پسر خطاب و یک گور کن- بوعبیده پسر جراح- کسی نبود به فرمانروائی شناختند، و این کار را که می بایست آشکارا و در برابر همه با انجام رسانند نهانی به پایان بردند و میان آن مردان- که بنیاد گزاران گزینش آزادانه بودند- کار راسازمان دادند و در آن روز نیز کسی از آنان پیروی نکرد مگر اسید پسر حضیر وبشر

[صفحه ۳۰۲]

پسر سعد و آنگاه مردم که‌در پی خودداری از همراهی با ایشان به خواری و زاری افتادند ناگزیر سر فرود آوردند و دریدگی جامه چندان شد که رفوگر را درمانده ساخت (= کار ازکار گذشت) و جلوی نادان را نگرفتند تا خود و دیگران را به پرتگاه افکند و اصلاح خواه ستمدیده به روزی افتاد که گفت بگذار هر چه خواهند بکنند و برگزینند و به راستی که گزینش با بدی هاهمراه است

و از خار انگور نخواهی چید.

دست فرمانبری به بوبکر دادند تا نانش در روغن افتاد و از همان نخستین‌روز نیز کارهای وابسته به کیش ما میان سه تن بخش شد، امامت را برای خود برداشت و عمر گفت: داوری را نیزبه من گذار و بو عبیده گفت: رسیدگی به درآمدها هم با من. عمر گفت": ماه سپری می شد و دو تن نیز کشمکشی به نزد من نمی آوردند " و آن هنگام هیچ کس در پندار و گفتار خود نیز بو بکر و عمر را بر سرور ما فرمانروای گروندگان برتری نمی داد. این بو بکر است که خود بر فراز منبر آواز برمی دارد " به سرپرستی شما رسیدم باآن که بهتر از شما نیستم و مرا اهریمنی هست که مرا فرو می گیرد " آنگاه از توده خویش می خواهد که او را در برابر خودش یاری کنند و کژی و کاستی اش را به استواری و راستی دگرگون سازند

و این عمر پسر خطاب است که گفته های آشکار او را در پیش رو داری که می رساند کار به راستی از آن‌علی بوده ولی برای کم سالی و برای خون هائی که از گردنکشان تبهکار بر گردن او بوده وی را از آن سمت دور کردند یا- بر بنیاد سخنی که چون می خواست جانشین برگزیند در روی او به زبان آورد: پدرت خوب چه می شد اگر ابن خوی مزه پرانی در تو نبود- بنگرید به " الغیث المنسجم = باران روان " به خامه صفدی ج ۱ ص ۱۶۸- و خود از پروردگارش

[صفحه ۳۰۳]

خداوند می خواست که اگر علی نباشد او را با هیچ دشواری روبرو نکند و چنان می دید که‌اگر علی نبود او گمراه می شد و اگر نبود او نابود می گردید و اگر نبود کارش به رسوائی می کشید و: زنان نتوانند مانند علی بزایند و بسیاری همانند این برداشت ها که در جلد ششم در لا به‌لای " به جا مانده های کمیاب " گذشت و می رساند هرگز در دل او برای یک بار هم نگذشته- و هیچگاه هم نخواهد گذشت و کجا تواند بگذرد؟- که او دریکی از برتری ها همانند سرور ما علی باشد در یک زمینه از آن ها به او نزدیک بوده یا دوری اش از وی ناچیز بنماید.

سخن وتری در برتری بوبکر وعمر بر همگان

پس از آن که دانستی این توده، از جانشینی پیامبر چه دریافته‌اند و از برداشت گذشتگان ایشان- و پیشتر از همه، خلیفه نخست- در این باره آگاهی یافتی اکنون با من تا ناسازگاری این گفتارها را با پندارهای‌دیگری بنگریم که پراکنده گروهی دیگر به آن گرویدند " و اگر جز از نزد خدابود البته ناهماهنگی های بسیار در آن می یافتند

"احمد پسر محمد وتری بغدادی در روضه الناظرین = بوستان نگرندگان " ص ۲ می نگارد: بدان‌که توده ها سنی و همداستانی می گویندپس از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی- برترین مردم ابوبکر است سپس عثمان سپس علی- خدای برتر از پنداراز آنان خشنود باد- و به راستی هر که‌در جانشینی پیامبر پیش افتاده در برتری نیز پیشگام بوده زیرا ناشدنی است که کهتر را بر برتر پیش اندازند زیرا ایشان در پیشوائی- یکی از پس دیگری- کسانی را برمی گزیدند که برتر باشند، برای روشنگری این برداشت گزارشی را شالوه سخن می گیریم‌که گوید: چون بوبکر- خدا از وی خشنود باد- آشکارا گفت که عمر- خدااز وی خشنود باد- جانشینی او شود طلحه- خدا از وی خشنود باد -

[صفحه ۳۰۴]

برخاست و گفت ": چه پاسخی به پروردگارت می دهی که تند خوئی درشت را سرپرست ما گردانیدی "؟ بوبکر- خدا از وی خشنود باد- گفت ": چشمانت را برای من مالیدی و دو پاشنه‌ات را برای من سائیدی و آمده ای که مرا از برداشت خویش باز داری و از کیش‌خود بگردانی؟ اگر چنان پرسشی از من کند گوید بهترین مردمان تو را جانشین‌خود در میان ایشان نمودم ". و این سخن، ما را راهنمائی می کند که ایشان‌در پیشوائی، یکی از پس دیگری کسانی را بر می گزیدند که برتر باشند. پایان.
تو می بینی که در این پندار، دروغی هست که ساده دلان از توده بیچاره را بفریبد و تازه نه با برداشت های این گروه و نگرش های عقیدت شناسانشان سازگار است نه با رفتار یاران پیامبرو سخنان آشکارشان و نه پیش از هر چیزبا برداشت خلیفه- ابوبکر- گویا آنچه را ناشدنی پنداشته هم بر خلیفه و یاران همکار او پنهان مانده هم بر کسانی که در سده ها و میان مردمان پس‌از او به امامت برخاستند.
و گویا برتری آن مرد تند خوی درشت بر یاران پیامبر پوشیده بوده و هیچکس از آن آگاهی نداشته تا بوبکر آن را بازگو کند و گویا تاریخ و آن " به جا مانده‌های کمیاب " در برابر " وتری " نبوده تا مردان را با مرز برتری- هاشان بشناسد درباره آنان تند نرود، گزاف گوئی نکند، سخن بی پایه بر زبان نراند و در گفتار خویش از شاهراه راستی پای فراتر ننهد و بداندکه اگر عمر بهترین توده باشد- آن هم‌با سرگذشت نامه و به جا مانده های کمیابی که از او سراغ داریم- اسلام را بدرود باید گفت!
آری خواسته ها و هوس ها است که هر کس گوشه ای از آن را می گیرد و دستورهائی دلبخواه است که هر کدام بر شالوده گرایش هاشان نرم و نیکو در پی آن می روند و اینک ما خرد درست تو را افزاری می گردانیم‌برای سنجش میان این دو امام، آن که ما منش وی را باز می نمائیم و آن که اینان می گویند، خرد خویش را بنگر که به سوی کدام یک گرایش می یابد و چه کسی را میان

[صفحه ۳۰۵]

خود و پروردگار پاکش رشته پیوند می گیرد و کدام یک از آن دو را می سزد که آزادی‌مسلمانان و جان ها و زنان و فرمان های این جهانی و آن جهانی ایشان در دست او باشد؟ اگر در ترازوی دادگری او دیده‌ای یافت نشود " وای بر کمفروشان "

برداشت خلیفه از سرنوشت خدایی

اشاره

لالکائی در " السنه = آئین نامه پیامبر " از زبان عبد الله پسر عمر آورده که گفت: مردی به نزد بوبکر شد و پرسید: تو بر آنی که روسبی بازی زائیده سرنوشت خدائی است؟ پاسخ داد: آری،گفت: آیا خداوند این را سرنوشت من گردانیده وآنگاه مرا به کیفر آن شکنجه می کند؟گفت آری ای پسر زن گندیده... به خدااگر کسی نزد من بود فرمان می دادم تابه دماغت بکوبد و آن را بشکند و خرد کند.
امینی گوید: آیا تو بر آنی که‌این جانشین پیامبر سرنوشت خدائی را به درستی می دانسته چیست؟ و آیا آن را آمدن کاری انجام شدنی در دانش بی آغاز خداوندی می شمرده با همه این که‌به کننده آن، توانائی انجام و به جا- نیاوردن آن را داده و نیکی و بدی را هم به او شناسانده و سرانجام دومی و فرجام نخستین را آشکار ساخته است؟

ما راه را به آدمی نمودیم خواه‌سپاس بگزارد یا ناسپاسی کند ما دو راه را به او نمودیم هرکه سپاس گزاردبه سود خویش می گزارد و هر که

[صفحه ۳۰۶]

ناسپاسی کرد پس به راستی پروردگارمن بی نیاز و بزرگوار است هر که سپاس‌بگزارد جز این نیست که به سود خویش سپاس می گزارد و هر که ناسپاسی کرد پس به راستی پروردگار من بی نیاز و ستوده است

و این ها همه هست با برابری خرد و هوس در آدمی و با آفریدن انگیزه های رستگاری در برابر روان فرمان دهنده به بدی پس یکی با نیکوئی گزینش خود به فرمان خدای کار می کند و یکی با بدی گزینش راه گناه پیش می گیرد.

برخی از ایشان بر خویش‌ستم می کند و برخی شان استواری و پایداری می نماید و برخی شان در کارهای نیکو پیشاهنگ اند پس هر که راه یافت پس تنها به سود خویش راه می‌یابد و آن که گمراه شد پس تنها به زبان خویش به گمراهی می افتد پس هر که راه یافت به سود خود او است و هر که گمراه شد پس تنها به زیان خود گمراه می شود و هر کس کار شایسته ای کرد به سود خودش است و هر که بدی نمود به زیان خویش، و سپس به سوی پروردگارتان باز می گردید هر کس بادیده و دل نگریستن پرداخت به سود خودش است و هر که کور بود به زیان خویش بگو اگر گمراه شدم تنها بر زیان خویش به گمراهی می افتمو اگر راه یافتم برای آن دستور (نهانی) است که پروردگارم (از آسمان) بر من‌فرستد اگر نیکوئی کردید به سود خویش نکوئی کرده اید

[صفحه ۳۰۷]

و اگر بدی کردید نیز درباره خویش کرده اید به راستی پروردگار تو بهتر می داند که چه کس از راه او پرت افتاده و بهتر می داند که چه کس راه یافته پروردگارم بهتر می داند که چه کس راهنمائی آورده و چه کس در گمراهی آشکار است

پس سرنوشت خدائی آدمی را در انجام کاری ناگزیر نمی سازد و آگاهی خداوندگار پاک به این که بندگانش چه اندازه از دو راه را بر می‌گزینند و کارهای نیک و بد می کنند ناسازگار با این نیست که فرمانی به آنان دهد چنانچه نه در گزینش راهروان‌تاثیری می گذارد و نه- با بودن آن- کیفر کردن کسی برای نافرمانی، زشت نماید و نه پاداش برای فرمانبرداری بیهوده است.

هر کس به اندازه کمترین پدیده هستی نیکی کند پاداش آن را خواهد دید و هر کس به اندازه کمترین پدیده هستی بدی کند سزای آن را می یابد و در روز رستاخیزترازوهای دادگرانه می نهیم پس بر هیچکس هیچ ستمی نرود و اگر به اندازه‌یکدانه خردل نیز باشد آن را می آوریم و بس است که ما شمارسگر باشیم امروز هر کس سزای آنچه را بدست آورده‌خواهد دید و امروز ستمی نیست پس چگونه خواهند بود در روزی چون و چرا ناپذیر که همه شان را فراهم آریم و آن گاه به هر کس هر چه اندوخته است داده شود و بر ایشان ستم نرود.

آیا این جانشین پیامبر نیز از سرنوشت خداوندی همین ها را دریافته بود که چنان پاسخی داد؟ و گناه، تنها از پرسنده بود که آنچه را وی می خواست بگوید دریافت و به آن گونه بر وی خرده گرفت؟ ولی اگر وی چنان سخنی می‌خواست.

[صفحه ۳۰۸]

بگوید گفتار خرده گیر را با دشنام و ناسزا بر کله اش نمی کوبید و آرزو نمی کرد که کاش کسی‌نزد او بود که بینی مرا در کوفته و شکسته و خرد آن هم پیش از آنکه خواست‌خود را به روشنی بنماید و مرد را به راه درست باز گرداند.
یا برداشت این‌جانشین پیامبر از سرنوشت، تنها در همان مرزی بود که فریاد توده هائی از پیروانش بازگو گر آن است و به این جا می کشد که بگوئیم همه کارهای ما آفریده خداست که در این هنگام سخن آن‌خرده گیر به جا بود چه خلیفه وی را دشنام می داد یا نه.

برداشت عایشه از سرنوشت خدایی

و آنچه از دختروی عایشه رسیده، گرایش به همین برداشت دومی است که چون خواست از شوریدن خود بر سرور ما فرمانروای گروندگان پوزشی خواهد و چون او را سرزنش کردند که چرا گونه از پرده ای که برای وی زده بودند بیرون شد و همچون زنان روزگار نادانی- پیش از اسلام- به خودنمائی برخاست پاسخ داد: سرنوشتی بود که برای من برگزیدند و سرنوشت را انگیزه هائی هست. این گزارش را سخنور بغدادی با زنجیره اش در " تاریخ " خود- ج ۱ ص ۱۶.- آورده است هر چند سخن دیگری ازوی که نیز بغدادی در تاریخ خود- ج ۵ص ۱۸۵- آورده ما را سرگردان می سازدکه به گزارش عروه، هیچ گاه عایشه ازرهسپار شدنش به سوی رویداد جمل یاد آرد مگر چندان می گریست که روسری اش تر می شد گفت ای کاش من نسیا منسیا بودم و به گفته سفیان ثوری نسیا منسیا همان لخته خون پلیدی است که هرماه از زنان جدا می شود.
که گویا رهسپار شدنش به سوی آن نبرد را گناهی‌سترک و سزاوار آن میشمرد که تا پایان‌روزگار بر آن بگرید و روسری اش را باسرشگ خویش تر سازد و چنان آرزوئی دردل بپروراند که دیدیم ولی این ناسازگار است با آن دست بهانه خنک که‌شالوده آن را از برداشت پدرش یا همان‌خلیفه ای گرفته که برای پاسخ به پرسشی که رود به او داشت جز دشنام راه گریزی نیافت.

[صفحه ۳۰۹]

جانشین پیامبر قربانی نمی کند از بیم آن که کار وی را بایسته بیانگارند

در جلد ششم- ص ۱۶۷ او چاپ دوم- گزارشی درست آوردیم که بوبکر و عمر قربانی نمی کردند از بیم آنکه دیگران از آنان پیروی کرده و گمان برند که این کار، بایسته است.
بر گردید به همانجا که گفتار درست را به گستردگی آورده ایم.

از کیش برگشتگان سلیمی

از زبان هشام پسر عروه- و از از پدرش- بازگو کرده اند که- در میان سلیمیان از دین بازگشتگانی بودند، ابوبکر خالد پسر ولید را برسر ایشان فرستاد تا مردانی از آنان را در آغل های چارپایان گرد کرده آتش‌در آن ها زد و همه را بسوخت، این گزارش به عمر رسید و او به سراغ بو بکر آمد و گفت: می گذاری که مردی مردم را به گونه خدای بزرگ و گرامی شکنجه دهد؟ بوبکر گفت

شمشیری را که‌خداوند بر روی دشمنان خویش خویش برهنه ساخته در نیام نخواهم کرد تا او خود چنین کند، سپس بفرمود تا خالد از آن سوی، روی به مسیلمه آرد.

"الریاض النضره "ج ۱ ص ۱۰۰

با این پاسخ نمی توان از خرده گیری عمر رهائی یافت زیرا خداونـد برتر از پنـدار در نامه ارجمنـد خود گویـد: کسانی که با خدا و برانگیخته او پیکار می کنند و در روی زمین به تلاشـی تباهی انگیز می پردازند تنها سزایشان این است که کشته شوند یا بردار روند یـا یـک دست و یـک پایشان را (یکی از راست و دیگری از چپ) ببرنـد یا از سـرزمین توده براننـد و دور سازنـد، این خواری آنان است در گیتی و در جهان دیگر نیز شکنجه ای بزرگ می‌بینند (سوره ۵- مائده- آیه ۳۳)

[صفحه ۳۱۰]

و گزارشی درست از پیامبر- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- رسیده که از آدمسوزی پرهیز داد و گفت: جز پروردگار آتش کسـی نیارد به آتش کیفر دهـد. و گفت: به راستی که جز خداونـد نمی تواند برای کیفر دادن، آتش را به کار گیرد. و گفت: کیفر دادن به آتش تنهـا در خور پروردگـار آن‌است و گفت: هر که کیش خود را بگردانـد بکشـیدش و گفت: مسلمانی که گواهی می دهد خداوندی جز خدای یگانه نیست و به راستی محمد پیک اوست، خون‌وی را نمی توان ریخت مگر به یکی از این سه انگیزه: با داشـتن زن، روسبی بازی نماید که سـنگسار می شود و مردی که بیرون شده با خداوند و برانگیخته او پیکار کند که او نیز کشته می گردديا بر سردار می رود یا از سرزمین توده، رانده و دور می شود، سوم آن که کسی را بکشد و در برابر او کشته می شود.

"سنن ابو داود " ج ۲ ص ۲۱۹ "مصابیح السنه " ج ۲ ص ۵۹ " مشکاه -المصابیح " ص ۳۰۰

آنچه فرمـانروای گرونـدگان- درود بر وی- با عبـد الله‌پسـر سـبا و یاران او کرد آدمسوزی نبودبلکه گودال هائی برایشان کنـد و هر کـدام را به دیگری راه داد آن گاه گودال ها را پر از دود کرد تا- به گفته عمار دهنی- مردند و به گفته عمر و پسـر دینار، سـراینده ای گفت:

"مرگ هر کجا خواهد آهنگ من می کند

هر چند در دو گودال آهنگ من ننماید

آنگاه که هیزم و آتشی برافروزند.

[صفحه ۳۱۱]

آنجا مرگ را آماده می بینی و نسیه بردار هم نیست"

این نیز که ابوبکر گفت ": شمشـیری را که خداوند...تا پایان " سـخنی بی پایه است در برابر دستور آشکار پیامبر، زیرا این‌شمشیر از سخنان وی گویاتر نبوده و تازه کی خداونـد پاك این تیغ را از نیام به در کشـید؟ با آن همه سـختی های سـهمناك و گرفتاری های دشـوارتر از هر چیز کـه چه در آن روز به بـار آورده و چه در روز دیگرش که بـا رسـوائی به جـان تبـار حنیفه و مالـك پسـرنویره و خانواده او افتاد و چه در روز پیش تر که رفتاری وی با جـذیمیان، برانگیخته خـدا- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- را بر آن داشت که از وی بیزاری جوید و به همین گونه دردیدگی ها و رسوائی هائی که این شمشیررا همچون نیامی گرد برگرفته بود.

[صفحه ۳۱۲]

جانشین پیامبر فجاه را می سوزاند

مردی از سلیمان که او را فجاه می گفتند- و همان ایاس پسر عبدالله پسر عبد بالیل پسر عمیره پسر خفاف است -بر بوبکر درآمد و به وی گفت من مسلمانم و می خواهم به راستی با بد کیشانی که از راه ما باز گشته اند پیکار کنم یاری ام کن و چارپائی به من ده، بوبکر او را بر چارپائی نشانده جنگ افروزی به وی داد، او بیرون شد و به مردم افتاده دارائی های مسلمانان و از کیش بازگشتگان رااز ایشان می گرفت و هر کس را از دادن‌خودداری می کرد گزند می رسانید و بااو مردی از شریدیان بود که او را نجبه پسر ابو المیثاء می گفتند چون گزارش کارش به بوبکر رسید به طریفه پسر حاجز نوشت: به راستی دشمن خدا فجاه با این پندار نزد من آمد که مسلمان است و از من خواست او را نیرومند سازم تا با کسانی که از اسلام باز گشته اند نبرد کند من او را جنگ افزاری و هم ستوری برای سواری‌دادم و سپس گزارشی چون و چرا ناپذیر به من رسید که دشمن خدا به جان مردم افتاده دارائی های مسلمانان و از کیش‌بازگشتگان را می گیرد و هر که با او ناسازگاری نماید می کشد، اینک تو باکسانی از مسلمانان که همراه داری به سوی او رو تا او را بکشی یا دستگیر کنی و به نزد من آری. طریقه بر سر او شد و چون مردم به هم پیوستند تیراندازی هائی در میانه در گرفت و نجبه پسر ابو المیثاء با تیری که به او خورد کشته گردید و چون فجاه پایداری مسلمانان را دید به طریفه گفت به خدا سوگند تو برای این کار سزاوارتر از من نیستی تو از سوی بو بکر فرمانروائی و من نیز از سوی او فرمانروایم طریفه به او گفت: اگر راست می گوئی افزار جنك را بر زمین گذار تا با هم به نزد بوبکر شویم. اوبپذیرفت و با وی بیرون شد و چون به نزد بوبکر رسیدند وی بفرمود تا طریفه پسر حاجز با او به سوی بقیع بیرون شود و در آنجا وی را به آتش بسوزاند طریفه او را به همانجا که برای درخواست باران یا بر مردگان نماز

[صفحه ۳۱۳]

می خواندند بر دو آتشی بر افروخت و او را در میان آن افکند و به گفته طبری: در جائی که مردم مدینه نماز می گزاردند آتشی برای وی بر افروخت و هیزم بسیار بر آن ریخت وسپس دست و پای او را بسته میان آتش افکند و به گفته ابن کثیر: دست های او را پشت گردنش بست و او را دست و پا بسته به میان آتش افکند و بسوخت.

امینی گوید: سخن ما در این باره همان است که پیشتر گفتیم: شکنجه کردن و سوزاندن کسی به آتش روا نیست و تازه فجاه چنان می نمود که مسلمان است و خلیفه نیز در روزی که سلاح و ستور به او داد با دیده پذیرش به او می نگریست- هر چند بر بنیاد گزارشی چون و چرا ناپذیر که به خلیفه رسید کاری که از دست وی آشکار شد بز هکارانه بود ولی چه باید کرد که آن هنگام شمشیر خداوند از نیام به در نیامده بود تا خلیفه از فرو بردن آن در نیام بپرهیزد و چنین لافی در برابر طریفه نزد تا از سر ناسازگاری با دستور آشکار و ارجمند پیامبر نشانی از آن بر جای نگذارد و شاید برای همین ها بود که خود بوبکر در روز مرگ از این کارش پیشیمان شد که اگر خدای برتر از پندار خواهد گزارش درست آن را خواهیم آورد و باش تا بینی.

و شگفت و هزاران شگفت از قاضی‌عضد ایجی باید داشت که به پشتیبانی از خلیفه در " مواقف " می نویسد ": ابوبکر مجتهد بود و می باید اندیشه را به کار انداخته برداشت خویش را برنامه گیرد و در بیشتر جاها زمینه ای نیست مگر در میان دانشوران بر داشتی دارد که زبان زد توده است و سوزاندن فجاه از آن بوده که بوبکر پس از به تلاش وا داشتن اندیشه اش به‌این برداشت رسیده که

بـاز گشت وی را نبایـد پـذیرفت چون نمایش به پیروی از کیش ما می دهـد و در نهان دشـمن آن استو باز گشت چنین کسـی- بر بنیاد درست ترین برداشت ها- درست نیست".

[صفحه ۳۱۴]

پس از او نیز قوشـچی آمده و در "شرح تجرید = روشنگری باز نمائی ها " به پشتیبانی از خلیفه برخاسته و درص ۴۸۲ می نویسد": این که فجاه را به آتش سوزانده شالوده اش لغزشـی بوده که در کوشش اندیشه برای رسیدن به فرمان خدا روی داده که ماننده های آنبرای همه کسان در این جاها روی می دهد.

"بخوان و بخنـد یـا گریه کن به به از کسـی که در برابر دسـتور آشـکاری که نـامه خـدا و آئین نـامه پیـامبر نمایشـگر آن است تازه اندیشه اش را به‌تلاش وا می دارد که به کجا برسد و آفرین بر مجتهدی که از آئین خداوند سر می پیچید!

دستور خلیفه در داستان مالک

اشاره

خالد پسر ولید به آهنگ‌بطالح به راه افتاد تا در آنجا فرودآمد و کسی را نیافت، زیرا مالك پسر نویره مردم آنجا را پراکنده ساخته و از گرد آمدن بازداشـته و گفته بود: یربوعیان ما را به پذیرفتن این کار خواندند و ما سـستی نمودیم و رسـتگاری نیافتیم و من در آن نگریسـتم و دیدم که با نرمی و بی هیچ سـختی، کار به دست آنان می آید و هر گاه مردم مرز کار را نمی پایند از دشمنی این گروه بپرهیزیـد، پراکنـده شویـد و همچون دیگران پای در راه نهیـد. ایشان چنانکه می خواست پراکنـده شدنـد، چون خالـد گام در بطاح گـذاشت یکان هائی ازسپاهیان را بفرسـتاد و بفرمود تا بانگ مسـلمانی در دهنـد و هر که را نپـذیرد به نزد او آرند و اگر خودداری کنـد بکشـند و بوبکر ایشـان را سـفارش کرده بود چون در جـائی فرود آمدنـد آوای اذان و اقـامه بردارنـد و اگر آن گروه نیز چنین کردند دست از آنان بدارند وگرنه هیچ برنامه ای نیست جز یغما و کار بستن همه شیوه ها در کشتن ایشان -از سوزاندن و سخت تر از آن- اگر هم آوای مسـلمانی را پاسخ نیکو گفتند، بپرسید که آیا زکات می دهید یا نه، اگر گفتند آری، از ایشان بپذیرید و گرنه هیـچ واکنشـی ننمائیـد جز چپـاول- بی هیـچ سـخنی دیگر- پس سـپاهیان، مالـك پسـر نویره را به نزد وی آوردنـد و همراه بـا او نیز گروهی از تبار

[صفحه ۳۱۵]

ثعلبه یربوعی- از عاصم و عبیـدو عرین و جعفر- پس درباره آنان روش‌های گوناگونی پیشـنهاد شـد در میان لسـگر، بوقتاده از آنان بود که گواهی دادند ایشان آواز به اذان و اقامه برداشته و به نماز ایستادند و چون درباره آنان پیشنهادهای ناسازا با هم دادند دستور داده شد آنان را در بند کنند، شبی سـرد بود که هیچکس در برابر آن نمی توانست ایستاد و هرچه می گذشت سردتر می شد خالد جـارچی‌را بفرمود تـا بانـگ برداشت (ادفئوا اسـراکم =) بنـدیان خویش را جـامه گرم‌بپوشانیـد ولی در زبـان کنانیان واژه ادفئوا را با دسـتور به کشـتن، برابر می شـمردند و از این سـخن نیز چنـان دریافتنـد که می خواهـد فرمان کشـتار بدهـد با آن که او خواسـته ای

نداشت جزپوشاندن ایشان در جامه گرم، پس ایشان را بکشتند، و ضرار پسر ازور مالک را بکشت و خالد که فریاد را بشنید بیرون شد، و سپاهیان، کشتار را به انجام رسانده بودند و او گفت چون خداوند کاری خواهد چنان است که تیر دست بر نشانه نشیند، خالد زن مالک ام تمیم را بگرفت و ابو قتاده گفت این کار تو است؟ خالد او را باز داشت و بر سر خشم آمده بگذشت و در " تاریخ ابو الفدا " آمده که عبد الله پسر عمر و ابو قتاده انصاری در آنجا بودند و در کار مالک با خالد سخن گفتند او را گفتار ایشان ناخوش آمد ومالک گفت: خالد مارا به نزد بوبکر فرست تا او خود درباره ما داوری کندخالد گفت خدا مرا رها نکند اگر دست از تو بردارم و ضرار پسر ازور پیش آمده گردن را زد.

عمر به بوبکر گفت ": تیغ خالد، آشوب و ستم به همراه دارد " و در این زمینه با وی بسیار سخن کرد و او پاسخ داد عمر او- در بازگرداندن سخن خدا به جائی شایسته -لغزیده، زبانت را از گفتگو در پیرامون خالد کوتاه کن زیرا من شمشیری را که خداوند بر روی بدکیشان برهنه نموده است در نیام نمی کنم. و- به گفته طبری و دیگران- از سفارش های بوبکر سپاهیانش این بود: چون به خانه های مردم نزدیک شدید و بانگ نماز از آن جا شنیدید دست از خداوندان آن بدارید تا بپرسید چه چیز را ناپسند می دارند و اگر بانگ نماز

[صفحه ۳۱۶]

نشنیدید از هر سو بتازید و یغما کنید و بکشید و بسوزانید، یکی از کسانی که گواهی داد مالک از مسلمانان است ابو قتاده- حارث پسر ربعی- بود که پس از آن با خدای پیمان بست دیگر در هیچ جنگی با خالد پسر ولید همراهی نکند، و می گفت چون ایشان آن گروه را گرد بر گرفته و در همان تاریکی شب چشم بر ایشان دوختند در زیر نظر آن گروه دست‌به جنگ افزار بردند (گزارشگر گفت:) ما گفتیم: ما مسلمانیم، آنان گفتند ما هم مسلمانیم گفتیم پس چرا جنگ افزار برداشته اید گفتند شما چراجنگ افزار برداشته اید؟ گفتیم اگر چنانید که می گوئید، جنگ افزار را بر زمین نهید، (گزارشگر گفت:) پس‌جنگ افزار را بنهادند و آنگاه ما نماز گزاردیم و ایشان هم با ما به نماز ایستادند و خالد برای کشتن مالک‌این بهانه را آورد که در گفتگویش با وی گفته " گمان نمی کنم دوست شما (=پیامبر) جز چنین و چنان گفته باشد" و او پاسخ ": مگر او را دوست خود نمی شماری "؟ آنگاه وی را پیش افکنده گردن خود و یارانش را بزد.

چون کشته شدن ایشان به عمر خطاب برسید درباره او نزد بوبکر به گفتار پرداخت و سخن دراز کرد و گفت ":دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرد،او را بکشت و سپس بر زنش جهید " خالدپسر ولید از گرد راه برسید تا پای به‌مسجد نهاد، جامه ای بر تن داشت که زره پوشی های گذشته، زنگ آهن بر آن نشانده و دستیاری بر سر بسته بود که چند تیر از میانه آن سر به در آورده و خودنمائی می کرد، چون به مسجد درآمد عمر به سوی او برخاست و تیرها رااز کلاه وی بیرون کشید و شکست و سپس گفت: خود می نمائی؟ مردی مسلمان راکشتی و سپس بر زنش جهیدی به خدا سوگند تو را با سنگ های خودت خواهم کشت. خالد پسر ولید پاسخی به وی نمی‌داد و می دانست که بوبکر هم دربارهاو همچون عمر می اندیشد تا بر بوبکردر آمد چون بر وی در آمد گزارش را برای او باز گفت و پوزش خواست بوبکراز وی بپذیرفت و هر چه در آن جنگ، انجام داده بود ندیده گرفت. (گزارشگر گفت:) خالد چون بوبکر را خویش خشنود ساخت بیرون شد، آن هنگام‌عمر در مسجد

[صفحه ۳۱۷]

نشسته بود و خالد او گفت پسر ام شمله (می) به سوی من آی (گزارشگر گفت:) عمر دانست بوبکر از وی خرسند شده پس با او سخن نگفت و به خانه خویش در آمد.

و سوید گفت: مالک پسر نویره در میان مردم از کسانی بود که بیش از همه مو دارند و سپاهیان، آن سرهای بریده را به جای سه پایه زیر دیگ ها نهادند و هیچ سری نبود مگر آتش از موهای آن گذشته به پوست چهره رسید، جز سر مالک که آنچه در دیگ بود پخت وهنوز آتش به پوست چهره راه نداشت زیرا موهای بسیار پر پشت وی نگذاشت آتش به پوست چهره رسد.

[صفحه ۳۱۸]

ابن شهاب هم گفت مالک پسر نویره به راستی‌موهای سرش پر پشت بود و چون کشته شد خالد بفرمود تا سرش را به جای آجر زیر دیگ نهادند ولی پیش از آن که آتش‌به گوشه و کنار سر راه یابد آنچه در دیگ بود با نیروئی که موها به آتش می‌داد پخت.

و عروه گفت متمم پسر نویره- برادر مالک- در جستجوی خون او به سراغ بوبکر آمد و درخواست کرد تا کسانی را که از تیره او به بردگی گرفته انـد آزاد کنند وی چیزی در این باره نوشت و عمر با پافشاری می خواست که خالد را هم برکنار سازد و می گفت به راستی شمشیر وی با آشوب و ستم همراه است و او پاسخ داد نه عمر شمشیر را که خداوند در روی بد کیشان برهنه نموده در نیام نمی کنم.

[صفحه ۳۱۹]

و ثابت در " الدلائل = راهنمون ها " گزارش کرده که چشم خالد به زن مالک افتاده افتاد که در زیبائی برتر از او نبود و پس از آن مالک به همسرش گفت تو مرا کشتی یعنی من برای تو کشته می شوم.

زمخشری و ابن اثیر وابو الفدا و زبیدی می نویسند: مالک پسر نویره- خدا

[صفحه ۳۲۰]

از وی خشنود باد- در روزی که به دست خالد پسر ولید کشته شد به همسر خویش گفت: تو مرا کشتی یعنی " با زیبائی چهره ات مرا به کشتن دادی چرا که بایـد از تو پشتیبانی و پاسداری کنم " چون وی زیبا و نیکو روی بود و خالد- پس از کشتن همسرش- وی را بگرفت عبد الله پسر عمر این را ناخوش داست و در این باره گفته اند:

"آیا در راه درستی است که هنوز خون ما خشک نشده

خالد دریمامه از نو داماد شود"؟

و در تاریخ ابن شحنه که در کنار " الکامل " چاپ شده- ج ۷ ص ۱۶۵- آمده که خالد ضرار را بفرمود تا گردن مالک رابزند مالک نگاهی به همسرش افکند و به‌خالد گفت این است که مرا کشت- زیرا بسیار زیبا بود- پس خالد گفت بلکه بازگشتن تو از اسلام تو را به کشتن داد، مالک گفت: من مسلمانم. خالد گفت: ضرار گردنش را بزن پس گردنش را زد و ابو نمیر سعدی در این باره گوید:

"به گروهی که پایمال سم ستوران گردیدند بگو:

پس از مالك این‌شب بسیار دراز شد.

خالد با دست درازی به بانوی او شب را گذراند.

چرا که از پیشتر هم چنین هوسی را در دل می پروانید.

خالد بی آنکه افسار هوس را به دیگر سوی بگرداند و خود داری نماید به هوسرانی پرداخت

او شب را با زن به روز رسانید و مالك بی زنو بی هیچ چیز مرده ای در میان مردگان. "

چون این گزارش به بوبکر و عمر رسید عمر به بوبکر گفت به راستی خالد باآن زن پلیدی کاری نموده، تازیانه اش‌بزن بوبکر گفت نه او در بازگرداندن سخن خدا به جائی شایسته- لغزیده گفت‌او مسلمانی وی را بکش گفت نه او در

[صفحه ۳۲۱]

باز گردانـدن سـخن خدا به جائی شایسـته- لغزیده سپس گفت عمر من شمشـیری را که خداوند در روی ایشان برهنه نموده در نیام نمی کنم، برادرمالك- متمم- چکامه های بسـیاری در سوك وی سرود و این ها را نیز ابو الفدا در " تاریخ " خود- ج ۱ ص ۱۵۸- با گستردگی یاد کرده است.

و در " تاریخ الخمیس، ج ۲ ص ۲۳۳ آمده که عمر در این باره سـختگیری نموده و به بوبکر گفت: خالد را سنگسار کن که او آن کارها را روا شـمرده و سـزاوار این کیفر است بوبکر گفت به خدا چنین‌نمی کنم، او- در باز گرداندن سـخن خدا به جائی شایسـته- لغزیـده و در " شـرح مواقـف " آمـده: عمر به ابـوبکر پیشـنهاد کرد که خالـد را برای کـار وی بکشـد بـوبکر گفت شمشـیری را که خداونـدبر روی بـد کیشـان برهنه نموده در نیـام‌نمی کنم و عمر به خالـد گفت اگر من سـرپرست کـار شوم برای این گناهـان، تورا گرفتار خواهم ساخت.

و در " تاریخ‌ابن عساکر " ج ۵ ص ۱۱۲ آمده که عمر گفت من خالد را سـرزنش ننمودم مگر برای پیش افتادنش و برای رفتار وی دردارائی هـا، زیرا چـون چیزی به دست خالـد می افتـاد در میـان توانگران بخش می کرد و به ابوبکر حسـاب پس نمی دادو در این زمینه بر بـوبکر پیش می افتـاد و کارهـائی دور از جشـمداشت بو بکر می نمود، دست به کشـتن مالـك پسـر نویره آلوده و زن او را گرفت و بـا مردم یمـامه سـاخت و دختر مجـاعه پسـر مراره را گرفت و بوبکر این ها را خوش نـداشت و به متمم پسـر نویره پیشـنهاد خونبها داد و خالـد بفرمود تازن مالك را رها کنـد ولی برکنار کردناو را درست ندید و عمر نیز همین کارها وماننده های آن را از خالد ناپسند می شمرد.

خرده هایی که برای پشتیبانی بوبکر از خالد توان گرفت

امینی گوید: پژوهشگران را می‌سزد که- از دو چشم انداز- باریك بینانه در این پیش آمد بنگرند:

یـك:تبهکـاری هـای بزرگ خالـد و تیره روزی های توان فرسائی که به دست وی فراهم آمـد که هر کس خودرا وابسته به اسلام شناسد دامن خویش را از آلودن به

[صفحه ۳۲۲]

چنان کارها بر کنار می دارد- زیرا با آوای قرآن بزرگوار و آئین نامه ارجمند پیامبر ناسازگار است و هر کس به خدا و به برانگیخته او و به‌روز بازپسین گرویده باشد از آن ها واز انجام دهنده آن ها بیزاری می جوید، آیا آدمی پنداشته است که او را همچون شتران سر خود رها کرده اند؟ آیا می پندارد هیچکس نمی تواند بر اودست یابد یا: کسانیکه دست به انجام گناهان می زنند پنداشته اند بر ما پیشی می جویند، بد داوری می کنند.

بـا کـدام دست افزار از نـامه خـدا و آئین نـامه پیـامبر، آدمی می توانـد خون‌های پاك کسانی را بریزد که به خداونـدو برانگیخته او گرویدنـد و راه درست را پیروی کردنـد و فرجام نیکو را راست‌انگاشـتند و اذان و اقامه گفته نماز گزاردنـد و آوازشان بلنـد بود که مسلمانیم شما چرا در روی ما سلاح کشیده اید؟ کسانی که به آنچه آوردند شادمان می‌شوند و دوست می دارند برای کارهائی هم که نکرده اند ایشان را بستایند هرگز مپندار که ایشان پناهگاهی در برابر کیفر دارند و آنان را است کیفری دردناك

چه دست آویزی داشت این مرد در کشـتن کسـی همچون مالك که با بزرگ ترین پیامبران رفت و آمد داشـته و نیکو یاری برای او بوده و او- درودخـدا بر وی و خانـدانش- وی را در میان‌تبارش به کارگزاری صدقات بر گماشـته و چه پس از اسـلام و چه پیش از آن از بزرگمردان و از همگنـان فرمانروایـان بـه شـمار می آمـد "و هر که، کسـی را جز برای کیفر دادن او در کشـتن دیگری و جز برای تبهکاری در روی زمین بکشد چنان است که همه مردم را کشته و هر کس آگاهانه کسی از گروندگان به این کیش را بکشد سزای او دوزخ است که پیوسته در

[صفحه ۳۲۳]

آن خواهد ماند سوره ۴- نساء- آیه ۹۳

"با چه انگیزه ای این مرد، تاراج همه سویه خانواده های آن کشتگان و کسان بی گناهشان را روا شناخت، و بی آنکه گناهی به جا آورده و کـار زشتی انجـام داده یـا در میان مرزهای مسـلمانان تبهکاری نموده باشـند آسـیب ها به ایشان رسانـد و همه را به بردگی گرفت "؟ کسـانی که مردان و زنـان گرونـده بهاین کیش را جز برای (کیفر) کاری که‌انجام داده انـد بیازارنـد به راستی بار دروغ و گناهی آشکار را بر دوش کشیده اند "

چرا این همه سـنگدلی و دژخوئی و درشتی و کناره گیری از آئین نامه های اسلام نموده و سران گروهی را که‌مسلمانند زیر شکنجه کشیدند و چرا کله هارا به جای آجر زیر دیگ نهاده به آتش سوزاندند؟ وای بر سنگدلان، وای بر بیدادگران از کیفرروز دردناك. خالد کیست؟ و چه آبروئی‌دارد آن هم پس از آنکه هوس خویش را خدای خود گرفت و روان ناپاکش او را راه بدر کرده خواسته هایش وی را به گمراهی افکند و شـهوتش او را مست ساخت‌تا پیمان های خداوند را بشکست و چهره‌پاك اسلام را زشت نموده و در همان شب‌که- از سـر گمراهی- مالك را بکشت برهمسرش جهید که این به راستی رفتاری زشت و کین توزانه و راهی بد بود و کشـتن آن مرد نیز جز همین پلیـد کاری انگیزه ای نـداشت که خود زمینه ای آشـکار و رازی ناپوشـیده می نموده چنانکه مالك نیز خود آن را می دانست و پیش

[صفحه ۳۲۴]

از رویدادن پیش آمد، همسرش را از آگاهی داد و گفت: تو مرا کشتی پس آن مرد ستمزده، جان خودرا در راه پاسداری از آبروی زنش نهادو در سـخنی که از بس گزارشـگران آن فراواننـد نمی توان گفته پیامبر نـدانست آمـده است که: هر که برای جلوگیری از

دست درازی دیگران به همسرش کشته شود از جانباختگان راه خدا به شمار است و نیز گزارش درستی آمده است که گفت: هر کس برای ایستادگی در برابر کسی که بر وی ستم می کند کشته شود جانباخته راه خداست.

و این بهانه من در آوردی که مالک از دادن زکات سرباز زده نمی توانند دامن خالد را از آن تبهکاری ها پاک نماید آیا می توان باور داشت که آن مرد، از پذیرفتن زکات به نام پایه ای برای کیش ما خودداری می کرده و -بر سر بایسته بودن آن- راه بگو مگو می سپرده؟ با این که هم به خدا گرویده- و هم به نامه او و هم به پیک وی و هم به آنچه پاک ترین پیامبرانش آورده- نماز می گزارده و بایسته های آن را از اذان و اقامه و جز آن به جا می آورده و با بلندترین‌آوازش بانگ بر می داشته که ": ما مسلمانیم " و بزرگ ترین پیامبران نیزروزگاری دراز او را به کارگزاری صدقات بر گماشته؟ نه بخدا.

آیا تنها همین که مردی مسلمان و یکتا پرست با گرویدن به خداوند و به نامه او از دادن زکات به کسی ویژه سر بپیچدبسنده است که او را برگشته از آئین بشماریم هر چند در بایسته بودن بنیاد این دستور چون و چرا نداشته باشد؟ آیا در چنین هنگامی باید فرمان به کشتن او داد؟ مگر در بودن این سخن

[صفحه ۳۲۵]

از بزرگ ترین آئین گذاران دو دل هستیم که گفت: هر مردی‌گواهی دهد که خداوندی جز خدای یگانه نیست و من نیز پیک خدا هستم نشاید خون او را بریزند مگر یکی از این سه کار را انجام دهد: کسی را بکشد، باداشتن زن، به ناروا با زنی بیامیزدو با جدا شدن از توده مسلمان، کیش خود را رها کند.

یا در این گفتار وی- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش-: روا نیست خون مرد مسلمان را بریزند مگر با یکی از این سه انگیزه: پس از اسلام آوردن. روی به کیش دیگر آرد یا با داشتن زن به ناروا بازنی بیامیزد یا کسی را به ناروا بکشد

یا در این گفتار وی- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- به من فرمان داده که با مردم پیکار تا بگویند خدائی جز خدای یگانه نیست، و چون این را گفتند، خون ها و دارائی ها شان از دستبرد بر کنار و به شمار خواستن ایشان با خداست.

یا در سفارش‌خود بوبکر به سلمان که می گفت: هر کس نمازهای پنجگانه را بگزارد شبانه‌روز خداوند برتر از پندار نگهبان اوست پس هیچیک از کسانی را که نگهبان‌آنان است مکش وگرنه مرز نگهبانی خداوند را شکسته ای

[صفحه ۳۲۶]

و خدا تورا به رو در آتش خواهد افکند.

آیا سرباز زدن مرد مسلمان از پرداخت زکات، ارزش مسلمانی را از خانواده و دارائی‌و کسان وی نیز باز می ستاند و آنان را همگنان آن بد کیشان تبهکار می گرداند که پیامبر پاک به راستی دستور تاراج آنان را داده؟ و آیا تنها همین سرپیچی می توان انگیزه شود که دستور به بردگی شان دهند و آنچه دارند بربایند و به آن زودی همه را بکشند و بر آن گرفتار زنان آزاده بر جهند؟

بهانه دیگری هم آورده اند- وما نیز یاد کردیم- و گویند خالد گفت "ادفئوا اسراکم " و به راستی با به زبان آوردن این فراز می خواست بگوید " زندانی هاتان را جامه گرم بپوشانید "ولی واژه ادفئوا در میان کنانیان دستور کشتن را می رساند این بود آنان‌را کشتند و هنگامی خالد پای به بیرون‌نهاد که کار را به پایان برده بودند، این دست آویز را هم تنها سبک مغزانی می آرند که هوس ها خرد ایشان را به بردگی گرفته و بیخردانه سخن گویند، ضرار که از میان کنانیان بر نخاسته و زبان ایشان را به کار نمی برد و به

اسدیان ثعلبی زاده می رسید و فرمانده او هم که تا آن روز به زبان کنانی سخن نگفته بود پس چگونه او- با شنیدن آن- مالک را کشت؟

و اگر این پندار درست باشد چرا ابو قتاده انصاری بر خالد خشم گرفت و از فرمان وی سر پیچیده همان روز او دوری گزید با این که او از نزدیک کارهایش را می نگریست و هر که در جائی بود آنچه را دیگران نیستند تا بنگرند با چشم خود می بیند.

و چرا بهانه خود خالد برای کشتن مالک این بود که او گفته ": گمان نمی کنم دوست شما به جز چنین و چنان گفته باشد؟ " و با این سخن به زبان خویش می گوید که او خود، وی را کشته، جز اینکه سخنی گوشه دار بر آن

[صفحه ۳۲۷]

مرد بسته که اگر هم گیریم از دهان او درآمده از دیدگاه هیچ کس از توده مسلمان، کشتن‌او را نمی گرداند و چون پای کاری به میان آید که داوری به درستی و نادرستی‌آن نتوان کرد برای آن کیفر نباید رواداشت

و چرا عمر او را دشمن و آدمکش شمرد و بر آن رفت که وی به ناروا با آن زن بیامیخته؟ هر چند که این ها بوبکر را از راه خود بر نگردانید.

و چرا عمر رو در روی پیامبر آبروی اورا با گفتن این سخن ریخت که: مردی مسلمان را کشتی و سپس بر زنش جهیدی،به خدا سوگند که تو را با سنگ های کردار خودت سنگسار خواهم کرد؟

و با این که کشته شدن مالک و یارانش به گردن زبان کنانیان بود نه گناه خالد- پس چرا عمر، آشوب و ستمی در شمشیراو یافته بود؟

و چرا خالد از پاسخ اوخاموش ماند؟ مگر هیچ انگیزه ای به جز کردارش او را لال ساخت؟ آدمی بر (نیک و بد) خویشتن بینا است هر چنددست بهانه هائی برای خود بیارد.

و چرا ابوبکر سخن عمر پسر خطاب را در نکوهش خالد راست شمرد و از پذیرفتن آن سر باز نزد و تنها در یکجا گفت که‌او در سخن خدا لایه ای یافته و جای دیگر هم یک برتری برایش تراشید؟

و چرا خالد بفرمود تا سرها را به جای آجر در زیر دیگ ها نهند و ننگی را که‌زبان کنانیان برای او پدید آورده بود بیفزود؟

و چرا خالد بر همسر مالک برجهید و خانواده او را به بردگی گرفته گروهش را از هم بپاشید و همداستانی آنانرا به پراکندگی کشانید و تبار اورا بر باد داده دارائی اش را یغما کرد آیا همه این ها گناه زبان کنانیان است؟

و چرا تاریخ نگاران می‌نویسد که مالک برای جلوگیری از دست درازی

[صفحه ۳۲۸]

به همسرش کشته شد؟

و چرا زندگی نامه نویسان، آن کشتار تند و تیز را به پای خالد گذاشته اند- و نه زبان کنانیان- و در سرگذشت ضرار و عبد پسر ازور می نویسند: او کسی است که به دستور خالد، مالک پسرنویره را بکشت و در زندگی نامه مالک یا می نویسند: به راستی خالد او را کشت، یا: ضرار به دستور خالد او رادر زیر شکنجه کشت این ها پرسش هائی است که چنگ زننده به آن بهانه، در برابرش سرگردان می ایستد و پاسخی برای آن ها نمی یابد.

پیشینیان را چه بوده است که مستی هوش بازی ها آنان را در پرتگاه افکنده و شیهه خواسته ناروا همچون باده ای خردشان را برده و آمده اند و درباره هیج یک‌گروندگان به این آئین هیچ خویشاوندی و هیچ پیمانی را ارج نمی نهند و آنان‌بیدادگران اند که می بینی این یکی، کسی همچون مالک را می کشد و مردم رابه تیره روزها می نشاند تا به دلخواه‌خویش که آمیزش با ام تمیم است برسد.

و یکی نیز سرود خاندان پیامبر فرمانروای گروندگان را می کشد تا به هوس خود در همسری با قطام دست یابد.

و دومی هم، هست و نیست گروهی از اسدیان را از همه سوی به یغما برده زنی زیبا را- که همراهانش به وی بخشیده اند- می رباید و می...! و چون‌گزارش کار را به خالد می دهد او هم می گوید: گوارایت باد " که گوئی آن سپاهیان فراهم آمده بودند تا به زنان‌دست درازی کنند و مرز ارج و آبروی بانوان آزاده را در هم بشکنند " و چون پیش آمد را برای عمر نوشت پاسخ داد

[صفحه ۳۲۹]

سر او را به سنگ بکوبید.

و این نیز یزید پسر معاویه است که زهری پرورده در شیر را پنهان برای همسر حسن می فرستد تا گل خوشبوی برانگیخته خدا و دختر زاده پاک وی رابکشد و به همسری او در آید- یا جنانکه خواهد آمد معاویه برای خواسته‌ای که داشت چنین کرد-

آنگاه در پی این بیداد گران نیز گروهی هستند که با بهانه هائی من در آوردی دامن آنان‌را پاک می نمایند، گاهی می گویند که‌آنان دستور خدا را به گونه ای دیگر دریافته (و راه تاویل رفته) بودند گاهی می نویسند که ایشان اندیشه خود را در راه رسیدن به فرمان پیامبر به کار انداخته و سرانجام به چنان بر داشتی رسیده (و اجتهاد کرده) بودند- که کاش این دو زمینه (اجتهاد و تاویل) از بنیاد نمی بود تا دست آویز چنین تبهکاری هائی گردد- گاهی هم زبان کنانیان را افزار ماله کشی وماست مالی گرفته و گناه را به گردن آن می اندازند و خداوند " می داند آنچه را که ایشان در سینه ها نهفته اند و آنچه را آشکار می سازند " و اگر داوری کردی پس میان آنان داد گرانه داوری کن که خداوند دادگران را دوست می دارد.

چشم انداز دوم

دومین چشم اندازی که باید روی سخن رابه سوی آن برگردانیم این است که جانشین پیامبر، نخست آمده و جان و خون و آبرو و زنان و آئین مسلمانان را به دست کسانی سپرده همچون خالد و ضرار پسر ازور که باده گسار و تبهکاربوده و به سپاهیانش سفارش می کند که هر که را از کیش ما بازگشته زنده زنده بسوزانید

[صفحه ۳۳۰]

با اینکه می دانی آئین نامه های ارجمند پیامبر، مردم را از آن کار باز داشته- بر گردید به دو بخش " از کیش بر گشتگان سلیمی " و " جانشین پیامبر فجاه را می سوزاند " و سپس نیز همه آن تبهکاری های بسیار زشت را که مردم رابه تیره ترین روزها نشاند نادیده گرفته " که گوئی فرامرز هرگز نبود، " گوش گیتی نشنید که هرگز در پیرامون‌آن ها سرزنش ناچیزی روا دارد و در داستان ها نیز نیاورده اند که او در ناپسند شمردن آن ها لب تر کند و هیچکس هم ندید در راه انجام آن کارهاسنگی بیاندازد.

چرا جانشین پیامبر،خالد را برای کشتار مالک و یاران مسلمان و بیگناه او کیفر نداد با این- چنانچه از پشتیبانی های خودش از وی بر می آید- در روی دادن این تبهکاری‌ها چون و چرائی نداشت؟

چرا در برابرخونی که ریخته او را نکشت؟ و چرا برای آمیزش نـاروایش بـا آن زن وی را به تازیانه نبست؟ و چرا کیفر زنی اش‌را به وی نچشانید؟ و چرا او را به سزای کسی نرسانید که بر زیردستان مسلمانش بیداد کرده است؟

چرا بر کنار کردن خالد را روا نشـناخت با اینکه کار او را ناخوش داست و به برادر مالک- متمم پسر نویره- پیشنهاد خونبها داد و- چنانچه در " الاصابه " ج ۱ ص ۴۱۵ آمده- خالد را بفرمود تا همسر مالک را رها کند؟

ایـن هـا همـه هیـچ ولی دست کم بایـد- بهزبـان- مردم را به کارهـای نیـک واداشت‌و از بـد کنشـی پرهیز داد و آن مرد را برای آن بزهکاری ها به باد نکوهش و سـرزنش گرفت زیرا اگر تو کار دیگری راناپسـند می شـماری کمترین نشانه اش بایـد آن باشد که به گفته فرمانروای گرونـدگان- درود بر او- گناه پیشگان‌را با روئی ترش دیدار کنی.

چه شده که جانشین پیامبر در پشتیبانی از خالد وتبهکاری هایش درنگ میکند و در می ماند " گاهی می پندارد او دستور خدا را به گونه ای دیگر دریافته و در این‌راه لغزیـده و گاهی بهانه می آرد که او شمشـیری از شمشـیر های خـداست و عمر پسـر خطاب را از نگوهش او باز می داردو دستور می دهد که از سخن در پیرامون او

[صفحه ۳۳۱]

باز ایسـتد و زبان از کینه‌ورزی وی در کام کشد و- چنانچه در " شـرح ابن ابی الحدید " ج ۴ ص ۱۸۷ آمده- بر ابو قتاده خشم می گیرد که چرا کار خالد را ناپسند شمرده است.

ما در بررسی پیرامون این چشم انداز به همین بسنده می کنیم که روی خوانندگان را به سوی آن بگردانیم بی آنکه بخواهیم آنان تا پایـان راه ببریم و آنچه را در دورترین مرزهـا به چشم می خورد بنمـائیم زیرا گمان نـداریم پرت بودن هیـچ کـدام از آن دو بهانه بر کسـی پوشـیده باشد، آیا هیچ آئین شناسـی درمیان مسـلمانان هست که نداند آن تبهکاری سهمناک که مردم را به تیره ترین روزها نشانـد تاویل واجتهاد بر نمی دارد و هر کس که آنچه را بایسته وی بوده انجام نـداده به آسانی نمی تواند گناهانش را در پشت این دو پرده و مانـنـد های آن بپوشاند و بزهکاری هایش را نیکو بنماید و از زیر کیفرهائی که باید بچشد در برود و بی هیچ باز خواستی به رایگان خون ها بریزد و ریختن آبروی آزاده زنان را روا شـناخته فرمان خداوند را در باره جان ها و آبروها و دارائی ها بشکند، و کسـی هم که با لاف اجتهاد و تاویل نابکاری نمایـد داور از وی نمی پـذیرد، چنانچه قدامه پسر مظعون برای‌باده گساری اش همین بهانه را آورد ولی عمر نپذیرفته وی را کیفر داد و تازیانه زد داستان آن در " سنن بیهقی "ج ۸ ص ۳۱۶ و دیگر جاها آمده است.

ابـن ابی شـیبه منـذر از زبـان محـارب پسـردثار آورده انـد که گروهی از یـاران پیـامبر- درود و آفرین خـدا بر وی و خانـدانش- در سرزمین شـام بـاده گسـاری کردنـد و گفتنـد پشـتگرمی مـا به گفتـار خـدای است که: کسانی که به این کیش گرویدنـد و کارهای شایسته کردند هر چه‌بخورند بر ایشان گناهی نیست تا پایان‌آیه ولی عمر ایشان را کیفر کرد

[صفحه ۳۳۲]

و باز چنانچه در " الروض الانف " به خامه سـهیلی ج ۲ ص ۲۳۱ آمده ابو جندال عاصی پسر سهیل نیز فراز یاد شده از سخن خدای برتر از پندار را تاویل کرد و به باده گساری پرداخت و ابو عبیده او را تازیانه زد.

و آیا هیچکس می تواند در این زمینه دو دل باشد که اگر خداوندگار پاک، شمشـیر را برهنه گرداند هرگز آشوب و ستمی ازآن بر نخواهـد خاست و پیمان های خداونـدبه دستیاری آن نمی شـکند و در راه هو سـبازی به کار نیفتاده خون های پاکان را نمی ریزد و

برای آمیزش ناروا با زنان از نیام به در نمی آید و آبروی اسلام را بر باد نمی دهد و تنها در دست مردمانی پاك و مردانی پاكیزه جای گیرد كه از تبهكاری و بد كنشی بر كنار باشند؟

تبهکاریهای خالد در روزگار پیامبر و برانگیختن خشم او

خالد كه بود و چه ارجی داشت كه جانشین پیامبر بیاید و آن برتری فزاینده را به وی ببخشد و او را شمشیری بشمارد كه خداوند در روی دشمنانش برهنه نموده است، با این كه- به گفته آشكار دومین جانشین پیامبر- او دشمن خدا بود؟ كه در بخش " دستور خلیفه در داستان مالك " گذشت و با این همه، آیا پاسخ وی جز رنگ سخنی بی پایه و دروغ و پرت داشت؟ و آیا جز این بود كه وی با روش برتری های كسان در كیش خداوند را انگیزه نادانی و ریشخند گرفت؟
چگونه‌می توانیم خالد را شمشیری از آن شمشیرها به شمار آریم كه خداوند آن را بر روی دشمنان خود برهنه نموده؟ مگر در زندگی نامه اش- كه در برابر ما است- نمی نویسند كه او گردنش و سنگدل و خونریز بوده و آنجا كه خشم وهوس بر وی چیرگی می یافته كیش خداوند را در پیش چشم نمی داشته، و البته در هنگامی هم كه پیك خداوند- درود وآفرین خدا بر وی و خاندانش- زنده بود با جذیمیان در الغمیصا رفتاری نموده كه از آنچه پس از آن با مالك پسر نویره كرد سهمناك تر بود و برانگیخته خدا- درود و آفرین بر وی و خاندانش- پس از آن كه روزگاری چندبر وی خشمناك و از او رو گردان بود از وی در گذشت و این چشم پوشی بود كه‌به او دل داد تا با یربوعیان بطاح، كردآن چه كرد.

[صفحه ۳۳۳]

اگر گذشت بزرگ ترین پیامبران از این مرد- آن هم پس‌از خشم گرفتنش بر وی گرفتار ساختن اوبرای گناهی كه كرد و رو گردانی اش به روزگاری دراز- باز هم به او دل بدهدكه بكند آنچه كرد، پس بنگر كه گذشت جانشین پیامبر از وی- آن هم بی هیچگونه خشم و رو گردانی- چه به بارخواهد آورد؟ و پشتیبانی هائی كه از او نموده در روان این مرد و هم شیوه هایش كه مردمی تبهكار و گروه هائی آشوبگر بودند چه به جا می گذارد و چگونه گستاخی و بی پروائی آنان را می‌افزاید؟
ما كجا می توانیم خالد را تیغی بشماریم كه خداوند بر روی دشمنانش برهنه نموده است با این كه نامه بوبكر به وی را در میان برگ های تاریخ می بینیم كه می نویسد ": پسر ننه خالد به جان خودم سوگند كه به راستی تو با دل آسوده با زنان می آمیزی با این كه هنوز در آستانه خانه‌ات خون هزار و دویست مرد مسلمان خشك نشده است " و این را هنگامی به وی نوشت كه خالد به مجاعه گفت ": دخترت‌را به من ده " و مجاعه به وی پاسخ داد " آرام كه به راستی تو نزد دوستت پیوند آشتی میان من و خویش را گسیختی " گفت " همان ای مرد دخترت رابده " و او نیز داد و چون گزارش به بوبكر رسید نامه بالا را برای وی نوشت و خالد نامه را كه دید می گفت این كار آن مردك چپ دست- عمر پسر خطاب -است. و این نخستین شیشه ای نبود كه با دست خالد در اسلام شكست زیراهمانند این كار بسیار زشت و نكوهیده در روزگار برانگیخته خدا (ص) از اوسر زده و وی- درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش- از رفتار او بیزاری جسته بود (پسر اسحق می نویسد: پیك خدا (ص) یكان هائی از سپاه را به پیرامون مكه می فرستاد تا مردم را به سوی خدای بزرگ و گرامی بخوانند ولی دستورنمی داد دست به پیكار زنند یكی از كسانی كه برای همین برنامه فرستاد خالد پسر ولید بود كه او را بفرمود تا برای خواندن مردم به خدا به جنوب‌تهامه رهسپار شود ولی او را برای

[صفحه ۳۳۴]

نبرد نفرستاد گروه هائی از تازیان نیز با او بودند و چون بر سر زمین جذیمیان عامر زاده پای نهادند وایشان با دیدن او افزار جنگ بر گرفتند، خالد گفت افزار جنگ را بر زمین گذارید که به راستی مردم مسلمان شده اند- گفت: یکی از یاران ما که از دانشوران جذیمی بود گزارش داد که چون‌خالد به دستور داد تا افزار جنگ را بر زمین نهیم مردی از ما که او را جحدم می خواندند گفت ای جذیمیان وای بر شما این خالد است، به خدا سوگند پس از آنکه افزار جنگ را زمین گذاشتید، هیچ برنامه ای ندارد مگر دسنگیر کردن شما و پس از آن نیز تنهاکارش گردن زدن شما است به خدا من هرگز افزار جنگ را بر زمین نمی گذارم. گفت که: مردانی از گروه خودش او را گرفته و گفتند: جحدم می خواهی خون های ما را بریزی؟ راستی مردم مسلمان شده و افزار جنگ را بر زمین نهاده اند و پیکار را رها کرده و مردم آرامش یافته اند. و به همین گونه با وی گفتند تا افزار جنگ را ازاو گرفتند و همه گروه با پشتگرمی به سخن خالد، جنگ افزارها را از زمین نهادند و خالد که چنین دید بفرمود تا دست های آنان را از پشت سر ببستند و آنگاه همه را خوراک تیغ گردانید و کشت آنان را که کشت و چون گزارش به پیک خدا- درود و آفرین خدا بر وی- رسید دو دست به سوی آسمان برداشت و سپس گفت: بار خدایا من در پیشگاه تو از آنچه خالد پسر ولید کرده بیزاری می جویم، بو عمر در " الاستیعاب " ج ۱ ص ۱۵۳ می نویسد: این از گزارش های درستی است که بر جای مانده.

ابن هشام می نویسد برخی از دانشوران از زبان ابراهیم پسر جعفر محمودی آورده اند که گفت: برانگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- گفت: خواب دیدم‌که گویا لقمه ای از خوراکی حیس بر گرفتم و مزده آن را گوارا یافتم ولی

[صفحه ۳۳۵]

چون فرو بردم چیزی از آن بیخ‌گلویم را گرفت و آنگاه علی دست کرده آن را به در آورد بوبکر راست رو- خدا از وی خشنود باد- گفت ای پیک خدا اینک یکانی از یکان های سپاهت که‌فرستاده بودی به گونه ای ای نزد تو می آید که در پاره ای از آنچه را انجام داده دوست می داری و در پیرامون پاره ای دیگر از کارهای آن خرده گیری ها است و آنگاه علی را می فرستی تا کارها را رو به راه کند.

پسر اسحاق گفته: سپس پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- علی پسر ابو طالب- خدا از او خشنود باد- را بخواند و گفت: علی به سوی این گروه بیرون شو و در کار ایشان بنگر و کار های بیدانشانه را که پیش از اسلام به‌کار می بستند زیر پایت لگد کوب کن. پسر علی بیرون شد تا به نزد آنان آمد و با او دارائی هائی بود که پیک خدا- درود و آفرین خدا بروی- فرستاده بودپس خونبهای همه کشتگان و تاوان زیانهائی که به دارائی شان رسیده بود بپرداخت و تا آنجا پیش رفت که تاوان چوبی تو گود را هم که برای آبخوری‌سگ می تراشند داد هیچ خون و دارائی بر باد رفته بی تاوان نماند و چون این کار به انجام آمد و هنوز چیزی از آن چه پیامبر داد مانده بود علی- خدا از وی خشنود باد- از ایشان پرسید: آیا در میان شما هیچ دارائی یا خونی هست که بر باد رفته وباز یافت نشده باشد؟ پاسخ دادند نه. گفت پس من این مانده دارائی ها را نیز به شما می دهم تا از سوی پیک خداوند- درود و آفرین خدا بر وی- دور اندیشی و استوار کاری نموده باشم‌زیرا شاید هنوز از بابت هائی که شما می دانید و نه او- بستانکار باشید. پس چنان کرد و آنگاه به نزد پیک خدا- درود و آفرین خدا بر وی- بر گشت و او را از گزارش، آگاهی داد، او گفت درست کردی و نیک نمودی. گفت که: سپس بر انگیخته خدا- درود و آفرین خدا بر وی- برخاست و روی به خانه خدا آورد و ایستاد و

چندان دو دستش را بلند کرد تا زیر هر دو بغلش هویدا شد و سه بار گفت: بار خدایا من از آن چه خالد پسر ولید کرد در آستان تو بیزاری

[صفحه ۳۳۶]

می جویم.

در این باره میان خالد و عبد الرحمن پسر عوف نیز سخنی در گرفت که عبد الرحمن پسر عوف به وی گفت: در سر زمین اسلام چنان رفتار کردی که انگار، روزگار نادانی و پیش از اسلام است. وهم در " الاصابه " آمده که عبد الله پسر عمر و سالم برده بو حذیفه این کار را از وی نکوهیده دانستند و البته- چنانکه در " الاصابه " ج ۲ ص ۸۱ آمده است- این رسوائی وی را نیز باید از تبهکاری های زبان کنانیان بشمار آورد.

پس آن ستم و آشوب و دست‌درازی که در روزگار بوبکر از شمشیر خالد نمایان شد از بازمانده های همان‌کشش های روانی اش در روزگار نادانی وپیش از اسلام بود، و از نخستین روز همین شیوه را پیش گرفت. پس ما کجا می توانیم او را شمشیری از شمشیرهای خدا بشماریم با این که به راستی پیامبر بزرگ اسلام چندین بار رو به خانه خدا و دست به سوی آسمان از وی بیزاری جست و بو بکر هم از نزدیک می دید؟

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹